

- صاحب امتیاز: معاونت آموزش قوه قضاییه
- مدیر مسؤول و سردبیر: حجت الاسلام والمسلمین محمد مصدق
- ویراستار علمی و ادبی: دکتر لیلاداد اسدی
- امور اداری، حروف چینی، طراحی: صفحه آرای و طرح روی جلد: انهام امیرا
- ناشر:
- لیتوگرافی، چاپ و صحافی:
- تیراژ: ۵۰۰ نسخه

اعضای هیأت تحریریه به ترتیب حروف البعا

- دکتر لیلاداد اسدی: معاون دادستان عمومی و انقلاب تهران
- دکتر ابراهیم بیگی: مدیر رییس قوه قضاییه
- علی پروینی: مشاور معاون آموزش و تحقیقات قوه قضاییه
- محمد درویش زاده: قائم مقام معاون آموزش و تحقیقات قوه قضاییه
- دکتر جواد طهماسبی: مدیر کل تدوین لوایح و مقررات قوه قضاییه
- حجت الاسلام والمسلمین محمد مصدق: معاون قضایی و حقوقی سازمان قضایی ن.م و مشاور معاون آموزش و تحقیقات قوه قضاییه
- دکتر علی مهاجر: مشاور معاون آموزش و تحقیقات قوه قضاییه

آرای نویسندگان الزاماً دیدگاه نشریه نیست و برداشت مطالب با ذکر منبع بلامانع است. مقالات رسیده عودت داده نمی شود.
نشانی پستی: تهران، خیابان مطهری، خیابان ترکمشتن، خیابان احمدی، پست آزادگان، ساختمان آموزش قضات، طبقه چهارم، نشریه پیام آموزش، کد پستی: ۱۵۳۵۹۱۵۳۲۱
تلفن و فکس: ۸۸۳۱۸۰۸۰

پست الکترونیکی

P_Amoozesh@Law-training.ir

فرم درخواست اشتراک نشریه پیام آموزش

همکار محترم؛

امر توزیع نشریه به منظور سامان‌دهی و جلوگیری از هدر رفت سرمایه سازمانی تقاضا دارد در صورت تمایل جهت دریافت مستقیم این نشریه نسبت به تکمیل فرم زیر اقدام و به آدرس قید شده ارسال فرمایید. لازم به ذکر است که از شماره آینده این نشریه صرفاً برای همکاران محترمی ارسال خواهد شد که فرم اشتراک را تکمیل و ارسال کرده باشند.

نام: نام خانوادگی:
سمت قضایی مطابق ابلاغ:
تلفن ثابت: تلفن همراه:
نشانی دقیق:
نشانی پست الکترونیک (در صورت داشتن):

امضا

آدرس پستی: تهران - خیابان مطهری - خیابان ترکمنستان - خیابان احمدیان - بن‌بست
آزادگان - ساختمان آموزش قضات نشریه پیام آموزش - کد پستی ۱۵۶۵۹۱۳۵۴۱

راهنمای تدوین مقاله

الف) شرایط ارسال مقاله

- ۱- عدم درج مقاله در دیگر نشریات یا عدم ارسال مقاله برای دیگر نشریات؛
- ۲- موضوع مقاله در زمینه فقه و حقوق باشد، مقاله‌هایی که تلفیقی از دو زمینه فوق باشند و مقاله‌هایی کاربردی، در اولویت چاپ قرار دارند؛
- ۳- مقاله از چهار بخش: چکیده، مقدمه، متن اصلی و نتیجه تشکیل شود و دارای حداقل ۴ و حداکثر ۶ واژه کلیدی باشد.

۴- حجم مقاله حداقل ۵ و حداکثر ۲۰ صفحه (هر صفحه ۲۵۰-۴۰۰ کلمه) باشد،

۵- مقاله در صفحات A۴ یک رو به همراه لوح فشرده ارسال شود؛

۶- در ترجمه متون، آدرس متن ترجمه شده شامل نام و نام خانوادگی نویسنده، مشخصات کامل کتاب یا مقاله به همراه مشخصات مجموعه‌ای که مقاله در آن درج شده یا آدرس پایگاه الکترونیکی مربوط درج شود (مجله در چاپ مقاله از نوع ترجمه دارای محدودیت می‌باشد)؛

۷- نام و نام خانوادگی مؤلف یا مؤلفان، درجه علمی، رشته تخصصی و شماره تلفن و نشانی پست الکترونیک در انتهای مقاله درج شود.

ب) روش تنظیم فهرست منابع در انتهای مقاله

۸- در ارجاع به کتاب، نام خانوادگی و نام نویسنده، نام کتاب، شماره جلد، محل نشر، نام ناشر، نوبت چاپ و سال انتشار قید شود؛

۹- در ارجاع به مقاله، علاوه بر موارد مندرج در بند ۸، عنوان روزنامه یا مجله‌ای که مقاله در آن درج شده است نیز ذکر شود و عنوان مقاله بین دو گیومه قرار گیرد؛

۱۰- فهرست منابع به ترتیب حروف الفبا بر اساس نام خانوادگی مؤلف تنظیم شود.

ج) روش ارجاع به منابع در متن مقاله

۱۱- ارجاع در متن بلافاصله پس از مطلب صورت گیرد و نام خانوادگی نویسنده، سال انتشار، شماره جلد و شماره صفحه یا صفحات مورد استناد، داخل پرانتز قید شود؛

۱۲- توضیحاتی که به طور غیرمستقیم به موضوع ارتباط دارند و همچنین معادل لاتین اصطلاحات، با ذکر شماره در زیرنویس آورده شود.



مستاله

صفحه

عنوان

- ۹ * مرجع صالح برای رسیدگی به اعتراض ثالث نسبت به اموال توقیف شده
داود ایمان زاده آرباطان، دادیار دادرسی عمومی و انقلاب تهران و مدرس دانشگاه
- ۱۵ * شاخصه‌های رأی قوی و متقن
غلامرضا جلالی، رئیس شعبه دادگاه عمومی جزایی دادگستری اراک
- ۲۳ * توقیف اموال محکوم علیه نزد ثالث
کاظم نوروزی ترک آباد، دانشجوی کارشناسی ارشد حقوق خصوصی، دانشگاه شاهد و کارآموز قضایی
محمد زمانی، دانشجوی کارشناسی ارشد حقوق خصوصی، دانشگاه شاهد و کارآموز وکالت
- ۴۱ * رابطه نفقه و تمکین در دوران نامزدی
محمد رضا اکبری زاده درجوزی، کارشناس ارشد حقوق کیفری و جرم‌شناسی دادرسی دادگاه عمومی شهرستان رابر
- ۴۷ * دولت، مردم و پیشگیری از وقوع جرم
یوسف مجتهدی، دانشجوی دوره دکتری حقوق کیفری و جرم‌شناسی و مدرس دانشگاه
- ۶۹ * لایحه قانون مجازات اسلامی در پرتو تعامل حقوق کیفری با جرم‌شناسی
حسین نوقربانی، دانشجوی کارشناسی ارشد حقوق کیفری و جرم‌شناسی دانشگاه تربیت مدرس
محمدحسن نوقربانی، دانشجوی کارشناسی ارشد حقوق کیفری و جرم‌شناسی، دادرسی دادگاه عمومی لیلان
- ۸۳ * الزام به پرداخت جرمیه
محمد خانی، کارشناس ارشد فقه و حقوق اسلامی، وکیل و مشاور حقوقی قوه قضائیه



مستاله

عنوان

صفحه

* آثار و اهداف تعلیق اجرای مجازات ۹۳

محمدحسین بیکی، کارشناس ارشد حقوق جزا و جرم‌شناسی

* تحریم ربا و جرم‌انگاری آن ۱۰۷

علی مزیدی شرف آبادی، دانشجوی دکتری حقوق کیفری و جرم‌شناسی دانشگاه آزاد اسلامی، قاضی دادگستری

* پیشگیری از تعدیات مأمورین دولتی در پرتو سیاست جنایی ۱۲۷

جواد صالحی، عضو هیأت علمی دانشگاه پیام نور کرمان
رحمت‌الله جعفری، کارشناس ارشد حقوق کیفری و جرم‌شناسی، کارآموز قضایی مشهد

* هزینه‌های دادرسی ۱۴۱

آقای جواد قسمی، مسؤول واحد ابلاغ دادگستری کل استان زنجان

سرمقاله



مطبوعات و اصول حاکم بر آن

بشر از ابتدای تاریخ تا کنون، همواره با استفاده از وسایل و ابزار ارتباطی، در تلاش بوده است پیام و مقصود خود را به دیگران انتقال دهد. در آغاز، ابزار ارتباطی ابتدایی و محدود به ارتباطات رو در رو بود، اما به تدریج، بشر با دستیابی به زبان شفاهی، در مقام توسعه ارتباط خود با دنیای خارج برآمد؛ در این مرحله نیز ارتباط غالب و رایج، همان ارتباط مستقیم از طریق شنیدار و دیدار بود و به همان فرد یا افراد مخاطب محدود می‌شد. با آشکار شدن محدودیت‌ها و کاستی‌های ارتباط شفاهی، بشر در تلاشی مضاعف برای دستیابی به وسایل ارتباطی پیشرفته، به اختراع بزرگی یعنی حروف الفبا دست یافت که تحولات شگرفی در روابط انسانی و توسعه‌ی علوم ایجاد کرد. اختراع دستگاه چاپ، ارتباط، را گسترده کرد و موجب پیشرفت روزافزون تمدن بشری شد.

پیشرفت مطبوعات از قرن هفدهم میلادی با توسعه صنعت چاپ آغاز شد و در نیمه دوم قرن نوزدهم صنعتی فراگیر شد.

در ایران، مطبوعات، با تأخیری دویست ساله نسبت به جوامع غربی، به تدریج جای پای خود را یافت و نخستین روزنامه چاپی ایران با عنوان «کاغذ اخبار» در محرم ۱۲۵۳ قمری توسط میرزا صالح شیرازی منتشر گردید.

اهمیت و جایگاه مطبوعات در ایران تا بدان حد بوده است که به جرأت می‌توان از پدیده‌ای با عنوان «زیر ساخت مطبوعاتی انقلاب مشروطه» در تاریخ ایران یاد کرد؛ زیرساختی که در نتیجه فعالیت مستمر و آشتی‌ناپذیر تعداد کثیری روزنامه عمدتاً انقلابی و آزادی‌طلب شکل گرفته بود. بدین جهت با پیروزی جنبش مشروطه و تشکیل مجلس اول، پس از تدوین قانون اساسی، تهیه و تدوین قانونی برای نظارت و اداره مطبوعات در رأس فعالیت‌های نمایندگان قرار گرفت و دومین قانونی که توسط نمایندگان به تصویب رسید، قانون مطبوعات مصوب ۱۲۸۶ بود. پس از آن، قوانین مطبوعاتی دیگری در برهه‌های زمانی مختلف به تصویب رسید و حسب مقتضیات زمان،



مقرراتی آمره را برای حکومت بر روند فعالیت مطبوعات پیش‌بینی نمود.

تدوین این مقررات در جهت رعایت اصل آزادی مطبوعات در کنار الزام به حفظ چارچوب‌ها بوده است؛ از آنجا که مخاطب مطبوعات، عموم مردم‌اند و رسالت مطبوعات، فرهنگ‌سازی در عرصه عمومی جامعه است، با پیش‌بینی نهاد هیأت منصفه، تلاش شد بروز تخلف از سوی اصحاب مطبوعات به داوری افکار عمومی نهاده شود.

در جهان معاصر، فعالیت مطبوعاتی بر اصول بنیادینی استوار است؛ اصولی چون اصل آزادی بیان که در قوانین، کنوانسیون‌ها و اعلامیه‌های جهانی به کرات از آن سخن به میان آمده است؛ با وجود این، اصل مزبور، صرفاً در کنار برخی اصول دیگر چون اصل احترام به حیثیت فردی و زندگی خصوصی، اصل آگاهی‌دهی عمومی، اصل بیان حقیقت، معنا می‌یابد؛ این‌ها اصول عمومی مورد حمایت اکثر نظام‌های حقوقی جهان‌اند.

در دین اسلام نیز برخی اصول به عنوان مبنایی برای فعالیت مطبوعات و حقوق ارتباطی است؛ حق دریافت اطلاعات، حق مطالعه، حق خطابه، حق کتابت از این دسته مبانی است. توحید، اساسی‌ترین پایه مطبوعات است و آگاهی رسانی عمومی باید در مسیر حاکمیت احکام الهی باشد. اصل مهم دیگر، «امر به معروف و نهی از منکر» و تقوا و امانت‌داری است که به عنوان اصولی راهبردی می‌توانند جامعه مطبوعاتی را از لغزش‌ها بر حذر دارد. این‌ها همان مبانی است که در کلام بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران مشاهده می‌شود؛ ایشان مطبوعات را در چارچوب قوانین اسلام، موازین قانونی و خواست ملت، آزاد دانسته و می‌فرمایند مطبوعات باید برای خدمت به مردم آزاد باشند، نه برای توهین به مقدسات و آزادی دیکته شده از سوی غربی‌ها و استعمارگران امروز.

این اندیشه‌ی ژرف باید فراروی مطبوعات باشد تا با تمسک به آن، اطلاع‌رسانی را به مسیر الی‌الله هدایت کرده و با پیشگیری از انحراف، در این مسیر حفظ نمایند.



پیشرفت قوه قضائیه

در دو جهت

کارایی، عدالت خواهی

من با یک نگاه کلی به قوه قضائیه، تصدیق می‌کنم که بحمدالله روز به روز کارایی این مجموعه بیشتر شده است و این کارایی از دو جهت است؛ از جهت حکومت قوانین اسلامی بر این مجموعه، که قبل از انقلاب جز در بخشی، قوانین اسلامی، در دستگاه قضایی حاکم نبود و عدلیه‌ای که با رایزنی غیرمسلمین و غیر ایرانیان به وجود آمده بود؛ در آن وضع، قوانین اسلامی نبود و امروز با آن خیلی تفاوت دارد.

امروز بحمدالله قوانین اسلامی که مصوبات قوه مقننه ماست، در اختیار است. به علاوه، بزرگانی در داخل قوه، در قوه مقننه و هم در بیرون از اینها حضور دارند که واقف به فروع فقهی اسلامی هستند و قوه قضائیه را تغذیه می‌کنند؛ بنابراین، از این جهت پیشرفت کرده و به سلامت رسیده است.

جهت دیگری که قوه قضائیه پیشرفت کرده است، عبارت است از اهمیت عدالت خواهی در این قوه و این که هر کسی در هر جای قوه قضائیه مشغول کار است، چه در دیوان عالی کشور و قضات و مستشاران دیوان عالی و چه در بخش‌های دیگر قوه قضائیه، همتشان احقاق حق است؛ این مهم است. البته ممکن است وقتی کسانی به احقاق حق، همت می‌گمارند؛ خطایی صادر شود و احقاق حق نشود، لکن روال این است. نظام، نظام احقاق حق و ابطال باطل است و نه فقط احقاق حق، ابطال باطل هم اهمیت دارد! این هم جهت دوم است.

مرجع صالح برای رسیدگی به اعتراض ثالث نسبت به اموال توقیف شده

داود ایمان زاده آرباطان
دادیار دادرسی عمومی و انقلاب تهران و مدرس دانشگاه

چکیده

اصولاً پس از صدور اجراییه و قرار تامین خواسته، وامد اجرای امکام باید وفق مقررات مربوطه نسبت به توقیف و فروش اموال مملوۀ علیه یا فوانده اقدام نماید، لیکن در برخی موارد، اشخاص ثالث نسبت به اموال و وجوه توقیف شده اظهار حق می‌نمایند که اگر این ادعا و اعتراض ثالث مستند به حکم قطعی یا سند رسمی نباشد، یا تاریخ سند رسمی یا حکم قطعی، مؤخر بر تاریخ توقیف باشد، مدعی حق می‌تواند برای جلوگیری از عملیات اجرایی و اثبات ادعای خود به دادگاه شکایت کند.

در فصوص دادگاه صالح برای رسیدگی به اعتراض ثالث، اختلاف نظر است؛ برخی دادگاه صادر کننده حکم را صالح می‌دانند و عده‌ای معتقدند دادگاه مجری حکم، صالح برای رسیدگی است. پذیرش صلاحیت دادگاه مجری حکم، از تومیۀ برافوردار است. برخی آرا صادره از دیوان عالی کشور و مفاد مواد ۲۶ و ۱۴۲ قانون اجرای امکام مدنی و نیز دکتترین مقوقی، مؤید این نظر می‌باشد.

کلید واژه‌ها: دادگاه مجری حکم، اعتراض ثالث، توقیف اموال، مرجع صالح، دادگاه صادر کننده حکم

درآمد

توقیف اموال محکوم علیه و خوانده پس از صدور اجرائیه و قرار تامین خواسته، از وظایف اجرای احکام می باشد و ممکن است نسبت به اموالی که با تقاضا و معرفی محکوم له یا خوانده توقیف می شود، شخص ثالث ادعای حقی نماید. اگر این ادعا مستند به حکم قطعی یا سند رسمی باشد که تاریخ آن مقدم بر تاریخ توقیف است، قاضی اجرای احکام از اموال توقیف شده رفع توقیف می نماید، در غیر این صورت عملیات اجرایی تعقیب می شود و مدعی حق می تواند برای اثبات ادعای خود به دادگاه شکایت کند. حال سوال این است که کدام دادگاه صالح برای رسیدگی نسبت به این اعتراض می باشد دادگاه صادر کننده حکم یا دادگاه مجری حکم؟ اهمیت موضوع زمانی بیشتر می شود که اموال در اجرای آراء صادره از هیأت های تشخیص و حل اختلاف اداره کار یا بر اساس قرار تامین خواسته صادره از سوی دادسرا توقیف شده باشد. در این صورت پذیرش صلاحیت هر یک از این مراجع، آثار و تبعات خاص خود را خواهد داشت.

در این نوشتار با تذکر دیدگاه ها و نقد و بررسی آنها در دو بخش، به بیان دلایل ترجیح انتخاب دادگاه صالح می پردازیم.

۱- صلاحیت دادگاه صادر کننده حکم

اداره حقوقی قوه قضائیه به موجب نظریه شماره ۷/۷۲۹۳ مورخ ۱۳۷۵/۱۱/۸ اعلام داشته: «رسیدگی به اعتراض شخص ثالث به توقیف مال، در صلاحیت دادگاه صادر کننده حکم است و قاضی اجرای احکام، صلاحیت رسیدگی به این اعتراض را ندارد و تصمیم واحد اجرای احکام در خصوص مورد، از درجه اعتبار ساقط است. دادگاه صادر کننده حکم بایستی نسبت به اعتراض رسیدگی و نفیاً و اثباتاً اظهار نظر نماید.» (معاونت حقوقی و توسعه قضایی قوه قضائیه، ۱۳۸۴، ج ۱، ص ۴۱۳)

در مواردی که دادگاه صادر کننده رأی، مجری آن نیز می باشد، با مشکلی مواجه نخواهیم شد، لیکن پذیرش این نظر در مورد آراء صادره از مراجع غیر دادگستری، مثل آراء صادره از هیأت های تشخیص و حل اختلاف اداره کار که توسط اجرای دادگستری به موقع اجرا گذارده می شود، با این نتیجه مواجه خواهد بود که رسیدگی به اعتراض ثالث را در صلاحیت هیأت های مذکور بدانیم، اداره کار، مرجع غیر دادگستری بوده و رسیدگی به اعتراض دارای ماهیت قضایی می باشد، نه



اجرائی و اداری.^(۱)

این ایراد در مواردی که قرار تامین خواسته توسط قضات دادسرا صادر می‌شود و پس از توقیف اموال، شخص ثالث اعتراض می‌کند، نیز وجود دارد. اگر قائل به این نظر باشیم، بایستی مرجع رسیدگی به اعتراض را دادیار یا بازپرس صادر کننده قرار بدانیم، در حالی که دادیار و بازپرس، وظایف تعریف شده خاصی دارند و کلمه «دادگاه» نیز منصرف از دادسرا و قضات آن می‌باشد.

۲. دادگاه مجری حکم

بر اساس رای شماره ۶۴-۱۳۷۲/۲/۱۲ شعبه سوم دیوان عالی کشور، اختلافات ناشی از اجرای حکم، راجع به دادگاهی است که حکم توسط آن دادگاه اجرا می‌شود و رسیدگی به اعتراض شخص ثالث نسبت به اموال توقیف شده، با توجه به مادتين ۱۴۶ و ۱۴۷ قانون اجرای احکام مدنی، با همان دادگاه است. (اباذری فومشی، ۱۳۸۷، صص ۲۶۲ و ۲۶۳)

به استناد ماده ۲۶ قانون اجرای احکام مدنی، اختلافات ناشی از اجرای احکام، راجع به دادگاهی است که حکم توسط آن

پذیرش این نظر (صلاحیت دادگاه صادر کننده حکم) در مورد آراء صادره از مراجع غیر دادگستری، مثل آراء صادره از هیأت‌های تشخیص و حل اختلاف اداره کار که توسط اجرای دادگستری به موقع اجرا گذارده می‌شود، با این نتیجه مواجه خواهد بود که رسیدگی به اعتراض ثالث را در صلاحیت هیأت‌های مذکور بدانیم.

دادگاه، اجرا می‌شود. این ماده ناظر به تمامی اختلافات ناشی از اجرای حکم است. مانند این که در جریان عملیات اجرائی، مال شخص ثالث به عنوان مال محکوم علیه توقیف گردد که در این صورت ذی‌نفع باید به دادگاهی مراجعه نماید که حکم توسط آن اجرا می‌شود.^(۲) (شمس، ۱۳۸۷، ج ۱، ص ۳۹۶).

از طرف دیگر توقیف مال، توسط مامور اجرا صورت می‌گیرد. مامور اجرا نیز در معیت دادگاه اجرا کننده حکم است و اعتراض ثالث به توقیف مال، نوعی اعتراض به عملکرد مامور اجرا نیز می‌باشد. قانونگذار در ماده ۱۴۲ قانون اجرای احکام مدنی، صلاحیت دادگاه حوزه مأموریت مامور اجرا را برگزیده است. (مهجری، ۱۳۸۸، ج ۲، ص ۲۱۱) بنای ماده ۱۴۷ قانون اجرای احکام مدنی نیز بر

۱. ر.ک: نظریه‌های شماره ۷۹۲۶-۱۳۷۷/۱۲/۱ و ۷/۱۳۸۰-۱۳۷۶/۲/۳۰ اداره حقوقی قوه قضائیه که ماهیت تصمیم دادگاه در خصوص رسیدگی به اعتراض را تبیین نموده و رسیدگی به آن را در صلاحیت دادگاه دانسته است.

۲. بر اساس نظریه‌های ابزاری در نشست‌های قضایی نیز، اعتراض ثالث نسبت به مال توقیف شده، یکی از صورت‌های اختلاف ناشی از اجرای حکم بوده و حل آن با دادگاهی است که حکم زیر نظر آن اجرا می‌شود. (معاونت آموزش قوه قضائیه، ۱۳۸۷، ص ۲۱۳)

**در صورتی که توقیف اموال بر اساس
قرار تامین یا اجرائیه صادره از سوی
قضات دادسرا یا محاکم عمومی
کیفری انجام شده باشد، دادگاه
عمومی جزایی صلاحیت رسیدگی به
موضوع را خواهد داشت.**

عنوان اعتراض بر عملیات اجرایی در دادگاه شهرستان اقامه دعوا کند و توضیح دهد که از دادگاه استان تهران حکم و اجرائیه‌ای علیه پدر خواهان و حقانیت خوانده صادر گردیده و دادگاه شهرستان تهران دستور اجرا داده و در نتیجه اجرای دادگستری شهرستان اصفهان به دستور دادگاه شهرستان تهران، ملک مزبور را که متعلق به شخص را توقیف نموده و بر این اساس صدور حکم به خسارت را تقاضا کند، چون اجرای حکم به وسیله دادگستری شهرستان اصفهان بوده، دادگاه صلاحیت‌دار شهرستان اصفهان، صلاحیت رسیدگی خواهد داشت، نه دادگاه شهرستان تهران (مهاجری، ۱۳۸۸، ج ۲، ص ۲۱۱).

نتیجه

برخی آراء صادره از شعب دیوان عالی کشور، مواد ۲۶ و ۱۴۲ قانون اجرای احکام مدنی و نیز دکترین حقوقی، بر صلاحیت دادگاه مجری حکم دلالت دارد این نظر دارای توجیه معقول بوده و از طرف دیگر ایرادهایی که در مورد پذیرش صلاحیت دادگاه صادره کننده حکم برشمردیم، در اینجا وجود ندارد. بنابراین مرجع صالح برای رسیدگی به اعتراض ثالث نسبت به اموال توقیف شده، دادگاه مجری حکم است.

رسیدگی بدون تشریفات و سریع است و اعتقاد به صلاحیت دادگاه صادر کننده حکم در بعضی موارد با سرعت سازگار نیست. به عنوان مثال دادگاه شهرستان تبریز جهت توقیف مالی که در شهرستان بوشهر می باشد، به دادگاه مزبور نیابت می دهد. اگر در بوشهر شخص ثالث نسبت به اموال توقیف شده معترض شد، بایستی به دادگاه تبریز مراجعه نماید، در حالی که مراجعه به دادگاه شهرستان تبریز با رسیدگی سریع منافات دارد. در این خصوص رأی شماره ۱۷۲-۱۳۳۲/۸/۲۳ شعبه اول دیوان عالی کشور عیناً نقل می شود: «حسب ماده ۴۳ قانون آیین دادرسی مدنی،^(۱) اختلافات ناشی از اجرای احکام راجع به دادگاهی است که حکم توسط آن دادگاه اجرا می شود. بنابراین اگر کسی به خواسته ملک واقع در شهرستان اصفهان به ارزش مبلغی به

۱. معادل فعلی ماده ۴۳ قانون آیین دادرسی مدنی مصوب ۱۳۱۸، ماده ۲۶ قانون اجرای احکام مدنی مصوب ۱۳۵۶ می باشد.



کیفری اجرا می‌شود؛ لذا با استفاده از ملاک ردیف ۲ از بند «ن» ماده ۳ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب، بایستی دادگاه عمومی کیفری را مرجع صالح در این خصوص به شمار آورد.

فهرست منابع

۱. ابادری فومشی، منصور، قانون اجرای احکام مدنی در نظم حقوقی کنونی، تهران، انتشارات خرسندی، چاپ دوم، ۱۳۷۷
۲. حسینی، سید محمد رضا، قانون اجرای احکام مدنی در رویه قضایی، تهران، نشر موسسه فرهنگی نگاه بینه، چاپ دوم، ۱۳۸۷
۳. شمس، عبدالله، آیین دادرسی مدنی (دوره پیشرفته)، جلد اول، تهران، انتشارات دراک، چاپ بیستم، ۱۳۸۷
۴. معاونت حقوقی و توسعه قضایی قوه قضائیه، مجموعه تنقیح شده قوانین و مقررات حقوقی، جلد اول، تهران، نشر روزنامه رسمی، چاپ اول، زمستان ۱۳۸۴
۵. معاونت آموزش قوه قضائیه، رویه قضایی ایران در ارتباط با اجرای احکام مدنی (از مجموعه ۵۸ جلدی)، تهران، انتشارات جنگل، چاپ اول، ۱۳۸۷
۶. مهاجری، علی، شرح جامع قانون اجرای احکام مدنی، جلد دوم، تهران، انتشارات فکرسازان، چاپ چهارم، ۱۳۸۸

اگر اموال و وجوه، بر اساس قرار تامین یا اجرائیه صادره از سوی محاکم عمومی حقوقی توقیف شده باشد، دادگاه حقوقی، مرجع صالح خواهد بود؛ در صورتی که توقیف اموال بر اساس قرار تامین یا اجرائیه صادره از سوی قضات دادرسی یا محاکم عمومی کیفری انجام شده باشد، دادگاه عمومی جزایی صلاحیت رسیدگی به موضوع را خواهد داشت.

برخی، مرجع صالح برای رسیدگی به اعتراض ثالث در مواردی که اموال و وجوه در راستای قرار تامین صادره از سوی قضات دادرسی توقیف شده باشد را محاکم حقوقی می‌دانند. با این استدلال که اعتراض ثالث در این مورد، ماهیت حقوقی دارد و در امور مدنی، اصل بر صلاحیت محاکم حقوقی است. لیکن این نظر پذیرفته نیست؛ زیرا دادگاه‌های عمومی کیفری نیز صلاحیت رسیدگی به امور مدنی و حقوقی را دارند. مثل رسیدگی به دادخواست‌های مربوط به ضرر و زیان ناشی از جرم. از سوی دیگر در موارد ضروری، امکان ارجاع پرونده حقوقی به شعبه کیفری وجود دارد.^(۱) بنابراین ترجیحی برای پذیرفتن صلاحیت دادگاه عمومی حقوقی وجود ندارد.^(۲) و احکام صادره در پرونده‌های مربوط به دادرسی نیز زیر نظر دادگاه عمومی

۱. ماده ۴ قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب

۲. رای شماره ۳۵۲ مورخ ۱۳۷۲/۷/۲۴ شعبه ۲۸ دادگاه حقوقی یک تهران، رجحان صلاحیت دادگاه حقوقی، به صلاحیت دادگاه کیفری در رسیدگی به شکایات اشخاص ثالث نسبت به اموال توقیف شده در اجرای احکام صادره از محاکم کیفری را ترجیح بلامرجع اعلام نموده و قرار عدم صلاحیت به شایستگی دادگاه کیفری صادر کرده است؛ (به نقل از: حسینی، ۱۳۸۷، صص ۲۱۷ و ۲۱۸)



حدیث قدسی

ابن عباس از رسول خدا (ص) نقل کرده که حضرت فرمود: هنگامی جبرئیل بر من نازل شد که بسیار شاد و مسرور بود و من به او گفتم: برادرم جبرئیل، چه چیزی تو را این همه شاد و مسرور کرده است؟ مقام و منزلت برادرم و پسرعمویم علی ابن ابی طالب در نزد خداوند چگونه است؟ جبرئیل گفت: ای محمد، سوگند به خدایی که تو را به پیامبری مبعوث کرده، من در این موقع نازل نشده‌ام مگر برای بیان همین موضوع. ای محمد، خداوند والا و متعال بر تو سلام می‌رساند و می‌فرماید: محمد پیامبر من و رحمت من است و علی حجت مرا در میان مردم بر پا می‌دارد. هر کس او را دوست بدارد، من او را عذاب نمی‌دهم، اگر چه به من معصیت کند و به کسی که با علی دشمنی کند، من بر او رحم نمی‌کنم اگر چه به من اطاعت نماید. این حدیث معنایش این است که عذاب را که عبارت از جاودانه در جهنم بودن است، از او برمی‌دارد و خدا آگاه‌تر است.

از کتاب حدیث قدسی تألیف حرعاملی





شاخصه‌های رأی قوی و متقن

غلامرضا جلالی

رئیس شعبه دادگاه عمومی جزایی دادگستری اراک

چکیده

لازمه مستند سازی دانش قضایی، ارتقاء کیفیت آرا، شرایط قضاوت صمیم و آگاهی از ظرایف کار قضایی است. این منظور تنها در مدرسه و دانشگاه به دست نمی‌آید؛ قاضی مین کار قضایی با صدها مسأله روبه‌رو می‌شود که در دوران تمصیل در مورد آنها آموزش ندیده است. از این رو باید از تجارب خود و همکاران، در راستای مستند سازی دانش خود و ارتقاء کیفیت آراء استفاده نماید، تا در مسن انجام وظایف معموله، امقاق مق و بسط عدالت موفق باشد. آنگاه که موضوعی دارای مستند قانونی باشد، استفاده از منابع معتبر فقهی و فتاوی ممکن نیست. همچنین باید از گسیفتگی و آشفستگی در نثر رأی پرهیز کرد. در این نوشتار به بررسی ویژگی‌های رأی متقن می‌پردازیم.

کلید واژه‌ها: رأی متقن، شاخصه، دلیل، فقه، مقوق.

درآمد

دقت در استواری کلام و استحکام معنا حین نگارش رأی ضروری است و در نحوه رسیدگی عملی به شکایات و دعاوی باید به سلامت بیان و منطق قضایی عنایت داشت و از به کار بردن غلط فاحش پرهیز نمود.

از آنجا که طرفین دعوی و صاحب‌نظران، آرا صادر شده از دادگاه‌ها را با دید نقّادی می‌نگرند، قاضی باید مسلّط بر کلام باشد و در بیان مقاصد حقوقی، به نحو درست و با نظمی منطقی، زبان فارسی را استعمال کند.

صدور رأی متقن نیاز به خلاقیت دارد و نمی‌توان با تقلید به آن دست یافت. قاضی نباید مبنای کار خود را تقلید از نمونه آراء دیگران قرار دهد. اگر چنین شد دیگر ابداع و ابتکار و جولان اندیشه معنا نخواهد داشت. این مقاله سرمشق نمی‌دهد، بلکه تلاش دارد تا چگونگی استواری کلام و استحکام رأی را مورد بررسی قرار دهد.

شاخصه‌های رأی متقن در فقه و حقوق

مبحث اهمیت قضا و اوصاف قاضی در فقه، سابقه‌ای طولانی دارد و ابواب آن را «ادب القاضی» یا «آداب القضا» گویند. در این ابواب، از بسط عدل، رفع ظلم، رعایت تساوی بین متخاصمین و از این قبیل سخن به میان آمده است. (مفید، ۱۴۱۰، ج ۱۱)

در فقه، در خصوص کیفیت حکم و نوشتن آن کمتر بحث شده است. علت این است که

در قضاوت، صرف حکم بین افراد برای رفع مخاصمه میان آنان بوده است. حتی نیازی به مکتوب بودن حکم نبوده است، مگر این که محکوم‌له از قاضی درخواست می‌کرد که حکم را نوشته و به دست وی دهد، که در این صورت نوشتن حکم واجب شمرده می‌شد. (سنگلجی، ۱۳۳۹، صص ۹۱ و ۹۲) لیکن در قوانین مدوّن بر نوشتن رأی و دقت در کیفیت آن تأکید شده است. مطابق ماده ۲۹۵ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹، پس از اعلام ختم دادرسی، دادگاه باید در صورت امکان در همان جلسه انشای رأی نموده و به طرفین اعلام نماید و در غیر این صورت حداکثر ظرف یک هفته انشا و اعلام رأی نماید. ماده ۲۹۶ همان قانون بیان نموده که رأی دادگاه باید پس از انشای لفظی، نوشته شود، اما در عمل کمتر رأیی ابتدا به طور لفظی انشا می‌شود. در واقع تمام آرا پس از اعلام ختم دادرسی به صورت کتبی انشا می‌گردد و پس از پاکت‌بندی شدن، از طریق دفتر دادگاه به طرفین ابلاغ می‌شود.

اصل یکصد و شصت و ششم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران مقرر می‌دارد: «احکام دادگاه‌ها باید مستدل و مستند به مواد قانونی و اصولی باشد که بر اساس آن حکم صادر شده است». اصل یکصد و هفتاد و یکم نیز بیان می‌نماید: «هر گاه در اثر تقصیر یا اشتباه قاضی در موضوع یا در حکم یا در تطبیق حکم بر مورد خاص، ضرر مادی یا معنوی متوجه کسی



۱- تاریخ صدور رأی؛

۲- مشخصات اصحاب دعوا یا وکیل یا

نمایندگان قانونی آنان با قید اقامتگاه؛

۳- موضوع دعوا، در خواست طرفین؛

۴- جهات، دلایل، مستندات، اصول و مواد

قانونی که رأی بر اساس آنها صادر شده است؛

۵- مشخصات و سمت دادرس یا دادرسان

دادگاه؛

موارد فوق حداقل‌هایی است که باید در

نگارش رأی مورد نظر قرار گیرد؛ ولی رأی

مطلوب، رأیی است که دارای ویژگی‌هایی

فراتر از الزامات قانونی باشد. در این قسمت به

این ویژگی‌ها می‌پردازیم.

۱. مطالعه دقیق پرونده و تسلط بر آن

قاضی باید به موضوع پرونده وقوف تام

داشته باشد. وقتی می‌توان رأی مستحکم،

متقن، مستند، مستدل همراه با رعایت

شاخصه‌های ضروری صادر نمود که پرونده به

دقت مطالعه شده باشد و بر محتویات آن از

رأی قاضی، مبین میزان دانش

و نظم در تفکر اوست. پس باید

معانی گوناگون را به بهترین وجه و

روان‌ترین بیان در قالب الفاظ بیاورد

و پس از نگارش رأی، مرور آن

ضروری است.

گردد، در صورت تقصیر، مقصر طبق موازین

اسلامی ضامن است و در غیر این صورت

خسارت به وسیله دولت جبران می‌شود...»

مطابق ماده ۲۹۹ قانون آیین دادرسی

دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی،

رأی دادگاه اگر راجع به ماهیت دعوا و به طور

کلی یا جزیی قاطع آن باشد، حکم و در غیر

این صورت قرار نامیده می‌شود. راهکارهای

اجرایی حوزه‌های بخشی از قانون برنامه سوم

توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جمهوری

اسلامی ایران مصوب ۱۳۷۹ در بخش امور

قضایی، یکی از وظایف قوه قضاییه را «اصلاح

ساختار ارزشیابی قضات بر پایه کیفیت و کمیت

آراء صادر شده از منظر استحکام، دقت و

سرعت» معین کرده است. (روزنامه جمهوری

اسلامی ایران، ۱۳۷۹، ش ۱۶۲۹۶)

رأی دادگاه پس از امضاء، قابل تغییر نیست،

مگر آن که از مصادیق سهو قلم باشد. طبق

ماده ۳۰۹ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های

عمومی و انقلاب در امور مدنی، «هر گاه در

تنظیم و نوشتن رأی، سهو قلم رخ دهد، مثل

از قلم افتادن کلمه‌ای یا زیاد شدن آن، و یا

اشتباهی در محاسبه صورت گرفته باشد، تا

وقتی که از آن درخواست تجدیدنظر نشده،

دادگاه رأساً یا به درخواست ذی‌نفع، رأی را

تصحیح می‌نماید.»

ماده ۲۹۶ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های

عمومی و انقلاب در امور مدنی، توجه به نکات

زیر را در رأی ضروری دانسته است:

جمله ادله ارائه شده از سوی طرفین و اظهارات آنها، مطلعین، شهود و دفاعیات موجود تسلط کامل داشت.

در واقع نوشته قاضی، نتیجه مکاشفه او و میزان دانش، بینش و نظم در اندیشه اوست. پس باید با دقت و تأمل، معانی را در قالب الفاظ بریزد. (صالحی‌راد، ۱۳۸۱، صص ۶۵ و ۶۶)

۲. اندیشه منظم

گاه نامفهوم بودن عبارات رأی، ناشی از بی‌نظمی تفکر و اندیشه است؛ چون فن نثر در اندیشه منطقی حاصل می‌شود. «نثر در وهله اول رفتار ذهن است. وقتی نثر هست که نگاه از خلال لفظ بگذرد، همچنان که آفتاب از خلال شیشه» (سارتر، بی‌تا، ص ۳۹)

رأی قاضی، مبین میزان دانش و نظم در تفکر اوست. پس باید معانی گوناگون را به بهترین وجه و روان‌ترین بیان در قالب الفاظ بیاورد و پس از نگارش رأی، مرور آن ضروری است.

معمولاً قاضی به لحاظ آن‌که به پرونده وقوف دارد، گمان می‌کند عبارات در رأی، قادر به انتقال معانی به دیگران هم هست. خواننده باید از خلال الفاظ و عبارات، منظور را درک کند. پس جملات باید با یکدیگر ارتباط طبیعی داشته و اصطلاحات به درستی به کار روند. علایم رعایت شود و کلمات از نظر املائی، صحیح نوشته شود. غلط املائی در دادنامه، ارزش آن را پایین می‌آورد و صادر کننده آن

را کم سواد نشان می‌دهد. رأی باید از جهت دستوری نیز درست باشد.

«دو تن که به یک زبان سخن می‌گویند در بیشتر موارد درباره آنچه به حس آنها درست یا نادرست می‌آید، موافقت دارند. اگر بیشتر گویندگان زبان، درستی ترتیب واژه‌هایی را بپذیرند، می‌توان آن ترتیب را دستوری خواند».

(هاجر، ۱۳۶۴، ص ۱۱)

۳. استدلال قضایی

یکی از شرایط قضاوت، شناختن مواد قانونی، قواعد حقوقی و حدود دلالت تعاریف قانونی است و بی‌توجهی به این امر موجب نقض رأی می‌شود.

در کار استدلال، قاضی باید مصداق را بر قاعده و نیز قاعده را بر مصداق منطبق سازد و استدلال دادگاه در جهت رد یا قبول دعوا باید مبتنی بر این مقدمات باشد. برای تشخیص ماده قانون قابل اعمال، باید عناصر واقعه را شناخت و برای مشخص نمودن ارکان واقعه، باید قاعده را پیدا نمود. رأی صحیح، آن است که همه مسائل، مقدمات، دلایل و چگونگی احراز آن روشن باشد. پس دو شرط در انشای رأی عبارت است از:

۱- شناخت همه موضوعاتی که موجب پیدایش فرض اعمال قاعده می‌شوند. همراه این شرط، مجموعه مسایل مربوط به شرح حادثه، بیان درست درخواست طرفین، دلایل آنها و مانند آن مطرح می‌شود؛



۴. رسم الخط

فرهنگستان زبان و ادب هر کشوری، مرجع صالح در حفظ چهره خط است و فرهنگستان زبان و ادب فارسی هم به این مسأله عنایت داشته و با توجه به نقش اساسی خط در حفظ پیوستگی فرهنگی، بیان داشته است که: «نباید شیوه‌ای برگزینیم که چهره خط فارسی به صورتی تغییر کند که مشابهت خود را با آنچه در ذخایر فرهنگی زبان فارسی به جا مانده، به کلی از دست بدهد». (فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ۱۳۷۸، ص ۱۳)

می‌توان پیشنهادهای مرجع مرقوم را در نگارش‌ها رعایت نمود. مثل این که: «ای» (حرف ندا) همیشه جدا از منادا نوشته می‌شود: ای خدا، ای که. «این» و «آن»، جدا از جزء و کلمه پس از خود نوشته می‌شود. ولی واژه‌های «آنچه» و «اینها»، «آنها» استثنا است.

۵. نشانه گذاری

مراد از نشانه‌گذاری، به کار بردن علائم و نشانه‌هایی است که موجب تسهیل خواندن و رفع ابهام‌های نوشته شده و درک و فهم مطلب را آسان می‌کند، مانند نقطه که نمایانگر وقف کامل در پایان جمله‌های انشایی و خبری و انفصال آن از جمله دیگر است. این علامت مبین آن است که مفهوم جمله کامل است. مجموع کلماتی که بین دو نقطه قرار می‌گیرند، جمله نامیده می‌شود.

نشانه درنگ یا سر کج (،) برای نمایاندن

۲- تشخیص ماده‌ای از قانون یا قاعده فقهی که بر مسأله قابل تطبیق است.

دانستن اصطلاحات منطقی، به قوت تفهیم و بیان کمک می‌کند و آموختن آن برای قضات ضروری است.

دلیل در لغت، به معنای رهبر، راهنما و نشان دهنده است. استدلال، مصدر و به معنای دلیل خواستن و دلیل آوردن است و تقریر دلیل برای اثبات مطلوب است. رأی دادگاه باید مدلل باشد.

اصل یکصد و شصت و ششم قانون اساسی که به ضرورت مستدل و مستند بودن رأی اشاره دارد، یکی از اصول مسلم پذیرفته شده در حقوق است. الزام به توجیه رأی، بر دلایلی مبتنی است که از آن جمله می‌توان موارد زیر را برشمرد:

۱- نظارت اصحاب دعوا در صحت حکم

صادر شده؛

۲- شخص صادر کننده، پی به ارزش رأی خود ببرد.

الزام کردن دادرس به این که نظر خود را به طور کتبی موجه و مدلل بدارد، برای این است که خود متوجه ارزش رأی خویش شود. (متین دفتری، ۱۳۳۴، ج ۲، ص ۸۴)

از حیث شیوه نگارش و استدلال در آراء قضایی، معمول این است که نخست مقدمه و سپس استدلال و نتیجه آورده می‌شود.

وقف و مکشی کوتاه و تفکیک جمله‌های غیر مستقل که با هم در حکم یک جمله کامل هستند، به کار می‌رود، نقطه ویرگول (:) مبین مکشی طولانی‌تر از ویرگول است. غالباً دو جزء طرفین این علامت با یکدیگر رابطه منطقی دارند. پس آنجا که جمله تمام شده، اما رشته مطالب مرتبط با آن به پایان نرسیده است از این علامت استفاده می‌شود.

علامات دیگری نیز وجود دارند که باید رعایت شوند.

۶. استواری نوشته

قاضی باید با مطالعه کتب ادبی، دامنه آگاهی خود را از کلمات بالا برده و در هنگام صدور رأی، لغات و کلمات را به درستی به کار برد. توجه به درست نویسی و به کار بردن صحیح واژه‌ها در مسایل فقهی و حقوقی، از ضرورت بیشتری برخوردار است. مقصود از به کارگیری واژه‌ها و کلمات، انتقال معانی به دیگری است. اگر در انتخاب واژه‌ها دقت نشود، دلالت آنها به معانی، به صورتی که مقصود نویسنده است، حاصل نمی‌شود و موجب برداشت بد در ادراک مفاهیم شود.

بنا به اصل سی و چهارم قانون اساسی «دادخواهی حق مسلم هر فرد است و هر کس می‌تواند به منظور دادخواهی به دادگاه‌های صالح رجوع نماید». دادخواه می‌تواند به هر

شکل سخن بگوید و مقصود خود را برساند اما بر قاضی لازم است که معانی دقیق کلمات را بداند و آنها را به درستی در جایگاه خود به کار برد. به عنوان مثال، جمع «اثر» در عربی «آثار» و «آثور» است. (معین، ۱۳۸۷، ص ۱۴۱) جمع بستن اثر به «اثرات»، فصیح نیست؛ چون طبق قواعد جمع در زبان عربی، مصدری را که سه حرف یا کمتر دارد، نمی‌توان به «ات» جمع بست. برای بیان اجرای کار، باید «انجام» را با فعل معین «دادن» استعمال نمود. بنابراین، به کار بردن جملاتی شبیه: «خوانده از انجام این امر امتناع نموده...» یا «خواهان انجام مفاد قرارداد مستند دعوا را خواستار گردیده است»، نادرست است.

«باید»، فعل مضارع از مصدر بایستن است و «بایست» فعل ماضی و «بایستی» صیغه شرطی است. (نفیسی، ۱۳۴۴، ص ۱۱) لذا هنگام بیان لزوم انجام دادن کاری در زمان حال و آینده، واژه «باید» به کار می‌رود. پس در حکم نمی‌توان نوشت: «نامبرده بایستی اسناد و مدارک را مسترد نماید» بلکه باید گفت: «نامبرده باید اسناد و مدارک را مسترد نماید».

نتیجه

قاضی باید در خلال تلاش روزانه، از تجارب خود و دیگر همکاران در راستای مستندسازی دانش خود و ارتقای هر چه بهتر



۷. متین دفتری، احمد، آیین دادرسی مدنی و

بازرگانی، جلد دوم، تهران، بی‌نا، ۱۳۳۴

۸. معین، محمد، فرهنگ معین، تهران،

انتشارات فرهنگ نما، چاپ اول، ۱۳۸۷

۹. نفیسی، سعید، در مکتب استاد، موسسه

مطبوعاتی، چاپ دوم، ۱۳۴۴

۱۰. هاجز، ویلفرید، راهی نو در منطق،

مترجم: عبدالحسین آذرنگ، تهران، انتشارات

اطلاعات، چاپ اول، سال ۱۳۶۴

کیفیت آرا کوشش نماید؛ رأی دادگاه، اگر راجع به ماهیت دعوا و به طور کلی یا جزیی قاطع آن باشد، حکم و در غیر این صورت قرار نامیده می‌شود. اهمیت رأی در آن است که پس از امضا، به هیچ وجه امکان تغییر در آن نیست، مگر آن که مورد از مصادیق سهو قلم باشد. رأی باید مستحکم، متقن، مستند، مستدل و همراه با رعایت کردن شاخصه‌های آن باشد. نوشته قاضی، نتیجه مکاشفه او و میزان دانش، بینش و نظم در اندیشه اوست. پس باید با دقت و تأمل، معانی را در قالب الفاظ بریزد.

فهرست منابع

۱. روزنامه جمهوری اسلامی ایران، شماره

۱۶۲۹۶، پنجشنبه سیزدهم بهمن ماه ۱۳۷۹

۲. سارتر، ژان پل، ادبیات چیست؟، مترجم:

ابوالحسن نجفی و مصطفی رحیمی، انتشارات

زمان، چاپ اول، بی‌تا

۳. سنگلجی، محمد، آیین دادرسی در اسلام،

انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۲۹

۴. شیخ مفید، ابی‌عبدالله محمد بن النعمان

الحارثی البغدادی، المقننه فی الاصول و الفروع،

بی‌نا، بی‌تا

۵. صالحی راد، محمد، آیین نگارش آراء

قضایی، معاونت آموزش و تحقیقات قوه قضاییه،

۱۳۸۱

۶. فرهنگستان زبان فارسی، متن پیشنهادی

دستور خط فارسی، ضمیمه شماره ۷ نامه

فرهنگستان، تهران، اسفند ۱۳۷۸

قاضی باید در خلال تلاش روزانه، از تجارب خود و دیگر همکاران در راستای مستندسازی دانش خود و ارتقای هر چه بهتر کیفیت آرا کوشش نماید؛ نوشته قاضی، نتیجه مکاشفه او و میزان دانش، بینش و نظم در اندیشه اوست.



عظمت نور اهل بیت (ع)

حجت الاسلام گنجی به نقل از مرحوم حامد چنین نقل می کند:

روزی امام جواد (ع) برای شیخ رجب علی جلوه گری کرده بودند و مقداری نور خودشان را به او نشان داده بودند. شیخ رجب علی نتوانسته بود آن را تحمل کند و گفته بود: آقا جان، شما را به آباء و اجدادتان قسم می دهم که دیگر این گونه خود را به من نشان ندهید، من طاقت ندارم و نیز نقل می کند:

که مرحوم رجب علی فرمود: یک روز به آسمان نگاه کردم، جانب راست، جانب چپ و هر کجا نگاه کردم امیرالمومنین علی (ع) را می دیدم. عرض کردم: آقا جان، شما از این کارها کردید که بعضی گفتند خدا هستید.

از کتاب بهترین شاگرد شیخ





توقیف اموال محکوم علیه نزد ثالث

کازم نوروزی ترک آباد

دانشجوی کارشناسی ارشد حقوق خصوصی، دانشگاه شاهد و کارآموز قضایی

محمد زمانی

دانشجوی کارشناسی ارشد حقوق خصوصی، دانشگاه شاهد و کارآموز وکالت

مکاتبه

در صورتی که مال منقول بازداشت شده در راستای اجرای حکم مدنی در تصرف شفصی غیر از محکوم علیه باشد، ممکن است آن مال، همان عین محکوم به باشد یا نه؛ اگر مال مزبور عین محکوم به باشد، دو حالت متصور است: حالت اول آن که ثالث، نسبت به بازداشت مال ادعای حق نماید، اما دلیلی ارائه ندهد. در این صورت مامور اجرا به ترتیب مقرر در برگ اجراییه، محکوم به را اخذ می کند و ثالث اگر ادعایی دارد، باید در قالب اعتراض ثالث به رای مطرح نماید؛ اما در صورتی که ثالث که مدعی حق نسبت به مال است، دلایلی ارائه کند، مامور اجرا باید ضمن توقف اجرا مطابق ماده ۴۷ قانون اجرای احکام مدنی رفتار نماید. اگر مال مورد بازداشت، عین محکوم به نباشد و هدف از توقیف آن، فروش و اجرای حکم دادگاه از محل وجوه حاصله باشد، دو حالت متصور است: ثالث مال را متعلق به خود یا دیگری معرفی کند که در این صورت مطابق ماده ۶۱ قانون اجرای احکام مدنی آن مال به عنوان مال محکوم علیه توقیف خواهد شد و دیگر آن که ثالث در مقابل اقدام مامور اجرا سکوت کند. در این صورت مال توقیف می شود و اگر ثالث اعتراضی نسبت به اقدامات اجرایی دارد، یا مدعی حقی است، می تواند دعوای اعتراض ثالث اجرایی مطرح نماید.

کلاییه و الاثره توقیف اموال، محکوم به، اجرای حکم، اعتراض ثالث، محکوم علیه

درآمد

از محکوم علیه باشد و او از پرداخت استنکاف نماید، دادورز به منظور اجرای حکم، راهی جز بازداشت اموال محکوم علیه ندارد. برای مثال اگر محکوم علیه به انجام عمل معینی ملزم باشد و از انجام آن خودداری نماید و انجام آن توسط شخص دیگری ممکن باشد، محکوم له می تواند تحت نظر دادورز عمل محکوم به را به وسیله دیگری انجام دهد و هزینه آن را وصول کند یا حتی بدون انجام عمل، هزینه را به وسیله دادورز از محکوم علیه اخذ نماید. در این صورت اگر محکوم علیه هزینه را پرداخت ننماید، راهی جز بازداشت اموال وی و وصول هزینه های اجرایی از محل فروش آن نیست.

در مواردی، اجرای حکم مستلزم بازداشت اموال محکوم علیه است. اموال می تواند منقول یا غیرمنقول باشد. نظر به این که موضوع بحث ما توقیف اموال محکوم علیه نزد ثالث است، با توجه به شیوه بازداشت اموال غیرمنقول، توجه معطوف به بازداشت اموال منقول نزد ثالث خواهد بود.

مالی که مامور اجرا با هدایت محکوم له قصد بازداشت آن را دارد، ممکن است در

چنانچه محکوم علیه با هر انگیزه، مایل به اجرای اختیاری حکم یا مفاد سند لازم الاجراء باشد، باید پس از ابلاغ اجرائیه، در موعدی که برای اجرای اجرائیه مقرر است، نسبت به اجرای مفاد آن اقدام و یا ترتیب اجرای آن را برابر مقررات ماده ۳۴ قانون اجرای احکام مدنی بدهد. ماده ۲۱ آیین نامه اجرای مفاد اسناد رسمی لازم الاجرا نیز حکمی مشابه حکم مذکور بیان داشته است، با این تفاوت که در آیین نامه مذکور، برای متعهد متقلب که صورت خلاف از اموال خود داده، مجازات کیفری تعیین نشده است و دلیل آن نیز این می باشد که به موجب آیین نامه اجرایی، نمی توان جرم انگاری نمود. در صورتی که محکوم علیه حکم دادگاه را اجرا ننماید، به ترتیب مقرر در قانون، اقدام به اجرای اجباری حکم می شود. اجرای اجباری حکم، ممکن است مستلزم بازداشت اموال محکوم علیه باشد. بازداشت اموال در مواردی که محکوم به عین معین یا از اموال مثلی است، صورت می گیرد. در سایر موارد نیز، چنانچه اجرای حکم مستلزم اخذ وجهی

۱. «همین که اجرائیه به محکوم علیه ابلاغ شد، محکوم علیه مکلف است ظرف ده روز مفاد آن را به موقع اجرا بگذارد یا ترتیبی برای پرداخت محکوم به بدهد یا مالی معرفی کند که اجرای حکم و استیفای محکوم به از آن میسر باشد و در صورتی که خود را قادر به اجرای مفاد اجرائیه نداند، باید ظرف مهلت مزبور صورت جامع دارایی خود را به قسمت اجرا تسلیم کند و اگر مالی ندارد، صریحاً اعلام نماید. هرگاه ظرف سه سال بعد از انتضای مهلت مذکور معلوم شود که محکوم علیه قادر به اجرای حکم و پرداخت محکوم به بوده، لیکن برای فرار از آن اموال خود را معرفی نکرده یا صورت خلاف واقع از دارایی خود داد، به نحوی که اجرای تمام یا قسمتی از مفاد اجرائیه متعسر گردیده باشد، به حبس جنحه ای از شصت و یک روز تا شش ماه محکوم خواهد شد».



تصرف شخصی غیر از محکوم‌علیه باشد؛ در این صورت ممکن است مال مورد تصرف، ثالث همان عین محکوم‌به باشد که مورد حکم قرار گرفته و یا این که مال مورد بازداشت، عیناً مورد حکم قرار نگرفته، بلکه هدف از بازداشت، فروش آن و اجرای حکم دادگاه از محل وجوه حاصل باشد.

با توجه به این که احکام دو مورد مزبور با هم متفاوت است، هر یک را جداگانه و به ترتیب مورد بررسی قرار می‌دهیم.

۱. مال تحت تصرف ثالث، عین محکوم‌به باشد

چنانچه محکوم‌به، عین معین است و در تصرف شخصی غیر از محکوم‌علیه باشد، مانع اقدامات اجرایی نیست، مگر این که متصرف، مدعی حقی از عین یا منافع آن بوده و دلایلی هم ارائه نماید. در این جا اماره تصرف به نفع متصرف ثالث است و این سوال مطرح می‌شود، که آیا بر اساس ماده ۳۵ قانون مدنی، باید اماره تصرف و دیگر دلایل ثالث را مورد استناد قرار داد و از اجرای حکم خودداری نمود یا با توجه به استحقاق محکوم‌له که در حکم دادگاه احراز گردیده، متصرف را بی‌حق تلقی و عین را از تصرف او خارج ساخت و به محکوم‌له تحویل داد. برای پاسخ به این سوال بهتر است وظیفه مامور اجرا در برابر چنین وضعیتی، جدای از تکلیف

نهایی امر مورد بررسی قرار گیرد. قانونگذار در مواردی که محکوم‌به عین معین است، گرفتن و دادن آن به محکوم‌له را پیش‌بینی کرده و کلمه «بازداشت» یا «توقیف» را استعمال ننموده است. مطابق ماده ۴۲ قانون اجرای احکام مدنی «هرگاه محکوم‌به عین معین منقول یا غیرمنقول بوده و تسلیم آن به محکوم‌له ممکن باشد، دادورز عین آن را گرفته و به محکوم‌له می‌دهد» در مواردی که وکیل محکوم‌له در صحنه اجرایی حاضر و با معرفی محکوم‌به، به علت عدم تصریح اخذ محکوم‌به در وکالت‌نامه، تحویل آن به او ممتنع است، می‌توان پذیرفت که عین محکوم‌به منقول بازداشت می‌شود تا سپس به محکوم‌له تحویل گردد؛ زیرا وکیل محکوم‌له در صورتی حق درخواست صدور برگ اجرایی و تعقیب عملیات اجرایی و اخذ محکوم‌به و وجوه ایداعی به نام موکل را خواهد داشت که چنین اختیاری در وکالت‌نامه تصریح شده باشد.

چنانچه محکوم‌به، عین معین است و در تصرف شخصی غیر از محکوم‌علیه باشد، مانع اقدامات اجرایی نیست، مگر این که متصرف، مدعی حقی از عین یا منافع آن بوده و دلایلی هم ارائه نماید.

۱-۱. وظایف مامور اجرا

در اقدامات اجرایی نسبت به عین محکوم به که در تصرف شخصی غیر از محکوم علیه است، مامور اجرا ممکن است با دو وضعیت متفاوت مواجه شود. در حقیقت شخص ثالث، در برابر اقدام مامور اجرا نسبت به مالی که در تصرف اوست، ممکن است واکنش نشان نداده و مامور اجرا را در بازداشت یا گرفتن مال و تحویل آن به محکوم له آزاد گذارد. در مواردی نیز با ادعای حق نسبت به آن، از مامور اجرا درخواست می نماید که از بازداشت آن صرف نظر کند. این دو مورد جداگانه بررسی می شود:

الف) عدم واکنش ثالث

چنانچه ثالث که متصرف عین محکوم به است، در مقابل بازداشت یا گرفتن آن واکنش نشان ندهد و مامور اجرا را در اقدام اجرایی آزاد گذارد، با توجه به این که استحقاق محکوم له در حکم احراز و محکوم علیه به رد

سقوط حق، خلاف اصل است و نمی توان بدون اطلاع از اراده متصرف ثالث، انشایی را به وی تحمیل نمود و لذا بعد از اخذ مال و سپردن آن به محکوم له، ثالث می تواند به عنوان معترض ثالث طرح دعوی نماید.

آن محکوم گردیده و متصرف که اماره ید به نفع اوست، در برابر اخذ و تحویل آن به دیگری سکوت می نماید، مامور اجرا باید در جهت اجرای مفاد اجراییه اقدام کند و مال مورد نظر را بازداشت یا اخذ نماید. سوالی که در این جا مطرح می شود، آن است که آیا اخذ مال از متصرف و سکوت وی و تحویل آن به محکوم له، راه هرگونه ادعای حق نسبت به مالی، که تا تاریخ بازداشت متحقق شده است را برای همیشه بر ثالث مسدود می نماید؟ نظراتی در این خصوص ارائه شده، است. از جمله گفته اند با توجه به مواد ۵۸۲ به بعد قانون آیین دادرسی مدنی مصوب ۱۳۱۸ و مستنبط از ماده ۴۴ قانون اجرای احکام مدنی، شخص ثالث با از دست دادن اماره ید، که دیگر به نفع وی وجود ندارد، می تواند از طریق اعتراض شخص ثالث نسبت به حکمی که بین محکوم له و محکوم علیه در خصوص عین مورد نظر صادر گردید، در جهت فسخ آن اقدام نماید. در صورت توفیق در این خصوص و فسخ و بدون اثر شدن حکم به موجب رای نهایی، بر اساس ماده ۳۹ قانون اجرای احکام مدنی، عین مال به دستور دادگاه اجرا کننده حکم به وی مسترد می گردد. (شمس، ۱۳۷۶، ص ۴۷) و ماده ۴۴ یکی از مصادیق بارز دعوای اعتراض ثالث به حکم قطعی دادگاه هاست. شخص ثالثی که متصرف محکوم به است، اگر ادعایی مبنی بر



مالکیت داشته باشد، باید براساس ماده ۴۱۷ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹ و مطابق با ماده ۴۲۰ این قانون، اقامه دعوا کند. (مهاجری، ۱۳۸۶، ج ۱، ص ۱۷۰)

مطابق ماده ۴۱۷ «اگر در خصوص دعوایی رای صادر شود که به حقوق شخص ثالث خللی وارد آورد و آن شخص یا نماینده او در دادرسی که منتهی به رای شده است، به عنوان اصحاب دعوی دخالت نداشته باشد، می‌تواند نسبت به آن رای اعتراض نماید.»

بنابراین اماره ید که به نفع متصرف ثالث است، به تنهایی مانع اجرای حکم نگردیده؛ زیرا که اماره ید تا جایی اعتبار دارد و مثبت حق است که دلیلی خلاف آن ارائه نشده باشد. از این رو با سکوت متصرف ثالث در برابر اقدامات مامور اجرا، و وجود حکم قطعی بر تعلق عین مورد تصرف ثالث به محکوم‌له، محکوم‌به اخذ و به محکوم‌له تحویل داده شده و این سکوت نیز اقرار ضمنی بر تعلق عین به محکوم‌له ندارد تا مانع اقدامات بعدی متصرف ثالث باشد؛ زیرا سقوط حق، خلاف اصل است و نمی‌توان بدون اطلاع از اراده متصرف ثالث، انشایی را به وی تحمیل نمود و لذا بعد از اخذ مال و سپردن آن به محکوم‌له، ثالث می‌تواند به عنوان معترض ثالث طرح دعوی نماید. بنابراین با توجه به ماده ۴۴ قانون اجرای احکام مدنی، چنانچه شخص

ثالث متصرف، نسبت به مالی که مامور اجرا قصد بازداشت یا گرفتن آن را دارد، ادعای حقی نماید، اما دلیلی ارائه ندهد یا در مقابل اقدام مامور اجرا سکوت کند، مامور اجرا به همان ترتیب مقرر در برگ اجراییه محکوم‌به را اخذ و به محکوم‌له تحویل می‌دهد و اگر ثالث ادعای حقی داشته باشد، باید در قالب اعتراض ثالث به رای مطرح نماید.

(ب) ادعای حق ثالث

در زمان مراجعه مامور اجرا به منظور بازداشت یا گرفتن عین محکوم‌به و تحویل آن به محکوم‌له که در تصرف ثالث است، ممکن است شخص ثالث نسبت به آن ادعای حقی نماید. قانونگذار در ماده ۴۴ تصریح نموده است که اگر عین محکوم‌به در تصرف شخصی غیر از محکوم‌علیه باشد، مامور اجرا عین محکوم‌به را در هر محلی که یافت شود و در تصرف هر شخصی باشد، با رعایت مقررات اخذ می‌کند و به محکوم‌له تحویل می‌دهد، اما نظر بر این که حکم بین محکوم‌علیه و محکوم‌له صادر گردیده، قاعده نسبیت احکام و عدم تسری آن به اشخاص ثالث حاکم است. از دیگر سو محکوم‌به در تصرف شخصی غیر از محکوم‌علیه است که همواره می‌تواند به حکم اعتراض نماید. قانونگذار در ماده ۴۴ تصریح نموده که چنانچه متصرف نسبت به عین محکوم‌به ادعایی نماید و دلایلی نیز ارائه دهد، مامور

اجرا مکلف است از ادامه اقدامات اجرایی خودداری کند. در این صورت مامور اجرا ضمن تفهیم مفاد اجرائیه به متصرف، هفت روز به او مهلت می‌دهد تا به دادگاه صلاحیت‌دار مراجعه کند. هرگاه متصرف ظرف پانزده روز از تاریخ انقضای مهلت هفت روزه، قراری دائر بر تاخیر اجرای حکم به دایره اجرا اعطا نکند، مامور اجرا عملیات اجرایی را ادامه خواهد داد و بدون توجه به ادعای متصرف، محکوم به را از تصرف او خارج و به تصرف محکوم له داده خواهد داد. (باختر و ریسی، ۱۳۸۵، ج ۱، ص ۳۰۸)

بنابراین مدعی ثالث، دو اقدام را در دو فرجه قانونی باید معمول دارد؛ ظرف یک هفته از تاریخ مراجعه مامور اجرا جهت بازداشت عین محکوم به، می‌بایست در دادگاه صلاحیت‌دار اقدام کند؛ ظرف پانزده روز از تاریخ انقضای مهلت یک هفته‌ای، قرار تاخیر اجرا را تحصیل و به قسمت اجرا ارائه کند و در صورتی که هر یک از دو اقدام را در فرجه قانونی معمول ننماید، عملیات اجرایی ادامه خواهد یافت، اما چنانچه شخص ثالث موفق به تحصیل قرار تاخیر گردد، توقف عملیات نسبت به عین محکوم به باید انتهایی داشته باشد که موضوع بحث بعدی است.

۲-۱. تعیین تکلیف نهایی

چنانچه شخص ثالث نسبت به عین

محکوم به که در تصرف اوست، ادعای حقی کند و دلایلی هم ارائه نماید، مامور اجرا یک هفته به او مهلت می‌دهد تا به منظور تحصیل قرار تاخیر اجرای حکم به دادگاه مراجعه نماید. قانونگذار در ماده ۴۴ قانون، دادگاه صلاحیت‌دار را مشخص ننموده و به نوع اقدامی که متصرف باید انجام دهد نیز اشاره نکرده است. بنابراین دادگاهی که متصرف باید به آن مراجعه کند و نیز اقدامی که در آن دادگاه می‌بایست انجام گیرد، هر کدام بررسی می‌شود:

الف) نوع اقدام متصرف

در رابطه با اعتراض به اجرای حکم، دو گونه دعوی که یکی در قالب ماده ۱۴۷ و دیگری تحت شمول ماده ۴۴ قانون اجرای احکام مدنی قابل طرح است.

اعتراض موضوع مواد ۱۴۶ و ۱۴۷ قانون اجرای احکام مدنی که به اعتراض ثالث اجرایی معروف است، در صورتی قابل طرح است که مال مورد بازداشت، عین محکوم به نباشد و ثالث نسبت به مال منقول یا غیرمنقول توقیف شده، اعم از این که توقیف نزد ثالث یا دیگری باشد، اظهار حقی نماید. بنابراین اعتراض موضوع ماده ۴۴ در قالب اعتراض ثالث به رای دادگاه خواهد بود.



ب) دادگاه صلاحیت‌دار

اعتراض شخص ثالث براساس ماده ۴۱۹ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی، بر دو قسم است:

۱- اعتراض اصلی، اعتراضی است که از ابتدا از طرف شخص ثالث صورت گرفته و به موجب دادخواست و به طرفیت محکوم‌له و محکوم‌علیه رای مورد اعتراض است. این دادخواست به دادگاهی تقدیم می‌شود که رای قطعی معترض‌عنه را صادر کرده است.

۲- اعتراض طاری اعتراض یکی از طرفین دعوا به رای است که سابقاً در یک دادگاه صادر شده و طرف دیگر برای اثبات ادعای خود در اثنای دادرسی، آن را ابراز نموده و در دادگاهی که دعوا در آن مطرح است، بدون تقدیم دادخواست به عمل می‌آید. اگر درجه دادگاه پایین‌تر از دادگاهی باشد که رای معترض‌عنه را صادر کرده، معترض، دادخواست خود را به دادگاهی که رای صادر کرده است، تقدیم می‌نماید.

اعتراض طاری وقتی صورت می‌گیرد که حکم یا قراری که سابقاً از دادگاهی صادر شده، به عنوان دلیل در اثنای دادرسی دیگری علیه شخص ثالث مورد استناد قرار گرفته است. مرجع طرح اعتراض ثالث طاری، دادگاهی است که رای مورد اعتراض در آن به عنوان دلیل مورد استناد قرار گرفته

و نیازی به دادخواست ندارد. همین دادگاه نیز، علی‌الاصول به اعتراض رسیدگی نموده و پس از روشن شدن نتیجه اعتراض، دادرسی نسبت به دعوی اصلی را با توجه به نتیجه اعتراض به دلیل مزبور، ادامه داده و اتخاذ تصمیم می‌نماید. اگر درجه این دادگاه پایین‌تر از دادگاهی باشد که رای مورد اعتراض را صادر نموده، حق رسیدگی به اعتراض طاری نداشته و معترض باید به دادگاه صادرکننده رای مورد اعتراض، دادخواست اعتراض اصلی تقدیم نماید. از این رو اعتراض طاری، منصرف از موضوع است و شخص ثالثی که متصرف عین محکوم‌به می‌باشد که در شرف بازداشت است، باید به اعتراض ثالث اصلی متمسک گردد.

اعتراض ثالث اصلی به موجب ماده ۴۲۰ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی باید به موجب دادخواست باشد و با رعایت کلیه شرایط

اعتراض طاری اعتراض یکی از طرفین دعوا به رای است که سابقاً در یک دادگاه صادر شده و طرف دیگر برای اثبات ادعای خود در اثنای دادرسی، آن را ابراز نموده و در دادگاهی که دعوا در آن مطرح است، بدون تقدیم دادخواست به عمل می‌آید.

مربوط به دادخواست شکایت از رای، به دادگاهی تقدیم شود که رای مورد اعتراض را صادر نموده است، خواه رای مورد اعتراض از دادگاه نخستین و یا تجدیدنظر صادر شده باشد. بنابراین متصرف عین محکوم به مکلف است ظرف یک هفته از تاریخی که اقدامات اجرایی متوقف شده، به دادگاه صادرکننده حکم مورد اجرا، اعم از بدوی یا پژوهشی مراجعه کند و نسبت به تقدیم دادخواست اعتراض شخص ثالث اقدام نماید.

در تعیین مرجع صالح، دادخواست اعتراض ثالث نسبت به احکامی که در دیوان عالی کشور ابرام گردیده‌اند، باید به دیوان عالی کشور تقدیم شود تا مرجع مزبور دادخواست را برای رسیدگی و تصمیم‌گیری، به دادگاه صادرکننده حکم ارجاع نماید. این ترتیب موجب می‌شود که یکی از اصول مهم دادرسی نقض نگردد. اصلی که به موجب آن دادگاه تالی حق نقض رای مرجع عالی را ندارد. دیوان عالی کشور با ارجاع دادخواست اعتراض ثالث به مرجع پایین، جواز فسخ رای که ابرام نموده را صادر می‌کند. (شمس، ۱۳۸۳، ج ۲، ص ۴۶۳)

ج) تصمیم دادگاه

معتراض ثالث برای صدور قرار در باب تاخیر در اجرای حکم و الغای آن قسمت از رای که به حقوق وی خلل وارد می‌آورد، دعوی اعتراض ثالث مطرح می‌کند. شخص

ثالثی که متصرف عین محکوم به در شرف بازداشت است، باید ظرف یک هفته به دادگاه صادرکننده حکم مورد اجرا، مراجعه و نسبت به تقدیم دادخواست اعتراض ثالث، اقدام کند. تقدیم دادخواست باید در زمان و به صورتی باشد که امکان تحصیل قرار تاخیر اجرای حکم، ظرف پانزده روز از تاریخ انقضای یک هفته، میسر باشد. بنابراین تقدیم دادخواست ناقص و انتظار ابلاغ اخطار رفع نقص کار را دشوار خواهد نمود.

اعتراض ثالث، جزء طرق فوق‌العاده شکایت از آراء بوده و فاقد اثر تعلیقی است. به عبارت دیگر اعتراض ثالث، اجرای حکم را متوقف نمی‌سازد، اما بر اساس ماده ۴۲۴ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی، در مواردی که جبران ضرر و زیان ناشی از اجرای حکم ممکن نباشد، دادگاه رسیدگی کننده به اعتراض ثالث، به درخواست معترض ثالث، پس از اخذ تامین مناسب، قرار تاخیر اجرای حکم را برای مدت معین صادر می‌نماید.

بنابراین، معترض ثالث باید ظرف پانزده روز از تاریخ یک هفته‌ای، قرار تاخیر اجرای حکم را که جز با دادن تامین امکان‌پذیر نیست، تحصیل و در همین مدت، آن را به قسمت اجرای احکام دادگاهی که حکم زیر نظر آن اجرا می‌شود، که ممکن است دادگاهی غیر از دادگاه صادرکننده حکم و قرار تاخیر اجرا



باشد، تقدیم نماید.

صدور قرار تاخیر اجرای حکم، تاثیری در ماهیت دعوای اعتراض ثالث نداشته و دادگاه به ترتیبی که برای دادرسی نخستین مقرر شده، به دعوای معترض ثالث رسیدگی می‌کند و نسبت به صدور حکم اقدام می‌نماید. در صورت نهایی بودن حکم صادره، تکلیف ادعا (اخذ مال از ثالث و تحویل آن به محکوم‌له) مشخص می‌شود. چنانچه به موجب حکم صادره، دعوای اعتراض ثالث محکوم به رد شود و حکم مصون از ایراد بماند، قرار تاخیر ملغی و عین محکوم‌به از ثالث اخذ و به محکوم‌له تحویل می‌شود، اما چنانچه دادگاه قسمتی از حکم را مخل حقوق ثالث تشخیص دهد، واحد اجرای احکام بر اساس قسمت الغاء شده، اقدام می‌نماید.

۲. مال تحت تصرف ثالث، عین محکوم‌به

نباشد

در صورتی که محکوم‌به، عین معین نباشد، محکوم‌له می‌تواند اموال محکوم‌علیه را به قسمت اجرا معرفی نماید تا نسبت به بازداشت آنها برای تامین محکوم‌به اقدام شود. ماده ۳۴ قانون اجرای احکام مدنی در این خصوص مقرر می‌دارد: «همین که اجراییه به محکوم‌علیه ابلاغ شد، محکوم‌علیه مکلف است ظرف ده روز مفاد آن را به موقع اجرا بگذارد یا ترتیبی برای پرداخت محکوم‌به

بدهد یا مالی معرفی کند که اجرای حکم و استیفای محکوم‌به از آن میسر باشد...» ماده ۴۹ این قانون در ادامه مقرر داشته است: «در صورتی که محکوم‌علیه در موعودی که برای اجرای حکم مقرر است، مدلول حکم را اجرا ننماید، یا قراری با محکوم‌له برای اجرای حکم ندهد و مالی هم معرفی نکند یا مالی از او تامین و توقیف نشده باشد، محکوم‌له می‌تواند درخواست کند که از اموال محکوم‌علیه معادل محکوم‌به توقیف گردد».

با انتخاب و معرفی اموال محکوم‌علیه توسط محکوم‌له، مامور اجرا باید بدون تاخیر اقدام به توقیف اموال محکوم‌علیه نماید و محکوم‌له در انتخاب اموالی از محکوم‌علیه تا جایی که با مستثنیات دین برخورد نداشته باشد، آزاد است. به علاوه محل نگهداری اموال منقول معرفی شده، نمی‌تواند مامور اجرا را از بازداشت آنها منصرف نماید همچنین است اگر اموال معرفی شده در تصرف شخص ثالث باشد.

۱-۲. واکنش ثالث در مقابل اقدام مامور اجرا

در خصوص توقیف اموال محکوم‌علیه، غیر از عین محکوم‌به که نزد ثالث است، ممکن است ثالث در مقابل اقدام مامور اجرا نسبت به مال معرفی شده ادعای حق نماید، یا آن را متعلق به شخصی غیر از محکوم‌علیه بداند یا سکوت نماید. هر کدام از این موارد را بررسی می‌کنیم.

الف) ادعای ثالث تعلق به خود یا دیگری

مطابق ماده ۶۱ قانون اجرای احکام مدنی، «مال منقولی که در تصرف کسی غیر از محکوم علیه باشد و متصرف نسبت به آن ادعای مالکیت کند یا آن را متعلق به دیگری معرفی نماید، به عنوان مال محکوم علیه توقیف نخواهد شد. در صورتی که خلاف ادعای متصرف ثالث ثابت شود، مسؤول جبران خسارت محکوم له خواهد بود»^۱ مبنای این ماده، قاعده ید است. مطابق قاعده ید، اصل آن است که تصرف نسبت به مال، اماره مالکیت است. با این حال قانونگذار یک قید اضافی را لازمه خودداری مامور اجرا از توقیف مال دانسته و آن این که متصرف، ادعای مالکیت خود یا دیگری را نیز بنماید (مهاجری، ۱۳۸۶، ج ۱، ص ۲۳۸) ولی لزوم اعلام تعلق مال به متصرف را نمی توان قیدی اضافی دانست؛ زیرا تصرف در صورتی اماره مالکیت است که به عنوان مالکیت باشد؛

برخی حقوقدانان معتقدند که برای وصول خسارت محکوم له از متصرفی که ادعای خلاف واقع کرده، نیاز به طرح دعوای مطالبه خسارت در دادگاه نیست و دایره اجرا نسبت به وصول خسارات محکوم له از متصرف اقدام خواهد نمود.

یعنی متصرف از جانب خود و به قصد تملک مال را متصرف شده باشد و لذا اگر ثابت شود که شروع به تصرف از طرف غیر بوده است، غیر متصرف، شناخته می شود، مگر این که متصرف ثابت کند که عنوان تصرف او تغییر کرده و به عنوان مالک متصرف است. (کاتوزیان، ۱۳۸۰، ص ۴۳)

بنابراین متصرف ثالث باید به طریقی اعلام نماید که تصرف او از جانب خود است یا دیگری و در صورتی خود مالک شناخته می شود که اعلام کند تصرف او از جانب خود بوده است و لذا لزوم اعلام تعلق مال به متصرف در ماده ۶۱ قانون اجرای احکام مدنی، جزء شرایط اجرای قاعده ید است. در موردی که ثالث اعلام می کند مال به دیگری تعلق دارد، متصرف که اماره ید به نفع اوست، به ضرر خود و به نفع دیگری اقرار کرده است و در این حالت، غیر متصرف و مالک، شناخته می شود و چون اماره ید به نفع غیر محقق شده، مال مورد تصرف ثالث، مال محکوم علیه شناخته نمی شود و قابلیت توقیف ندارد.

ضمانت اجرای ماده ۶۱ این است که ثالث خلاف واقع اعلام کرده باشد. اگر بعداً تعلق مال به محکوم علیه مشخص شود، ثالث باید از عهده خسارات وارده به محکوم له برآید.

در صورتی ثالث مسؤول است که مال مورد تصرف او، مال محکوم علیه باشد، ولی



در زمان مراجعه مامور اجرا، آن را متعلق به خود یا دیگری معرفی کند. در این صورت به حکم ماده ۶۱ قانون اجرای احکام مدنی، توقیف مال مقدور نیست و محکوم‌له باید مال دیگری از محکوم‌علیه معرفی کند و به‌رغم ادعای خلاف واقع ثالث، محکوم‌له می‌تواند از طریق توقیف و فروش سایر اموال محکوم‌علیه، محکوم‌به را وصول نماید. لذا فرض ورود خسارت به محکوم‌له و مسؤولیت ثالث متصور نیست و ثالث در فرضی مسؤول است که محکوم‌علیه غیر از مالی که نزد ثالث است، مال قابل توقیف نداشته باشد. در این صورت چون اجرای حکم عقیم مانده و محکوم‌له به محکوم‌به نرسیده است، با اثبات مالکیت محکوم‌علیه بر مالی که نزد ثالث بوده، ثالث مسؤول جبران خسارات وارده به محکوم‌له تا سقف ارزش مال مورد بازداشت خواهد بود.

برخی حقوقدانان معتقدند که برای وصول خسارت محکوم‌له از متصرفی که ادعای خلاف واقع کرده، نیاز به طرح دعوای مطالبه خسارت در دادگاه نیست و به محض این که اثبات شود ادعای متصرف مال منقول، خلاف حقیقت بوده، دایره اجرا نسبت به وصول خسارات محکوم‌له از متصرف اقدام خواهد نمود. (مهاجری، ۱۳۸۶، ج ۱، ص ۲۴۲) همچنین می‌توان گفت: لازمه تحقق

مسؤولیت متصرف ثالث، اثبات مالکیت محکوم‌علیه نسبت به مال مورد بازداشت است و تحقق چنین امری نیاز به رسیدگی قضایی دارد. ضمناً برآورد خسارت، نیازمند ارجاع به کارشناس است که تعیین کارشناس و ارجاع امر به کارشناسی و محکومیت متصرف ثالث به پرداخت خسارت، همگی باید به دنبال رسیدگی ترافعی و به موجب حکم باشد و اعطای اختیار تعیین میزان خسارت و اجبار ثالث به پرداخت آن توسط دادورز، خلاف اصول قضایی است.

ب) سکوت ثالث در مقابل مامور اجرا

اگر محکوم‌له، اموالی از محکوم‌علیه را معرفی کند که نزد ثالث است، با مراجعه مامور اجرا جهت توقیف مال، چنانچه ثالث متصرف در مقابل اقدام مامور اجرا، واکنشی از خود نشان ندهد، آن مال به عنوان مال محکوم‌علیه توقیف شده و بعد از توقیف، چون محکوم‌له نسبت به آن حق عینی تبعی پیدا می‌کند، ثالث نمی‌تواند مانع ادامه عملیات اجرایی شود و اگر اعتراضی نسبت به اقدامات اجرایی داشته باشد و یا مدعی حقی نسبت به مال بازداشت شده باشد، در محدوده مواد ۱۴۶ و ۱۴۷ قانون اجرای احکام مدنی می‌تواند دعوای اعتراض ثالث اجرایی مطرح نماید.

۲-۲. نحوه توقیف اموال محکوم علیه نزد

ثالث

در صورتی که محکوم علیه از پرداخت محکوم به امتناع کند و از حکم دادگاه تمکین ننماید، محکوم له می تواند به هر طریق قانونی برای وصول محکوم به متوسل شود. چنانچه مالی از محکوم علیه نزد ثالث باشد، محکوم له می تواند با معرفی آن مال به دایره اجرا، درخواست توقیف آن را بنماید. در این خصوص ماده ۸۷ قانون اجرای احکام مدنی مقرر می دارد: «هرگاه مال متعلق به محکوم علیه، نزد ثالث اعم از حقوقی یا حقیقی باشد یا مورد درخواست توقیف، طلبی باشد که محکوم علیه از شخص ثالث دارد، اختاری در باب توقیف مال یا طلب و میزان آن به پیوست رونوشت اجراییه به شخص ثالث ابلاغ و رسید دریافت می شود و مراتب فوراً به محکوم علیه نیز ابلاغ می گردد».

با توجه به این ماده، ابلاغ رونوشت اجراییه و اختاری در باب توقیف اموال موجود نزد ثالث، به وی منشاء اثر می باشد؛ زیرا بعد از انجام ابلاغ و اطلاع ثالث از توقیف اموال محکوم علیه نزد او، ثالث مسؤول خواهد بود که از رد مال یا طلب به محکوم علیه خودداری نماید. سوالی که به ذهن می رسد این است که ابلاغ موضوع ماده ۸۷ قانون اجرای احکام مدنی، واقعی باید باشد یا این که ابلاغ قانونی نیز معتبر است؟ به عبارت

دیگر آیا ابلاغ قانونی رونوشت اجراییه و اختار توقیف اموال به ثالث، منشاء اثر خواهد بود؟

برخی به سوال فوق چنین پاسخ داده اند: ابلاغ موضوع ماده ۸۷ قانون اجرای احکام مدنی، دارای آثاری چون عدم تحویل مال محکوم علیه توسط ثالث به او یا دیگری و تبعیت از دستورات بعدی قسمت اجرا توسط ثالث، پرداخت خسارت در صورت تخلف، تحویل مال به دادورز در صورت درخواست او، توقیف مال شخص ثالث در صورت عدم تحویل مال توقیف شده نزد او می باشد که جز با ابلاغ واقعی اختاریه ایجاد نخواهد شد. به عنوان مثال نمی توان پذیرفت که اختاریه به عمومی شخص ثالث ابلاغ شود، ولی از همان لحظه ابلاغ، مال موجود نزد ثالث توقیف شده تلقی گردد و اگر آن را به محکوم علیه تحویل دهد، مسؤول جبران خسارات محکوم له شناخته شود؛ بنابراین مسؤولیت برای شخص ثالث زمانی ایجاد می شود که او با ابلاغ واقعی از مفاد اختاریه قسمت اجرا مطلع شده باشد.

(مهاجری، ۱۳۸۷، ج ۲، ص ۱۸)

ماده ۷۴ آیین نامه اجرای مفاد اسناد رسمی لازم الاجراء و طرز رسیدگی به شکایت از عملیات اجرایی مقرر می دارد: «هرگاه متعهد له اظهار نماید که وجه نقد یا اموال منقول متعهد نزد شخص ثالث است، آن اموال و وجوه تا اندازه ای که با دین متعهد و سایر هزینه های اجرایی برابری کند، بازداشت



قید می‌کند که اقساط یا عواید را به همان ترتیب تدریجی به دایره اجرا تسلیم نماید تا در صندوق دادگستری سپرده شود و یا در مورد اجرائیه‌های ثبتی در صندوق ثبت سپرده گذاشته شود.

(ب) انکار شخص ثالث

مطابق ماده ۹۱ قانون اجرای احکام مدنی «هرگاه شخص ثالث منکر وجود تمام یا قسمتی از مال یا طلب یا اجور یا عواید محکوم‌علیه نزد خود باشد، باید ظرف ده روز از تاریخ ابلاغ اخطاریه، مراتب را به قسمت اجرا اطلاع دهد».

همچنین ماده ۷۹ آیین‌نامه اجرایی مفاد اسناد رسمی لازم‌الاجرا مقرر داشته است: «هرگاه شخص ثالث منکر وجود تمام یا قسمتی از وجه نقد یا اموال منقول دیگری نزد خود باشد باید ظرف پنج روز از تاریخ ابلاغ بازداشت‌نامه به شخص او مراتب را به رئیس ثبت اطلاع دهد، والاّ مسؤول پرداخت

در اجرائیه‌های صادره از ناحیه دادگاه، چنان‌چه شخص ثالث منکر وجود طلب یا مال دیگری نزد خود باشد، وظیفه دارد ظرف ده روز انکار خود را به قسمت اجرای احکام مدنی اطلاع دهد و این مدت در مورد اجرائیه‌های ثبتی، پنج روز است.

می‌شود و بازداشت‌نامه به شخص ثالث، ابلاغ واقعی و نیز به متعهد هم طبق مقررات ابلاغ می‌شود، اعم از این که شخص ثالث حقیقی یا حقوقی و اعم از این که دین او حال باشد یا مؤجل». ماده فوق صراحتاً ابلاغ واقعی به شخص ثالث را لازم دانسته که از این لحاظ نسبت به ماده ۸۷ قانون اجرای احکام مدنی از جامعیت بیشتری برخوردار است.

(الف) آثار ابلاغ بازداشت‌نامه به ثالث

بعد از ابلاغ بازداشت‌نامه به ثالث، وی ملزم خواهد بود از رد وجه یا مال بازداشت شده به صاحب آن امتناع کند و الاّ معادل آن وجه یا قیمت آن اموال از او وصول خواهد شد. چنان‌چه طلب محکوم‌علیه از ثالث، موجد باشد، در تاریخ سررسید و اگر طلب حال باشد، ثالث باید آن را به اجرای دادگاه یا صندوق ثبت سپرده و رسید بگیرد. ماده ۸۹ قانون اجرای احکام مدنی، تحویل مال یا پرداخت دین به داور و دریافت رسید را در حکم ایفای تعهد شمرده و رسید دریافتی را به منزله تادیه وجه یا دین یا تحویل عین معین از طرف شخص ثالث به محکوم‌علیه دانسته است.

چنان‌چه طلب محکوم‌علیه از شخص ثالث به صورت اقساط یا عواید یا اجوری باشد که به تدریج باید وصول شود و توقیف آنها تقاضا شده باشد، مامور اجرا در اخطاریه‌ای که به نام شخص ثالث صادر می‌نماید،

وجه و یا تسلیم مال خواهد بود و اداره ثبت آن وجه را وصول و یا آن مال را از او خواهد گرفت».

بنابراین مطابق قانون اجرای احکام مدنی، در اجرائیه های صادره از ناحیه دادگاه، چنان چه شخص ثالث منکر وجود طلب یا مال دیگری نزد خود باشد، وظیفه دارد ظرف ده روز انکار خود را به قسمت اجرای احکام مدنی اطلاع دهد و این مدت در مورد اجرائیه های ثبتی، پنج روز است. مطابق ماده ۸۰ آیین نامه، در صورتی که شخص ثالث منکر وجود طلب یا مال متعهد نزد خود باشد و ظرف پنج روز از تاریخ ابلاغ بازداشت نامه، انکار خود را اعلام نماید، عملیات اجرایی نسبت به او متوقف می شود و متعهد له می تواند برای اثبات وجود ادعای خود و مال یا طلب نزد شخص ثالثی که منکر آن بوده، به دادگاه صالح مراجعه کند و یا استیفاء طلب خود را از اموال دیگر متعهد بخواهد.

مطابق مواد ۹۳ و ۹۲ قانون اجرای احکام مدنی، با فرض تحقق موارد زیر، ثالث در مقابل محکوم له مسؤول خواهد بود:^(۱)

۱- ثالث به اخطار توقیف مال یا طلب محکوم علیه نزد خود اعتنا نکرده و به دستور

مدیر اجرا عمل ننماید.
۲- مال یا طلب توقیف شده را به اجرا تحویل ندهد.

۳- برخلاف واقع منکر وجود مال یا طلب محکوم علیه نزد خود شده و اظهاراتی خلاف حقیقت نموده باشد.

در موارد اول و دوم که عین مال منقول محکوم علیه یا طلب او نزد ثالث بوده و توقیف شود، ولی به اجراء تسلیم نگردد، اگر مامور اجراء به عین مال دسترسی پیدا کند، آن را توقیف می نماید تا استیفاء حق محکوم له شود و راجع به طلب توقیف شده هم به میزان آن از اموال شخص ثالث توقیف می گردد، اما در مورد سوم که وجود مال یا طلب انکار شده، اگر محکوم له به اموال دیگر محکوم علیه دسترسی نداشته باشد، می تواند دعوی خسارت علیه شخص ثالث اقامه نماید. چنان چه دادگاه صلاحیت دار تشخیص دهد که اظهارات شخص ثالث و انکار او از تصرف در اموال محکوم علیه برخلاف واقع بوده، او را به پرداخت خسارات محکوم له ملزم می نماید. بدیهی است شخص ثالث می تواند با ارائه دلایلی به دادگاه ثابت کند که مال محکوم علیه بدون تعدی و تفریط تلف شده

۱. ماده ۹۲ قانون اجرای احکام مدنی: «هرگاه شخص ثالث به تکلیف مقرر در ماده قبل عمل نکند و یا برخلاف واقع منکر وجود تمام یا قسمتی از مال یا طلب یا اجور و عواید محکوم علیه نزد خود گردد و یا اطلاعاتی که داده، موافق با واقع نباشند و موجب خسارت شود، محکوم له می تواند برای جبران خسارت به دادگاه صلاحیت دار مراجعه کند.»



است. (حکیمی، ۸۶-۱۳۸۵، ص ۲۸) دادگاه صلاحیت‌دار برای رسیدگی به دعوی خسارت علیه ثالث مطابق ماده ۱۲ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی، دادگاه محل اقامت ثالث است.

ج) تکلیف اجرا به قبول مال توقیف شده

از ثالث

ماده ۹۵ قانون اجرای احکام مدنی مقرر داشته است: «شخص ثالثی که مال محکوم‌علیه نزد او توقیف شده است، می‌تواند مال مزبور را هر وقت بخواهد به قسمت اجرا تسلیم کند و قسمت اجرا باید آن را قبول نماید.» مطابق این ماده، چنان‌چه مال متعلق به شخص محکوم‌علیه نزد ثالث توقیف گردد، ثالث می‌تواند قبل از مطالبه مأمور اجرا، مال یا طلب توقیف شده نزد خود را تسلیم کند. در این صورت چنان‌چه پرداخت قبل از موعد باشد، استرداد وجوه پرداخت شده یا مال رد شده مسموع نیست. ماده ۲۲۶ قانون مدنی در این خصوص مقرر داشته است: «در مورد تعهداتی که برای متعهدله قانوناً حق مطالبه نمی‌باشد، اگر متعهد به میل خود آن را ایفا نماید، دعوی استرداد او مسموع نخواهد بود.» یکی از مصادیق ماده فوق، دین یا تعهد موجب می‌باشد؛ زیرا در تعهدات موجب تا قبل از سررسید برای متعهدله حق مطالبه نیست، ولی چنان‌چه متعهدله به میل خود آن را ایفا کند، دیگر نمی‌تواند آن چه را که پرداخت

کرده، مسترد دارد، مگر این که پرداخت یا رد مال از روی اشتباه و با این تصور که دین او حال بوده، صورت گیرد که به چنین پرداختی آثار حقوقی بار نمی‌شود؛ زیرا ایفای دین موضوع ماده ۲۶۶ قانون مدنی نیازمند قصد انشاء است. (کاتوزیان، ۱۳۸۳، ج ۴، ص ۷۳) و پرداخت ناشی از اکراه و آن چه در نتیجه اشتباه یا حيله طرف باشد در تحقق دین موثر نیست.

د) توقیف حقوق مستخدمین

مطابق ماده ۹۶ قانون اجرای احکام مدنی، در هر مورد که محکوم‌علیه کارمند یکی از وزارتخانه‌ها یا ادارات و سازمان‌ها و موسسات دولتی یا وابسته به دولت بوده و یا در شرکت‌های دولتی، شهرداری‌ها، بانک‌ها، شرکت‌ها، بنگاه‌های خصوصی و امثال آن اشتغال داشته یا بازنشسته شده و محکوم‌له به اموال او دسترسی نداشته و محکوم‌علیه هم مالی از خود برای استیفاء محکوم‌به معرفی نکرده باشد، توقیف حقوق مستخدمین و مزایای استخدامی او حسب درخواست محکوم‌له با شرایط زیر جایز است:

- ۱- اگر محکوم‌علیه دارای فرزند یا همسر باشد، یک چهارم از حقوق و مزایای استخدامی او توقیف و کسر می‌شود.
- ۲- چنان‌چه محکوم‌علیه زن یا فرزند نداشته باشد، توقیف و کسر یک سوم حقوق و مزایای ماهیانه او جایز است.

۳- حقوق کارمندان بازنشسته اعم از این که زن یا فرزند داشته یا نداشته باشد، فقط به میزان یک چهارم قابل توقیف است، آن هم در صورتی که محکوم به مربوط به بدهی شخص بازنشسته یا وظیفه بگیر باشد.

در مورد توقیف یک چهارم حقوق و مزایای کارمندان شاغل، این توضیح ضرورت دارد که داشتن زن و فرزند یا یکی از آنها کفایت می کند و ضرورت ندارد که مستخدم هم زن و هم فرزند داشته باشد و نیز به رغم وجود نظر مخالف (مهاجری، ۱۳۸۷، ج ۲، ص ۴۷) از باب حمایت از حقوق محکوم له، منظور از داشتن زن را باید به همسر دائمی تفسیر کرد؛ زیرا در نکاح موقت، نفقه بر عهده مرد نیست تا از جهت تامین آن درصد کمتری از حقوق محکوم له کسر شود.

حقوق و مزایای افراد ارتش و سپاه که در حال جنگ باشند، به لحاظ رعایت مصالح خاصه، قابل توقیف نیست تا این که این

افراد با آرامش خاطر از وضعیت معیشتی خانواده خود، به دفاع از کشور بپردازند؛ اما در غیر موقع جنگ، توقیف حقوق و مزایای آنها با شرایطی که برای سایر مستخدمین دولت ذکر شده، بدون اشکال است.

ترتیب توقیف حقوق و مزایای مستخدمان این است که مدیر اجرا پس از درخواست محکوم له، شرحی به اداره یا سازمانی که حقوق محکوم علیه را پرداخت می نماید، نوشته و توقیف حقوق مستخدم را اعلام و ابلاغ می کند و رییس اداره یا مدیر سازمان مکلف است پس از وصول نامه مدیر اجراء، همه ماهه از حقوق و مزایای مستخدم، مبلغ اعلام شده را کسر نموده و به دایره اجراء بفرستد تا برای استیفاء محکوم به در صندوق دادگستری سپرده شود و یا به محکوم له پرداخت گردد.

نتیجه

قسمت اول ماده ۱۴۶ قانون اجرای احکام مدنی در خصوص صلاحیت مامور اجراء، منصرف از موردی است که مال در تصرف محکوم علیه بازداشت گردیده و منحصرأً منصرف به مواردی است که مال بازداشت شده در زمان بازداشت، نه تنها در تصرف محکوم علیه قرار نداشته، بلکه در تصرف شخص ثالث معترض نیز نبوده است.

در صورتی که مال در وضعیتی بازداشت شده که محکوم علیه، متصرف آن تلقی نشود و در تصرف مدعی ثالث نیز قرار نداشته باشد، مدعی ثالث می تواند با استناد به حکم قطعی یا سند رسمی که تاریخ آن مقدم بر تاریخ توقیف یا اقدامات اجرایی است، اموال بازداشت شده را آزاد نماید.



فهرست منابع

۱. باختر، سید احمد و ریسی، مسعود، **بایسته‌های اجرای احکام مدنی**، جلد اول، تهران، انتشارات خط سوم، چاپ اول، ۱۳۸۵
۲. حکیمی، تقریرات درس اجرای احکام مدنی، تهران، دانشکده علوم قضایی و خدمات اداری، سال تحصیلی ۸۶-۱۳۸۵
۳. شمس، عبدالله، «ثالث در صحنه توقیف»، مجله تحقیقات حقوقی، تهران، دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی، شماره‌های ۲۱-۲۲، بهار و تابستان ۱۳۷۷
۴. همو، آیین دادرسی مدنی، جلد دوم، تهران، انتشارات دراک، چاپ ششم، ۱۳۸۶
۵. کاتوزیان، ناصر، **قانون مدنی در نظم حقوقی کنونی**، تهران، انتشارات میزان، چاپ هفتم، ۱۳۸۱
۶. همو، قواعد عمومی قراردادها، جلد چهارم، تهران، شرکت سهامی انتشار، چاپ چهارم، ۱۳۸۳
۷. مهاجری، علی، **شرح جامع قانون اجرای احکام مدنی**، جلد اول، تهران، انتشارات فکرسازان، چاپ سوم، ۱۳۸۶
۸. مهاجری، علی، **شرح جامع قانون اجرای احکام مدنی**، جلد دوم، تهران، انتشارات فکرسازان، چاپ سوم، ۱۳۸۷

با توجه به ماده ۶۱ قانون اجرای احکام مدنی، چنانچه مال در تصرف ثالث معترض بازداشت گردیده، نظر به سکوت وی در زمان بازداشت، مال متعلق به محکوم‌علیه محسوب می‌شود یا حداقل این که، نظر به عدم ادعای حق در زمان بازداشت، نمی‌تواند به ثالث متصرف تعلق داشته باشد. بنابراین، در صورتی که مال در وضعیتی بازداشت شده که محکوم‌علیه، متصرف آن تلقی نگردیده و در تصرف مدعی ثالث نیز قرار نداشته است، مدعی ثالث می‌تواند با استناد به حکم قطعی یا سند رسمی که تاریخ آن مقدم بر تاریخ توقیف یا اقدامات اجرایی است، بر اساس قسمت اول ماده ۱۴۶ قانون اجرای احکام مدنی، با مراجعه به قسمت اجرا، اموال بازداشت شده را آزاد کند یا اگر در شرف بازداشت است، از آن جلوگیری نماید، اما چنانچه مال در تصرف محکوم‌علیه بازداشت شده، یا دلیل شخص ثالث، غیر از سند رسمی یا حکم قطعی دادگاه باشد یا سند رسمی و یا حکم دادگاه باشد که تاریخ آن مقدم بر تاریخ توقیف نیست، مدعی حق می‌بایست به دادگاه مراجعه نماید و دادگاه با بررسی آنها رای مقتضی صادر خواهد کرد.

افلاکیان حاکم

شیخ حسنعلی نخودی اصفهانی

ΘYēp K̄T̄q: اصفهان

ĴəY K̄T̄q: مشهد

ΘYēp: ۱۲۷۹ هـ.ق

ΘKaP: ۱۳۶۱ هـ.ق

K̄ūdZT̄q K̄T̄q: اصفهان، نجف

YōK̄ST: حضرات سیدمرتضی کشمیری، جهانگیرخان قشقایی، سیدمحمد فشارکی و ...

YK̄qST 3KaP: شیخ محمدصادق تخته فولادی

این عارف شهیر از جمیع علوم ظاهری و باطنی بهره فراوان داشت و معتقد بود که بعد از تحصیل علوم واجب همچون توحید، ولایت و احکام شریعت تحصیل سایر علوم نیز لازم و ممدوح و جهل به آنها مذموم و ناپسند است. ایشان فقه و تفسیر و هیأت و ریاضیات را برای طلاب تدریس می‌کرد اما با آنکه در فلسفه و علوم الهی تبحر داشت تدریس نمی‌کرد و می‌فرمود: «بخشی از معضلات حکمت و فلسفه جز به مکاشفه حل شدنی نیست و طالب این علم باید اخبار معصومین (ع) را کاملاً مطالعه کرده باشد.»

از ایشان کرامات بسیاری نقل است که از آن در خدمت به خلق استفاده می‌کرد و به فرزندش توصیه می‌کرد: «ریاضت تو خدمت به خلق خداست.» شخصی می‌گفت: «برادرم به علت حمله صرع در جوی آب افتا و آب جنازه او را زیر پلی برد. پس از دو ساعت جنازه را بیرون کشیدیم. با ناراحتی نزد شیخ حسنعلی رفته، ماجرا را گفتیم. ایشان با انگشت خود به پیشانی جنازه اشاره کر و دعایی خواند. ناگاه برادرم عطسه‌ای کرد و برخاست!»

اما کرامت واقعی او سجده‌های طولانی و سوز و گداز شبانه و پروای الهی او بود، شب‌های زمستانی بر بام حرم رضوی سر به سجده می‌نهاد و چون سحرگاه به سراغ او می‌آمدند می‌دیدند برف بسیار بر پشتش نشسته است. هر سال، سه ماه رجب، شعبان و ایام‌البیض را روزه بود و شب‌ها تا صبح نمی‌آرمید. یک با در صحن عتیق رضوی در حالت مکاشفه حضرت علی بن موسی الرضا (ع) را دید که جنب ایوان عباسی نشسته‌اند و زوار را نظاره می‌کنند پس وصیت کرد که او را در همان محل استقرار کرسی امام (ع) به خاک بسپارند.

فرزندش می‌گوید: «به دستور پزشکان پدرم در بیمارستان بستری شد. روزی در راه بیمارستان چشمم به صحنه‌ای افتاد. چون به خدمت پدر رفتم، مرا مؤاخذه کرد، عرض کردم: «به عمد خطایی مرتکب نشدم.» فرمود: «می‌دانم، ولی تو که در خیابان جویای کسی نبودی، چرا نگاهت را گرداندی تا به نامحرمی تصادف کند؟!»



رابطه نفقه و تمکین در دوران نامزدی

محمد رضا اکبری زاده درجوزی
کارشناس ارشد حقوق کیفری و جرم‌شناسی
دانشیار دادگاه عمومی شهرستان رابر

چکیده

نامزدی، دورانی بین عقد نکاح و مراسم عروسی و زفاف بوده و مقوق و تکالیف این دوره، مقوق و تکالیف زوجین با پس از زناشویی تفاوت دارد. قانون مدنی و منابع معتبر فقهی در فصوص وضعیت نفقه و تمکین که رابطه متقابلی دارند، دارای ابهام است. نظر به این‌که در جامعه ایرانی و عرف رایج بسیاری از نقاط کشور، این دوران وجود دارد و شرایط خاصی بر آن حاکم است، و با توجه به این‌که تمکین زوجه و نفقه وی، متأثر از عرف حاکم است، رسیدگی و اتخاذ تصمیم نسبت به دعاوی مرتبط با آن باید با توجه به عرف باشد.

کلید واژه‌ها: نفقه، تمکین عام، تمکین خاص، دوران نامزدی،

عرف

درآمد

به موجب عقد نکاح دائم، علقه زوجیت بین زوج و زوجه برقرار می‌شود و یک عقد با آثار حقوقی خاص منعقد می‌شود.

«نکاح رابطه‌ای حقوقی و عاطفی است که با عقد بین زن و مرد حاصل می‌شود و به آنها حق می‌دهد با یکدیگر زندگی کنند. مظهر بارز این رابطه، حق تمتع جنسی است.» (محقق داماد، ۱۳۸۷، ص ۲۴)

طبق رسم بسیاری از مناطق کشور، بین مراسم عقد و ازدواج فاصله بوده و در طول این مدت، زوجه در منزل پدری به سر می‌برد، و زوج در حال تهیه مقدمات عروسی است. از لحاظ اجتماعی و فرهنگی، این دوره دارای آثار و فوایدی می‌باشد که ما در این مقاله درصدد بیان آن نمی‌باشیم، بلکه سؤال اساسی این است که، آیا در دوران نامزدی، نفقه‌ای به زوجه تعلق می‌گیرد؟ آیا زوجه می‌تواند نفقه خود را مطالبه کند یا شکایت کیفری ترک اتفاق اقامه نماید و به طور متقابل آیا زوج می‌تواند دادخواست حقوقی الزام زوجه به

برخی قضاات بدون توجه به تمایز بین نامزدی و دوران بعد از زفاف، با تمسک به دیدگاه مشهور فقهاء معتقدند که در صورت مطالبه نفقه توسط زوجه، وی باید تمکین خود از شوهر را اثبات کند.

تمکین را طرح نماید؟

۱. قانون مدنی و حقوق تکالیف زوجین

طبق ماده ۱۱۰۲ قانون مدنی، همین که نکاح به طور صحیح واقع شد، رابطه زوجیت بین طرفین موجود است و حقوق و تکالیف زوجین در مقابل یکدیگر برقرار می‌شود. قانون مدنی به بعضی از این حقوق و تکالیف اشاره نموده است. از جمله: حسن معاشرت (ماده ۱۱۰۳)، تشییع مبنای خانواده و تربیت اولاد (ماده ۱۱۰۴)، ریاست زوج بر خانواده (ماده ۱۱۰۵)، مسؤولیت نفقه زوجه (ماده ۱۱۰۶)، سکونت در منزلی که زوج تعیین می‌کند (ماده ۱۱۱۴)، منع زوجه از اشتغال (ماده ۱۱۱۷).

بیان قانون مدنی در مورد حقوق و تکالیف زوجین، ناظر به دوران بعد از زفاف و زناشویی است و قانون در خصوص دوران عقد با سکوت و ابهام مواجه است. برخی معتقدند که قانون مدنی اصل را بر تعلق نفقه به محض انعقاد عقد دانسته‌اند که از ماده ۱۱۰۶ قانون مدنی نیز همین برداشت می‌شود و در این صورت نفقه بر ذمه زوج استوار بوده و زوج تنها می‌تواند با اثبات تأدیه آن، یا اثبات ناشزه بودن زوجه، ذمه خود را بری کند، و تفاوتی بین دوران نامزدی و بعد از زفاف قائل نشده‌اند. (معاونت آموزش قوه قضائیه، ۱۳۸۶، ص ۶۹۷)

این دیدگاه با این اطلاق پذیرفته نیست.



بی‌تا، ج ۲، ص ۳۱۳) و بین فقهاء در این خصوص که وجوب نفقه به صرف عقد است یا با تمکین، اختلاف است. این مباحث مربوط به بعد از زفاف و در مورد دوران نامزدی بیانی ندارد. برخی قضات بدون توجه به تمایز بین دوران نامزدی و بعد از زفاف، با تمسک به دیدگاه مشهور فقهاء معتقدند که در صورت مطالبه نفقه توسط زوجه، وی باید تمکین خود از شوهر را اثبات کند. (معاونت آموزش قوه قضائیه، ۱۳۸۶، ص ۶۹۸)، در حالی که قطعاً بین این دو دوره تفاوت است و موضوع به این سادگی نبوده تا با تمسک به اصولی بتوان مشکل را حل نمود.

حال که با مراجعه به فتاوی معتبر و منابع فقهی، امکان دستیابی به پاسخ فراهم نیست، باید به اصول حقوقی و عرف مراجعه کرد. طبق عرف و رایج در بسیاری از مناطق، معمولاً در طول دوران عقد، زوجه در منزل پدری سکونت دارد و در اعیاد رسمی و مذهبی، زوج هدایایی برای زوجه تهیه می‌کند. همچنین تهیه برخی اقلام از قبیل البسه و امثال آن، یا پرداخت هزینه سفر را انجام می‌دهد. عنوان نفقه بر برخی از موارد فوق‌الذکر مثل هدایا قابل صدق نیست و از طرفی زوجه در این دوران در حد همراهی شوهر تا منزل پدر زوج یا بستگان نزدیک وی یا مراسم میهمانی اقوام نزدیک، از زوج

همان‌طور که برخی اساتید، موضوع را از مصادیق ابهام قانون مدنی دانسته‌اند.

قانون مدنی در خصوص وضعیت نفقه و تمکین در دوران نامزدی، واجد ابهام و اجمال بوده و طبق اصل ۱۶۷ قانون اساسی و ماده ۳ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹ و ماده ۲۱۴ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری مصوب ۱۳۷۸، در صورتی که قانون از سکوت یا اجمال یا تعارض برخوردار باشد، قاضی باید به استناد منابع معتبر اسلامی و فتاوی معتبر و اصول حقوقی که مغایر با شرع نباشد، حکم قضیه را صادر کند، و در مورد رابطه تمکین و نفقه در دوران عقد که باید به منابع مذکور مراجعه کرد.

۲. تمکین و نفقه در فقه و دگترین حقوقی

مشهور فقهاء دو شرط را در خصوص استحقاق نفقه مطرح نموده‌اند: اول این‌که عقد دائم باشد و دوم این‌که تمکین به صورت کامل باشد. (نجفی، ۱۳۶۶، ج ۳۱، ص ۳۰۰) امام خمینی (ره) در تحریر الوسیله می‌فرمایند: نفقه زوجه بر زوج به شرطی واجب است که عقد دائمی بوده، و زن در آنچه می‌بایست اطاعت کند، مطیع شوهر بوده و زن ناشزه مستحق نفقه نیست.^(۱) (موسوی خمینی،

۱. «انما تجب نفقه الزوجه علی الزوج بشرط ان تكون دائمه... وان تكون مطيعه له فيما يجب اطاعتها له فلا نفقه للناشزه»

تمکین نموده و از رفتن به مکان‌هایی که شوهر ناراضی است، خودداری می‌کند و به این میزان در تمکین زوج است. البته میزان و نوع رفتارها بر اساس عرف مناطق مختلف تفاوت‌هایی دارد.

نظر به این که قاضی باید در موارد سکوت یا ابهام قانون به اصول حقوقی و عرف محل مراجعه کند، در بحث فعلی نیز چاره‌ای جز مراجعه به عرف نداریم. اصول و دکترین حقوقی نیز مؤید پذیرش این عرف‌ها است، به طوری که گفته‌اند «در مدت زمان فاصل میان وقوع عقد و انجام زفاف، نفقه زوجه بر زوج واجب نیست. سیره مستمر و رویه جاریه در جوامع اسلامی نیز مؤید این نظر است و گاه عرف به نحو شرط ضمنی بر سقوط نفقه ملحوظ می‌شود.» (محقق داماد، ۱۳۸۷، ص ۲۹۸)

دیدگاه قضات در این مورد، به دو دسته تقسیم می‌شود. طبق یک نظر، به مجرد وقوع عقد، تکالیف زوجین بر یکدیگر مستقر شده، زن باید تمکین کند و زوج موظف است نفقه پرداخت نماید. پس سبب دین، رابطه زوجیت است، نه تمکین. در بیان مبانی این نظر باید گفت به نظر مشهور فقهای امامیه، سبب ایجاد دین، تمکین است، ولی قانون مدنی از نظر مشهور تبعیت نکرده است و سبب نفقه را رابطه زوجیت اعلام کرده است. اقلیت در مقابل اظهار داشته‌اند: در فاصله میان عقد

و زفاف، زن نفقه ندارد و در استدلال این نظر می‌گویند: صرف رابطه زوجیت کفایت نمی‌کند و به فتوای آیت‌الله خویی، زن باید تمکین خود را ثابت کند و بین مردم مرسوم است که بین ازدواج تا تمکین خاص، زوجه نفقه نمی‌گیرد؛ چون تمکین تام ندارد.

کمیسیون تخصصی، نظریه اکثریت را با این استدلال پذیرفته است: «مستفاد از رای وحدت رویه شماره ۶۳۳-۱۴/۲/۱۳۷۸ هیأت عمومی دیوان عالی کشور و مستنبط از مواد ۱۱۰۲، ۱۱۰۶، ۱۱۰۷، ۱۱۱۱، ۱۱۱۲ و ۱۱۲۹ قانون مدنی، همین که عقد ازدواج به نحو صحت واقع شد، حقوق و تکالیف قانونی و رابطه زوجیت بین زوجین برقرار می‌شود و یکی از حقوق زوجه، استحقاق دریافت نفقه از زوج است، بنا به مراتب، به مجرد وقوع عقد ازدواج، زوجه ذی‌حق دریافت نفقه خواهد بود. (معاونت آموزش قوه قضائیه، ۱۳۸۶، ص ۲۹۸)

همان طور که ملاحظه می‌شود بین قضات اختلاف است اما در این جا با یک واقعیت خارجی و حقیقی در عالم خارج روبه‌رو هستیم که مورد تایید طرفین نیز قرار گرفته، که دیگر جای تأسی به قانون مجمل وجود ندارد و باید با پذیرش عرف رایج و رسم متعارف به موضوع توجه نمود و بین متنازعین داوری منصفانه نمود.



۳. نحوه رسیدگی به دعاوی مطالبه نفقه

و تمکین

تمکین به دو نوع عام و خاص است. تمکین عام، به معنی ریاست شوهر بر خانواده و محترم شمردن اراده او در اداره مالی و اخلاقی خانواده است. حسن معاشرت زن با شوهر و اطاعت از او در امور مربوط به زناشویی نیز از جمله آن است. (امامی، بی‌تا، ج ۴، ص ۴۴۷) تمکین خاص ناظر به رابطه جنسی با شوهر و پاسخ دادن به خواسته‌های مشروع او است. (معاونت قوه قضائیه، ۱۳۸۷، ج ۳، ص ۶)

اگر قصد شوهر، تمکین عام بر طبق عرف رایج محل باشد؛ اولاً، باید نوع آن را مشخص نماید، ثانیاً، دادگاه باید به شرایط و اوضاع و احوال و اقدامات زوجه توجه نماید، آن‌گاه مبادرت به اتخاذ تصمیم نماید.

اگر قصد شوهر از طرح دعوی، تمکین خاص زوجه باشد، با توجه به توافقی که طرفین با یکدیگر داشته و بر اساس مراعات حاصله و شرایط و گفت‌وگوهای زمان عقد، به این مساله رضایت داده‌اند که تا زمان فراهم شدن موجبات زندگی مشترک و تهیه مقدمات زندگی زناشویی از ناحیه طرفین از جمله مسکن و هزینه ازدواج از طرف زوج و تهیه جهیزیه و سایر مقدمات، رابطه زناشویی به تأخیر افتد، طرح دادخواست الزام زوجه به تمکین، خلاف توافق اولیه و عرف رایج محل

بوده و قابل پذیرش نیست، اما اگر بحث عرف و رسم جاری منتفی بوده و آن دوره طی شده باشد و زوجه که قصد ادامه زندگی مشترک را ندارد، به بهانه‌های واهی از تمکین زوج سرباز بزند، شوهر نیز شرایط تشکیل زندگی مشترک را فراهم آورده باشد، زوجه ملزم به تمکین از زوج می‌باشد.^(۱) در خصوص دادخواست زوجه مبنی بر مطالبه نفقه، به نظر می‌رسد اگر منظور وی مطالبه آن چیزی است که در عرف محل و رسم رایج مورد پذیرش است، طرح این دادخواست منوط به تمکین زوجه به همان میزان و عرف محل است، و چنانچه در این حد تمکین داشته باشد، مستحق نفقه آن دوران بوده و در صورت انتفاء تمکین مذکور، نفقه این دوران تعلق نمی‌گیرد. از آثار این حکم، امکان طرح دادخواست گواهی عدم امکان سازش از ناحیه زوجه به لحاظ ترک انفاق می‌باشد.

شرایط شکایت کیفری ترک انفاق موضوع

نظر به این‌که عمل در این دوران (عقد کردگی) بر اساس توافق طرفین و پذیرش عرف و رسم رایج در محل زندگی طرفین می‌باشد، لذا محاکم در رسیدگی به دعاوی مطالبه نفقه و الزام به تمکین در این دوران، و اتخاذ تصمیم درباره آن باید به رسم جاری و توافقات زوجین توجه نمایند.

۱. مسلماً نظر فوق منصرف از حق حبس زوجه است که در ماده ۱۲۰۵ قانون مدنی آمده است.

ماده ۶۴۲ قانون مجازات اسلامی که توسط زوجه در دوران عقد می‌شود، همان شرایط دادخواست حقوقی مطالبه نفقه است. اقتضای قاعده تفسیر به نفع متهم در موارد ابهام و اجمال این است که نظر به این که زوجین در دوران عقد به سر می‌برند و زوجه تمکین تام و کامل از زوج نداشته، مستحق نفقه به طور کامل نبوده و مجازات زوج مد نظر مقنن نیست. مفهوم رأی وحدت رویه شماره ۶۳۳ مورخ ۱۳۷۸/۲/۱۴ هیأت عمومی دیوان عالی کشور و استدلال مندرج در آن با این تفسیر منطبق است.

نتیجه

در دوران نامزدی که حقوق و تکالیف زوجین به طور کامل مستقر نشده است، و بر اساس آداب و رسوم پذیرفته شده ایرانی، مراضات حاصله و توافقات حین خواستگاری و صحبت‌های قبل از عقد، در خصوص نحوه شروع زندگی و برگزاری مراسم عروسی و زفاف، زوجه از نفقه البته نه به طور کامل؛ چشم پوشی نموده است، اما زوج باید برخی از اقلام جزیی مانند البسه و بعضی از هزینه‌ها را بر اساس رسم رایج پرداخت کند و در قبال آن، زوج از تمکین کامل زوجه صرف نظر نموده، و به تمکین عام بسنده کرده است. قانون و فقه در خصوص وضعیت نفقه و تمکین در این دوران ساکت است. نظر به این که عمل در این دوران بر اساس توافق طرفین و پذیرش

عرف و رسم رایج در محل زندگی طرفین می‌باشد، لذا محاکم در رسیدگی به دعاوی مطالبه نفقه و الزام به تمکین در این دوران، و اتخاذ تصمیم درباره آن باید به رسم جاری و توافقات زوجین توجه نمایند.

فهرست منابع

۱. امامی، سید حسن، حقوق مدنی، جلد چهارم، کتابفروشی اسلامیة، تهران، بی‌تا
۲. موسوی خمینی، روح‌الله، تحریر الوسیله، جلد دوم، قم، موسسه مطبوعات دارالعلم، چاپ دوم، بی‌تا
۳. محقق داماد، سید مصطفی، بررسی فقهی حقوق خانواده- نکاح و انحلال آن، تهران، مرکز نشر علوم اسلامی، چاپ پانزدهم، ۱۳۸۷
۴. معاونت آموزش قوه قضائیه، رویه قضایی ایران در ارتباط با دادگاه‌های خانواده، جلد سوم، تهران، انتشارات جنگل، چاپ اول، ۱۳۸۷
۵. معاونت آموزش قوه قضائیه، مجموعه نشست‌های قضایی، مسائل قانون مدنی، جلد اول، قم، نشر قضاء، چاپ اول، ۱۳۸۶
۶. نجفی، محمد حسن، جواهرالکلام، جلد سی‌ویکم، تهران، دارالکتب الاسلامیه، چاپ دوم، ۱۳۶۶



دولت، مردم و پیشگیری از وقوع جرم

یوسف مجتهدی

دانشجوی دوره دکتری حقوق کیفری و جرم‌شناسی و مدرس دانشگاه

چکیده

در ایران به موازات ایجاد تحول در مفهوم پیشگیری، این وظیفه به موجب بند ۵ اصل ۱۵۴ قانون اساسی، بر عهده قوه قضائیه قرار گرفت. در این مقاله مطالب کاربردی و پیشنهادهایی در راستای پیشگیری از جرم، با تأکید بر نقش نهادهای دولتی ارائه می‌گردد. پیشنهادها عبارتند از: صدور کارت ملی الکترونیکی، تهیه شناسنامه بزهکاری در هر منطقه، رفع عوامل جرم‌زا، کدبندی قوانین، رفع فلاءهای قانونی و اصلاح برخی قوانین، نظام‌مند کردن اطلاع رسانی قضایی، به روز کردن مجازات‌ها، توجه جدی به مجازات‌های جایگزین، توجه به بازپروری مجرمین و تقویت مراقبت‌های بعد از خروج، قضازدایی و جرم‌زدایی، توجه به داده‌های جرم‌شناسی، تجهیز محاکم به امکانات نوین، امیای پلیس قضایی، الزام سایر نهادها و ادارات به انجام وظایف خود و تقویت نقش نظارتی قوه قضائیه، تهیه دستورالعمل‌های لازم در رسیدگی به امور خاص، فرهنگ‌سازی در جامعه، تأمین حداقل‌های زندگی در جامعه، پاسخ‌دهی مناسب به مردم، ایجاد و گسترش مراکز مشاوره حقوقی (رایگان در نقاط مختلف در شهرها و روستاها)، تقویت نقش مردم در پیشگیری

کلیدواژه‌ها: پیشگیری، وقوع جرم، دولت، اصلاح قانون، راهکارهای کاربردی

درآمد

اگر در زمینه پیشگیری موفق باشیم، با کاهش ارتکاب یا تکرار جرایم، از مشکلات فراروی دستگاه قضایی کاسته خواهد شد و یک برنامه مدون و موفق خواهیم داشت. با اطلاع‌رسانی فعال به مردم، می‌توان نظام قضایی موفق‌تری در پیش‌رو داشت. ضمن این‌که هزینه‌های پیشگیری بسیار کمتر از هزینه‌های لازم برای برخورد با پدیده‌های مجرمانه و اصلاح و درمان و تنبیه بزهکاران خواهد بود. در تعامل با قوای حاکمیتی و استفاده از امکانات ملی و با عزم ملی می‌توان در بحث پیشگیری موفق بود. از آنجا که مباحث مربوط به پیشگیری، از مبانی و پایه‌های دستیابی به یک نظام قضایی موفق و توسعه یافته است و در کشور ما نیز به‌طور جدی باید مورد توجه باشد، در این نوشتار به تعریف پیشگیری از وقوع جرم، انواع و پیشینه آن پرداخته و راهکارهای کاربردی برای موفقیت در این راستا را ارائه می‌دهیم.

۱. تعریف پیشگیری

پیشگیری از جرم می‌تواند پیش یا پس از وقوع جرم صورت گیرد. هر قدر پیشگیری از وقوع جرایم گسترده‌تر و موفق‌تر باشد، به همان اندازه مراجعات به دادسراها و محاکم و

به تبع آن به زندان‌ها کمتر می‌شود.

پیشگیری، در لغت به معانی جلوگیری کردن و مانع امری شدن قبل از وقوع آن، جلوی چیزی را گرفتن و پیش‌دستی کردن است. از نظر علمی، واژه پیشگیری تعریف عام و خاص دارد. پیشگیری از جرم در معنای عام، هر اقدامی است که جلوی ارتکاب جرم را بگیرد و می‌تواند کیفری یا غیرکیفری باشد. پیشگیری خاص هم باید این ویژگی‌ها را دارا باشد و هدف اصلی آن، اثرگذاری بر عوامل یا فرایندهایی است که در بروز بزهکاری نقش تعیین‌کننده‌ای دارند؛ پیشگیری از جرم، جنبه جمعی دارد و تمامی جمعیت یا گروه معینی را نشانه می‌رود؛ پیش از ارتکاب جرم اعمال می‌شود و جنبه قهرآمیز و سزادهنده ندارد؛ زیرا تدابیر سرکوبگر پس از وقوع جرم بر بزهکار تحمیل می‌شود. (نیازپور، ۱۳۸۲، ص ۱۲۸)

پیشگیری از جهت‌های مختلف به انواعی متفاوت تقسیم می‌شود. از جمله: پیشگیری کیفری، پیشگیری عمومی، پیشگیری اختصاصی، پیشگیری وضعی، پیشگیری کنشی، پیشگیری واکنشی، پیشگیری نخستین، دومین و سومین، پیشگیری اجتماعی، انتظامی و قضایی.

پیشگیری از وقوع جرایم، گاه جنبه تقنینی دارد و گاه یکی از وظایف دستگاه



قضایی محسوب می‌شود.

به هر حال اقدامات پیشگیرانه در کارایی سیاست جنایی قضایی مؤثر است.

۲. پیشینه پیشگیری از وقوع جرم

پیشگیری‌های علمی از موضوعات جدید محافل علمی و قضایی است، ولی اقدامات عملی پیشگیرانه، به صورت غیرمدون، قدمتی به اندازه تاریخ بشری دارد. استفاده بشر از ابزارها برای محافظت از جان، ناموس و اموال خود، نوعی پیشگیری فردی محسوب می‌شود. این مفهوم به مرور زمان متحول شده و تکامل یافته است. در سال‌های پایانی قرن نوزدهم، جرم‌مداری در مواجهه با پدیده‌های مجرمانه، جای خود را به مجرم‌مداری سپرد و مطالعه بر روی مجرمان باعث تقسیم‌بندی آنها و شکل‌گیری مفهوم علمی پیشگیری و انواع آن شد.

پیشگیری از جرم، برای نخستین بار توسط انریکو فری، با عنوان «جانشین‌های کیفری» مطرح شد، در نظر وی، پیشگیری از جرم، دربرگیرنده تدابیر و اقداماتی است که جنبه قهرآمیز ندارند. (همان، ص ۱۲۵)

به موازات ایجاد و تحول مفهوم پیشگیری در کشور ما، این وظیفه به موجب بند ۵ اصل ۱۵۶ قانون اساسی بر عهده قوه قضاییه قرار

گرفت. قبل و بعد از انقلاب اسلامی، به جز بحث‌های آکادمیک، اقدام مهم و مؤثری در خصوص پیشگیری از وقوع جرایم صورت نگرفته بود. در سال ۱۳۸۱ «کمیته پیشگیری از وقوع جرم» زیر نظر کمیسیون تدوین سیاست جنایی و اصلاح قوانین کیفری در شورای عالی توسعه قضایی، در قوه قضاییه تشکیل شد و لایحه «قانون پیشگیری از وقوع جرم» را در هشت ماده و شش تبصره در مهرماه ۱۳۸۲ تدوین نمود. ماده ۱ این لایحه، پیشگیری از وقوع جرم را چنین تعریف می‌کند: «پیش‌بینی، شناسایی و ارزیابی خطر وقوع جرم و اتخاذ تدابیر و اقدامات لازم برای از بین بردن یا کاهش جرم.»

در ماده ۲ لایحه، انواع پیشگیری بیان و تعریف شده است.

به‌طور کلی باید گفت «برخورد با پدیده بزهکاری با سلاح کیفر، واکنشی موفقیت‌آمیز

اقدامات پیشگیرانه در کارایی سیاست جنایی قضایی مؤثر است و هر قدر پیشگیری از وقوع جرایم گسترده‌تر و موفق‌تر باشد، به همان‌اندازه مراجعات به دادسراها و محاکم و به تبع آن به زندان‌ها کمتر می‌شود.

۱-۳. پیشگیری کیفری

در این نوع پیشگیری، به علل و عوامل جرم و ریشه‌های آن توجه کافی نمی‌شود و بیشتر به اعمال خشونت و قدرت از طریق مقابله با جرم توجه شده و در نتیجه برنامه‌های کلان عمومی جایگاه چندانانی در آن ندارد.

پیشگیری کیفری، حول محور فرد و از منظر تأدیبی و اخلاقی با پدیده جرم رفتار قانونی می‌کند و به جای دغدغه حمایت از حقوق بشر، مبارزه با پدیده تروریسم و جرایم سازمان‌یافته و بزهکاری به هر وسیله ممکن را مورد توجه قرار می‌دهد. (همان، صص ۵۲ تا ۵۴)

۲-۳. پیشگیری عمومی

در این نوع پیشگیری، به عوامل وقوع جرم توجه شده است و با تدوین و ارائه برنامه‌های ملی، سعی در پیشگیری با ابعاد عمومی‌تر می‌شود، این برنامه‌ها، کل جامعه را از مسائل سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی متأثر می‌سازند.

پیشگیری از بزهکاری، باید از اصلاح محیط آغاز شود. در این نوع پیشگیری سعی می‌شود عوامل زمینه‌ساز وقوع جرایم از میان رفته، با ارائه برنامه‌های مفید و متنوع، نیاز افراد جامعه برطرف شود و با ارتقای سطح

نبوده است، مبارزه با معلول بدون توجه به علت، اقدام مفید و نتیجه‌بخشی نخواهد بود. احتساب مخارج ناشی از اجرای کیفر و اقدامات تربیتی و تأمینی و هزینه‌های ناشی از جرایم به بزهکار، بزه‌دیده و جامعه، رقم هنگفتی را به ما نشان می‌دهد که اگر مدیران یک کشور همت خود را وقف پیشگیری از وقوع جرم نموده و نسبت به رفع کمبودها و نیازهای افراد جامعه همت گمارند، می‌توانند از رشد کمی و کیفی جرایم در جامعه پیشگیری نموده و پدیده بزهکاری را مهار نمایند. به همین دلیل از زمان‌های قدیم برای مهار پدیده بزهکاری و پیشگیری از ارتکاب جرم توسط افراد مستعد، روش‌ها و سیاست‌هایی مختلف و متفاوت به وسیله مدیران جامعه، بر اساس نوع تفکر اعمال و اجرا شده است.» (نجفی توانا، ۱۳۸۴، صص ۵۱ و ۵۲)

۳. انواع پیشگیری

پیشگیری از جهت‌های مختلف تقسیم‌بندی شده است. صرف‌نظر از مبانی این تقسیم‌بندی‌ها، به‌طور مختصر به تعدادی از انواع آن اشاره می‌شود. برای موفقیت در امر پیشگیری، باید به تلفیقی از انواع مفید پیشگیری توجه نمود.



زندگی، عوامل جرم‌زا کارایی خود را از دست بدهند. بنابراین با تضعیف و ایجاد عوامل بسترساز بزهکاری در اجتماع، می‌توان از آلودگی افراد یا میزان ارتکاب جرم را کاهش داد. (همان‌جا)

۳-۳. پیشگیری اختصاصی

در پیشگیری اختصاصی (خاص)، قبل یا بعد از ارتکاب بزه، اقداماتی در جهت مبارزه با علل و عوامل بزهکاری و بازپروری مجرم و از بین بردن عوامل جرم صورت می‌گیرد. این پیشگیری، مسکنی برای تسکین درد و پیشگیری از پیشرفت آن بوده و عمدتاً در کوتاه‌مدت مفید است. منع رانندگی در حال مستی، جمع‌آوری ولگردان و بستن اماکن مستعد فحشا و فساد، از جمله این اقدامات است و از این جهت حقوق کیفری بیش از پیش به جرم‌شناسی نزدیک می‌شود. (همان‌جا)

۳-۴. پیشگیری وضعی

در پیشگیری وضعی، خلاقیت در رفتار نسبت به اقدامات کیفری، در اولویت قرار دارد و مدیریت پیشگیری از جرم، با تغییر و اصلاح روش زندگی افراد و محیط سکونت آنان، هدف خنثی‌سازی عملیات مجرمانه را

در نظر دارد. از بین بردن اماکن و محلاتی که مکان گردهمایی و تجمع ولگردان، فواحش، توزیع‌کنندگان مواد مخدر، اشرار و سابقه‌داران است، استقرار نیروهای گشتی انتظامی در اطراف اماکن عمومی مانند پارک‌ها و مدارس و نصب دوربین‌های مداربسته، از ساز و کارهای این نوع پیشگیری است.

۳-۵. پیشگیری کنشی

در پیشگیری کنشی، قبل از این‌که جرمی به وقوع بپیوندد، با اقدامات غیرکیفری، سعی در پیشگیری می‌شود. از بین بردن فرصت‌های وقوع جرم، حمایت از بزه‌دیدگان احتمالی، آموزش‌های همگانی و از بین بردن عوامل جرم‌زا، از جمله اقداماتی است که زمینه ارتکاب بزه را از بین می‌برند.

۳-۶. پیشگیری واکنشی

این پیشگیری، بر خلاف پیشگیری کنشی، به مرحله پس از ارتکاب بزه مربوط می‌شود و به دو نوع عام و خاص تقسیم می‌شود. (نیازپور، پیشین، ص ۱۳۰)

الف) پیشگیری واکنشی خاص

با تنبیه و کیفر بزهکار، به کنش ضد اجتماعی وی واکنش نشان داده می‌شود. در این نوع پیشگیری، کیفرهایی که جنبه اصلاحی دارد و درمان مجرم را دنبال کنند،



مورد بحث قرار می‌گیرد و با محوریت مجرم، عدالت کیفری شخصی دنبال می‌شود.

ب) پیشگیری واکنشی عام

این پیشگیری، جنبه بازدارنده دارد، گروه‌مدار است و با جرم‌انگاری و اعمال کیفر سعی می‌کند با تأثیر بر افراد، تعداد زیادی را از ارتکاب جرایم باز دارد. ابتدا با جرم‌انگاری سعی می‌شود جنبه پیشگیری و بازدارندگی رعایت شود. سپس با مجازات مجرمان، ارباب همگانی برانگیخته شده و به تبع آن پیشگیری از وقوع جرایم حاصل می‌شود. حتمی بودن مجازات و اعمال سریع آن می‌تواند موفقیت بیشتری به دنبال داشته باشد.

۷-۳. تقسیمات دیگر

علاوه بر تقسیم پیشگیری به نخستین، دومین و سومین از سوی برخی استادان

در پیشگیری وضعی، خلایق در رفتار نسبت به اقدامات کیفری در اولویت قرار دارد و مدیریت پیشگیری از جرم، با تغییر و اصلاح روش زندگی افراد و محیط سکونت آنان، هدف خنثی‌سازی عملیات مجرمانه را در نظر دارد.

حقوق، ماده ۲ لایحه قانونی پیشگیری از وقوع جرم نیز پیشگیری را به انواع اجتماعی، انتظامی و قضایی تقسیم نموده که از توضیح بیشتر در این مورد خودداری می‌گردد.^(۱)

۴. پیشنهادهای کاربردی در راستای

پیشگیری از وقوع جرم

در کشور ما و در سیاست جنایی مورد انتظار، بحث پیرامون مطالب کاربردی و رسیدن به برنامه‌های عملی و اجرایی در جهت پیشگیری از وقوع جرم و تکرار جرایم اهمیت بیشتری دارد. به همین جهت در این مقاله تاکید اصلی بر ارائه مطالب کاربردی و پیشنهادهایی در راستای پیشگیری از وقوع جرم و تکرار آن، با تکیه بر نقش نهادهای دولتی می‌باشد. اجرای این پیشنهادها در مواردی بر عهده قوه قضائیه، در مواردی بر عهده دولت، در مواردی بر عهده قوه مقننه و در مواردی بر عهده حاکمیت به معنای عام کلمه می‌باشد.

۱-۴. صدور کارت ملی الکترونیکی

ثبت مشخصات کامل اتباع جامعه در ابزارهای الکترونیکی در برخی جوامع

۱. برای مطالعه بیشتر ر.ک: «لایحه قانون پیشگیری از وقوع جرم» در شورای عالی توسعه قضایی قوه قضائیه.



پیشرفته صورت پذیرفته و دسترسی به اطلاعات در موارد لازم، آسان شده است. در ایران، علاوه بر این که مشخصات کامل افراد در یک سیستم الکترونیکی ثبت نمی‌شود، ثبت سوابق کیفری محکومان نیز به شکل ناقص صورت می‌گیرد. این امر بر مشکلات دستگاه قضایی می‌افزاید. با سیستم فعلی، مقام قضایی نمی‌تواند بلافاصله با آگاهی از سوابق کیفری متهم، رسیدگی درست و دقیقی داشته باشد. ضمن این که قضات نیز بر این امر واقفند که برای تمامی محکومین، سوابق کیفری تنظیم و نگهداری نمی‌شود.

ثبت مشخصات اتباع کشور و اتباع دیگر کشورها که به کشور وارد می‌شوند، علاوه بر این که دسترسی سریع و دقیق به مشخصات اشخاص را ممکن می‌سازد، نوعی عامل بازدارنده محسوب می‌شود که می‌تواند موجب پیشگیری از وقوع تعداد زیادی از جرایم گردد. چرا که اشخاص را در تصمیم‌گیری نسبت به ارتکاب جرم با تردید بیشتری مواجه می‌سازد و با افزایش احتمال شناسایی مرتکبان، آنان را از ارتکاب بزه منصرف می‌نماید.

با طراحی و اعمال سیستم واحد برای ثبت مشخصات افراد، تشکیل بانک اطلاعاتی دی.ان.ای در این زمینه و فراهم نمودن دسترسی سریع و لحظه‌ای به این

سیستم، با تعیین رمز ورود برای مقام‌های قضایی و پلیسی و امنیتی، می‌توان با سرعت و دقت بیشتری به پرونده‌ها رسیدگی کرد و برنامه‌های پیشگیری و سیاست‌های کلی قضایی نظام را با موفقیت بیشتری دنبال نمود. در صورت محقق شدن این امر، ارتکاب بسیاری از جرایم همچون شرکت در آزمون‌ها و انتخابات به جای دیگری، انواع جرایم مالیاتی و گمرکی و انتخاباتی، برخی کلاهبرداری‌ها، جعل‌ها و تقلب‌ها، استفاده از عناوین، سمت‌ها و اسناد و مدارک تحصیلی مجعول و غیرواقعی، تخلیه اطلاعاتی و انواع جاسوسی، برخی سرقت‌ها و... منتفی خواهد شد و امکان کنترل قضایی در بسیاری از موارد همچون مبارزه با انواع قاچاق پول‌شویی و تطهیر درآمد‌های نامشروع و... فراهم می‌شود. با امکان تشخیص هویت افراد با سیستم تک انگشتی و تشخیص هویت اجساد مجهول‌الهویه، از آمار رقم سیاه جرایم و مجرمان کاسته خواهد شد. در این راستا می‌توان سیستم ثبت اطلاعات افراد و اتباع کشور را با صدور کارت ملی الکترونیکی، با امکان استفاده از آن توسط آثار انگشت افراد در دستگاه‌های خاصی مثل عابر بانک‌ها که در ادارات و محاکم است، یا استعلام مشخصات فردی، عملی ساخت.

لازم است به موجب قانون، تمامی اتباع و ساکنین کشور، ملزم به ارائه اطلاعات کامل خود باشند و هر گونه تغییرات احتمالی را برای ثبت در سیستم اعلام کنند. تا زمان عملی شدن چنین پیشنهادی، می‌بایست نواقص موجود در خصوص ثبت و استعمال سوابق کیفری برطرف شود. ثبت نشدن بسیاری از محکومیت‌های قطعی، طولانی بودن روند پاسخ به استعمال سوابق کیفری و در نتیجه طولانی شدن زمان رسیدگی‌های قضایی، وجود اشتباه در ثبت یا اعلام سوابق، عدم تعیین تکلیف سوابق ثبت شده با مرور زمان یا اعاده حیثیت افراد، از جمله خلاءها و اشکالات موجود ثبت یا استعمال سوابق کیفری است که می‌بایست راهکارهایی برای آنها ارائه گردد. این موارد و نیز اصلاح دقیق آیین‌نامه سجل قضایی و نظارت بر اعمال و اجرای صحیح آن می‌تواند در زمینه پیشگیری از جرم مفید واقع شود.

۲-۴. تهیه شناسنامهٔ بزهکاری

فقدان سامانه اطلاعاتی در زمینهٔ بزهکاران در هر منطقه، ممکن است موجب سوءاستفاده برخی اشخاص شده و دستگاه قضایی نتواند به طور کامل در کنترل پدیده‌های مجرمانه موفق باشد. پیشنهاد

می‌شود دادگستری‌ها با همکاری نیروی انتظامی در هر منطقه، شناسنامهٔ بزهکاری را مشتمل بر اطلاعات انواع بزه‌ها، بزهکاران، تهیه و در دسترس داشته باشند تا با اطلاع از نوع جرایم و افزایش یا کاهش آنها در فواصل زمانی معین و سایر اطلاعات، برنامه‌ریزی درستی داشته باشند و اشخاص سابقه دار را به صورت محسوس کنترل نمایند. با اعمال این روش، ضمن جلوگیری از وقوع جرایم، به طور محسوسی از تکرار جرایم پیشگیری خواهد شد.

۳-۴. رفع عوامل جرم‌زا

در جهت کاهش وقوع جرایم، کنترل پدیده‌های مجرمانه و موفقیت در سیاست جنایی، توجه به عوامل اصلی ایجاد جرایم، مهم‌تر از دیگر مسائل می‌باشد. در برخورد با مجرمان، دستگاه قضایی در بهترین حالت می‌تواند صرفاً عده‌ای از مجرمان را اصلاح یا درمان کند، اما اگر وقوع جرم یا تکرار آن، علت‌یابی و ریشه‌یابی شده و عوامل اصلی جرم‌زا شناسایی شود و از بین برود، دامنه موفقیت بیشتر شده و از ارتکاب جرایم در سطح گسترده پیشگیری خواهد شد. به عنوان مثال، اگر در مرزها کنترل بیشتری صورت پذیرد، زمینه لازم برای قاچاق و حمل کالای



قچاق از بین خواهد رفت و این بدان معناست که با هزاران متهم برخورد شده و پیشگیری در حد مطلوبی حاصل گردیده است. این موضوع در مورد سایر جرایم نیز صادق است. شناسایی عوامل جرم‌زا، نیازمند استفاده از تجارب عملی و تحقیقات علمی گسترده و کارشناسی شده، است.

۴-۴. کدبندی قوانین

در اکثر کشورهای دارای نظام قضایی مدرن و مدون، قوانین کدبندی شده و در چند عنوان مانند مجموعه قوانین جزایی، مدنی و... گردآوری شده است. کدبندی قوانین، علاوه بر این که دسترسی مردم به قوانین را سهل می‌کند و اصل قانونی بودن جرایم و مجازات‌ها را به شکل مطلوب‌تری متبلور می‌سازد، دسترسی قضات و وکلا را به قوانین آسان‌تر می‌نماید. تدوین و گردآوری قوانین جاری در مجموعه‌های مشخص، کدبندی آنها و حذف قوانین مغایر و زاید، یکی از ضروریات پیش روی دستگاه قضایی و از پایه‌های تدوین و اعمال یک سیاست جنایی موفق می‌باشد.

نورم و تعدد قوانین در کشور ما، یکی از معضلات فراروی دستگاه قضایی است که از جمله تبعات منفی آن، عدم موفقیت در

پیشگیری از وقوع جرم است.

سنگ بنای اولیه اصلاحات قضایی و موفقیت در پیشگیری، کدبندی قوانین کیفری و مدنی در مجموعه‌های مشخص و حذف تمامی قوانین و مقررات مغایر و زاید می‌باشد و تا زمانی که این امر محقق نگردد، صحبت از یک نظام قضایی متعالی و یک سیاست جنایی موفق، کم فایده خواهد بود.

۴-۵. رفع خلاءهای قانونی و اصلاح

برخی قوانین

کدبندی و تدوین قوانین، پیشنهادی بود که مطرح شد، لیکن تا زمان تحقق آن می‌بایست در کوتاه‌ترین زمان ممکن، خلاءهای قانونی موجود شناسایی و برطرف شود و برخی قوانین که نیاز فوری به اصلاح دارند، اصلاح گردند. به عنوان مثال پیشنهاد می‌شود محدوده اراضی ملی شده و منابع

تدوین و گردآوری قوانین جاری در مجموعه‌های مشخص، کدبندی آنها و حذف قوانین مغایر و زاید، یکی از ضروریات پیش روی دستگاه قضایی و از پایه‌های تدوین و اعمال یک سیاست جنایی موفق می‌باشد.

طبیعی، علامت گذاری شده و به اطلاع عموم برسد و در جاهایی که امکان کشت و زرع وجود دارد، اداره منابع طبیعی با اشخاص واجد صلاحیت قرارداد اجاره تنظیم نماید تا از تصرفات غیر قانونی کاسته شده، از وقوع جرایم مربوطه جلوگیری کند و تصرفات متصرفین نظام مند شود، مشارکت مردم جلب گردد و نحوه تعیین تکلیف پرونده‌هایی که در آنها بیت‌المال مسؤول پرداخت دیه می‌باشد، مشخص شود. در این راستا می‌توان همایش‌های استانی یا کشوری و یا فراخوان علمی- تجربی درون سازمانی یا برون سازمانی برگزار نمود تا قضات و حقوقدانان در یک یا چند مورد از مشکلات موجود، به ارائه راهکارهای لازم بپردازند. این روش که موجب اطلاع از تمامی مشکلات موجود در زمینه قوانین و مقررات و آیین دادرسی می‌شود، نوعی مطالعه میدانی است که بر مطالعه کتابخانه‌ای برتری داشته و بر واقعیت انطباق بیشتری دارد.

۴-۶. نظام‌مند کردن اطلاع رسانی قضایی

اطلاع‌رسانی سریع و فعال از طریق تقویت روابط عمومی قوه قضاییه در خصوص کشف جرایم مهم، دستگیری متهمان و انعکاس خبری مناسب در مجازات مجرمان،

تاثیر مطلوبی در پیشگیری از وقوع جرایم در سطح ملی دارد. در سال‌های اخیر اقداماتی در این راستا انجام گرفته، اما کافی نبوده و غفلت در این مورد محسوس است.

همچنین اطلاع نیافتن به موقع قضات در مناطق مختلف کشور از قوانین و مقررات جدید و تغییرات قوانین پیشین، یکی از مشکلاتی است که دامن‌گیر جامعه قضایی است. گاه اتفاق می‌افتد که اصلاحیه‌های مهم نیز تا مدت‌ها به اطلاع قضات در شهرستان‌ها و بخش‌های دورافتاده نمی‌رسد. صرف نظر از ایرادی که به برخی از قضات در به روز نکردن اطلاعاتشان وارد است، ایراد عمده متوجه نظام قضایی است که امکان یا حتی الزام به روز رسانی اطلاعات را به قضات نمی‌دهد. در این راستا پیشنهاد می‌شود یک شبکه اطلاع‌رسانی اینترنتی با مدیریت مرکزی یا با مدیریت استانی ایجاد و راه‌اندازی شود تا کلیه محاکم با دسترسی به آن، از تغییرات قوانین در کوتاه‌ترین زمان ممکن آگاهی یابند. تحقق این امر از طریق سیستم نرم‌افزاری که هم اکنون در دادگستری‌های سراسر کشور در حال اجراست، ممکن خواهد بود. از این طریق امکان اعمال نوعی وحدت رویه در موضوعات مهم و جاری قضایی برای دستگاه قضایی فراهم شده و تا حدی از تشتت و



تهافت آراء در موضوعات مشابه جلوگیری می‌شود. با این سیستم، قوه قضاییه قادر خواهد بود سیاست‌های کلی خود، از جمله سیاست‌های لازم در بحث پیشگیری را با موفقیت اعمال نماید.

۷-۴. به روز کردن مجازات‌ها

در اغلب موارد، مجازات‌های تعیینی در قانون، با گذشت زمان تاثیرگذاری خود را از دست می‌دهند. این مشکل در مورد کیفر جزای نقدی بیشتر بروز می‌نماید. سیستم تعیین جزای نقدی در قوانین کشور ما با مشکل مواجه است و به جز در مواردی که به صورت نسبی تعیین می‌شود، مانند تعیین جریمه‌ای معادل مبلغ کلاهبرداری، جزای نقدی ثابت بوده و با گذشت زمان تأثیر خود را از دست می‌دهد، به گونه‌ای که جزای نقدی تعیین شده برای بسیاری از جرائم نه تنها سزادهنده و بازدارنده نمی‌باشد، بلکه می‌تواند موجب تجری مجرمان باشد. لذا لازم است در مجازات‌های تعیینی بازنگری شود و شرایط روز جامعه و تحولات احتمالی آینده در نظر گرفته شود. در این صورت ممکن است از قدرت محاسبه‌گری مجرمان کاسته شود تا حدودی از ارتکاب جرم به خصوص در جرایم مالی، جلوگیری شود.

برای تعیین مجازات‌ها به خصوص جزای نقدی، باید ملاک‌ها و معیارهایی در نظر گرفته شود که با گذشت زمان خاصیت و اثرگذاری مجازات‌ها از بین نرود و اهداف مجازات‌ها تامین شود. این امر می‌تواند از طریق تعیین جزای نقدی نسبی یا از طریق تشکیل کمیته به روز رسانی مجازات‌ها محقق شود تا هر از گاهی در مجازات‌های تعیینی تجدیدنظر نمایند و یا می‌تواند از طریق محاسبه نرخ تورم در جزای نقدی یا اقدامات دیگر محقق شود که مستلزم تحقیقات کارشناسی شده می‌باشد.

۸-۴. توجه به مجازات‌های جایگزین

در اکثر نظام‌های قضایی، استفاده از مجازات حبس مرسوم و متداول است. اگر زندان و حبس مجازات مناسبی بود، می‌بایست شاهد اصلاح محکومان به حبس و عدم تکرار جرم بودیم، در حالی که بازگشت به زندان هر روز بیش از پیش خودنمایی می‌کند و موفقیت مجازات حبس، بیش از پیش زیر سوال می‌رود. زندان، محل آموزش بسیاری از جرایم بوده و با ایجاد آشنایی بین متهمان، برنامه‌ریزی برای ارتکاب جرایم جدید و تباری و همدستی مجرمان در زندان مطرح می‌شود. اگر بتوانیم با اعمال کیفرهای جایگزین، افراد



کمتری را به زندان بفرستیم، به همان میزان در بحث پیشگیری از جرایم و تکرار جرایم موفق خواهیم بود. نکته دیگر این که مجازات حبس برای برخی از اشخاص بازدارنده نیست و مجازات‌های جایگزین مناسب می‌تواند نقش پیشگیرانه داشته باشد.

برخی از جایگزین‌های زندان، به شکل سنتی در قوانین ما وجود دارد. مثل مجازات‌های تخییری یا تبدیل مجازات‌های مذکور در ماده ۲۲ قانون مجازات اسلامی و... که افزایش گستره استفاده از آنها، نیازمند تبیین موضوع و تغییر نگرش قضات از طریق آموزش است. برخی از جایگزین‌های زندان، مثل کیفرهای اجتماعی، خدمات عام المنفعه و نظارت الکترونیکی، نوین بوده و نیازمند توجه خاص قوه مقننه در جهت تصویب قوانین، و نیز عنایت دولت به تخصیص امکانات و اعتبارات در این راستا می‌باشد.

تشکیل پرونده‌های متعدد در خصوص نداشتن گواهینامه رانندگی، مفقودی چک و نگرفتن شناسنامه برای فرزندان توسط والدین در موعد مقرر، در محاکم قضایی، موجب اتلاف اوقات و هزینه بوده و دخالت قضایی در بسیاری از موارد ضروری به نظر نمی‌رسد.

۹-۴. توجه به بازپروری مجرمان و

تقویت مراقبت‌های بعد از خروج

یکی از اهداف مجازات‌ها، بازپروری و اصلاح مجرمان و بازسازگار نمودن آنها می‌باشد. برای موفقیت در این امر می‌بایست تلاش‌های گسترده‌ای در خصوص آموزش، پرورش و اصلاح مجرمان به خصوص در محیط زندان صورت گیرد تا روان ناسالم آنها به پاکی گراید. این اقدام‌ها نیز کافی نبوده و ممکن است مجرم پس از آزادی از زندان، تحت تاثیر محیط اطراف مجدداً مرتکب جرم شود. به همین جهت مراقبت‌های بعد از خروج، ضروری است. این مراقبت‌ها باید کارآمد باشند و تا وقتی که زمینه تکرار جرم را از بین ببرند، ادامه یابند این امر نیز تاثیر زیادی در پیشگیری دارد.

۱۰-۴. قضا‌زدایی و جرم‌زدایی

بسیاری از دعای متشکله در دادگستری‌ها، ارتباطی به قوه قضاییه نداشته و فاقد وجهه قضایی است. زمینه‌های این دعای به دلایل مختلف در طول سالیان گذشته فراهم شده و رسیدگی به آنها تکلیف مضاعف برای دادگستری‌ها محسوب می‌شوند. این گونه دعای باعث اتلاف انرژی و وقت محاکم شده و دادگستری‌ها را از توجه به امور اصلی



توجه چندانی به نظرات متخصصین علوم جنایی از جمله جرم‌شناسان نمی‌شود. عدم آگاهی از چگونگی جرایم ارتکاب یافته در کشور، تعداد ارتکاب هر یک از جرایم، پراکندگی جغرافیایی آنها و مسائل مشابه، موجب می‌شود نتوان برای کنترل و پیشگیری از آنها، راهکارهای مطلوب و مناسب ارائه نمود.

قوه قضاییه می‌تواند با استفاده از نظرات صاحب‌نظران، یافته‌های علوم جنایی و داده‌های جرم‌شناسی، توجه به مباحث بنیادین پیشگیری و انواع آن و نظریه‌های جرم‌شناسی و تلفیق مناسب و علمی آنها، در اصلاح امور و پیشگیری از وقوع و تکرار جرایم، موفق باشد.

۱۲-۴. تجهیز محاکم به امکانات نوین

برخورد سریع و صحیح قضایی با پدیده‌های مجرمانه و نیز رسیدگی عادلانه و سریع به دعاوی مردم، مستلزم از امکانات نوین مانند رایانه و نرم‌افزارهای مطلوب می‌باشد. این اقدام تاثیر زیادی در پیشگیری از وقوع جرم دارد. در کشور ما، برخی نهادهای دولتی و بسیاری از شرکت‌های خصوصی، خود را به پیشرفت‌های روز تجهیز نموده و سعی در ارتقا کیفیت پاسخ‌دهی دارند، اما قوه قضاییه

و مهم باز می‌دارد، ضمن این‌که با قبول این موارد به عنوان جرم، دستگاه قضایی با انبوه جرایم و چالش پیشگیری از وقوع آنها مواجه می‌باشد. تشکیل پرونده‌های متعدد در خصوص نداشتن گواهینامه رانندگی، مفقودی چک و نگرفتن شناسنامه برای فرزندان توسط والدین در موعد مقرر، در محاکم قضایی، موجب اتلاف وقت و هزینه بوده و دخالت قضایی در بسیاری از موارد ضروری به نظر نمی‌رسد. با قضازدایی و جرم‌زدایی، بخش عمده‌ای از مشکلات مرتفع خواهد شد. قابل ذکر است که مجموعه قوانین جزایی موجود، علاوه بر این مباحث، نیاز به یک جراحی دقیق و گسترده در جهت همخوانی با نیازهای روز جامعه دارد.

۱۱-۴. توجه به داده‌های جرم‌شناسی

جرم‌شناسان، جامعه‌شناسان و حقوقدانان، معمولاً با آمار و ارقام و تجزیه و تحلیل آنها، راهکارهایی را برای رفع مشکلات و چگونگی کنترل پدیده‌های مجرمانه ارائه می‌دهند. در کشور ما، در بسیاری از موارد، انتشار آمار مربوط به جرایم و مجرمان ممنوع است و این امر، دسترسی جرم‌شناسان را به داده‌های اولیه برای بررسی علل وقوع جرم محدود می‌سازد. همچنین در برنامه‌ریزی

و برخی نهادهای وابسته، به لحاظ کمبود امکانات و اعتبارات، به طور جدی نسبت به این امر اقدام ننموده‌اند.

تجهیز محاکم و نهادهای وابسته به قوه قضاییه به رایانه، اینترنت و شبکه‌های استانی یا ملی قضایی-حقوقی و سایر پیشرفت‌های روز و الزام کارکنان قضایی و اداری در به کارگیری آنها، در جهت دستیابی به اهداف عالیه نظام جمهوری اسلامی ایران و رعایت عدالت، حفظ حقوق مراجعین و رفع مشکلات فراروی دستگاه قضایی، همچون اطاله دادرسی و موجودی بیش از حد متعارف پرونده‌ها، لازم به نظر می‌رسد.

۱۳-۴. احیای پلیس قضایی

پلیس قضایی می‌تواند با تخصص و امکانات خود، بازوی توانمند دستگاه قضایی در اجرای عدالت و پیشگیری از وقوع و تکرار جرایم باشد. وضعیت فعلی ضابطان دادگستری چندان خوشایند و مطلوب نیست. در اکثر مناطق کشور، به ویژه شهرستان‌ها و بخش‌های کوچک، مأموران انتظامی کلانتری‌ها و پاسگاه‌ها که بیشتر سربازان وظیفه‌اند، وظایف ضابطان را بر عهده دارند. این مأموران علاوه بر ضابط بودن، وظایف متعدد و متنوع دیگری نیز دارند و با امکانات

بسیار محدود، وظایف خود را انجام می‌دهند و در این شرایط، کارآیی و بازدهی لازم حاصل نخواهد شد.

با تجهیز پلیس، اصلاح سیستم جذب نیروی انتظامی و حضور فعال پلیس در جامعه، به خصوص گشت‌های انتظامی در اماکن عمومی و مناطق جرم‌خیز (پیشگیری وضعی) موفقیت مطلوبی در پیشگیری از جرایم حاصل خواهد شد.

مقام قضایی وظیفه دارد ضابطان را آموزش دهد، اما با عنایت به مراتب مذکور، همین که مأموران انتظامی اعم از کادر و وظیفه، تجربه‌ای به دست می‌آورند، با مسأله انتقال و جابه‌جایی درون سازمانی یا با مسأله اتمام مدت خدمت پیمانی یا قراردادی مواجه می‌شوند و مشکلات از سر گرفته می‌شود.

وضعیت فعلی جذب و آموزش در نیروی انتظامی مورد انتقاد است و گره‌گشای مشکلات موجود نمی‌باشد. گاه پرسنل انتظامی، در تشخیص وصف مجرمانه یک رفتار یا در تشخیص مشهود بودن یا نبودن جرم با مشکل مواجه باشند. در این وضعیت نمی‌توان از آنها انتظار پیشگیری از وقوع جرم را داشت. وجود پلیس قضایی آموزش دیده و کارآمد، از ضروریات نظام قضایی فعلی است.



۱۴-۴. الزام نهادها و ادارات به انجام

وظایف و تقویت نقش نظارتی قوه قضائیه

امروزه حجم زیادی از پرونده‌ها، به طور مستقیم یا غیر مستقیم، مربوط به اختلافات ملکی و مالکیتی می‌باشد. اگر تنظیم و تحویل اسناد مالکیت در سراسر کشور به درستی و به موقع انجام شود، درصد قابل توجهی از ورودی‌های محاکم و جرایم ملکی کاهش می‌یابد. پیشنهاد می‌شود در جهت کاهش حجم پرونده‌ها در مراجع قضایی، سازمان ثبت اسناد و املاک کشور، با عنایت به توان بخش خصوصی، موظف شود با یکپارچه‌سازی اراضی، در مدت زمان معینی برای تمامی اراضی و املاک، سند مالکیت صادر و تحویل مالکین نماید. این امر نیاز به هزینه و زمان دارد، لیکن انجام آن از نیازهای کشور و نظام قضایی است. لازم است با اتخاذ تدابیر مناسب، کلیه نهادها و ادارات ملزم شوند وظایف خود را به درستی و به موقع انجام دهند تا دادگستری بتواند با فرصت و دقت کافی به امور مهم بپردازد و در مواردی که واقعاً نیاز به برخورد قضایی است، اقدام نماید.

به عنوان مثال، سیستم بانکی کشور باید ملزم باشد با اعتبار سنجی مشتریان خود، دسته چک‌هایی با مبالغ و اعتبار محدود و

معین به آنها تحویل دهد تا دادگستری با انبوهی از چک‌های برگشتی بدون محل و مسدود مواجه نباشد.

از سوی دیگر، قوه قضائیه از نظر نظارتی در جایگاه خوبی قرار دارد، ولی با آنچه باید باشد، فاصله زیادی دارد. نقش دادستان‌ها در حمایت از جامعه باید تقویت شود و از صرف تنظیم کیفرخواست فراتر رود. همان‌طور که مردم در مواجهه با جرایم خرد و مشهود، انتظار اقدام جدی از سوی دادستان را دارند، در جرایم کلان و پنهان نیز انتظار دارند که دادستان به نمایندگی از آنان با ریشه‌های فساد برخورد نموده و در جهت احیای حقوق عامه قدم بردارد. به عنوان مثال سالانه هزارها نفر در تصادفات رانندگی کشته و مصدوم می‌شوند. در پی این تصادف‌ها، هزاران پرونده کیفری و حقوقی در محاکم قضایی تشکیل می‌شود. در بخشی از آمار تصادف‌ها،

لازم است با اتخاذ تدابیر مناسب، کلیه نهادها و ادارات ملزم شوند وظایف خود را به درستی و به موقع انجام دهند تا دادگستری بتواند با فرصت و دقت کافی به امور مهم بپردازد و در مواردی که واقعاً نیاز به برخورد قضایی است، اقدام نماید.

راننده مقصر است، اما به تقصیر شرکت‌های خودروسازی نیز باید توجه شود. در اکثر موارد از باب سهولت کار و وجود نوعی رویه در بین افسران راهنمایی و رانندگی، راننده به عنوان مقصر اعلام می‌شود؟ در تعداد زیادی از تصادفات، ادارات راه، شهرداری‌ها یا سایر مراجع ذی‌ربط مقصرند، اما به حساب نمی‌آیند. دادستان می‌تواند از باب مدعی العمومی و از بعد نظارتی وارد شده و با اصلاح روش‌های نادرست و برخورد با همه مقصرین، زمینه انبوه تصادفات را کاهش دهد. در صورت وقوع این مهم، با کاهش قابل توجه شمار تصادف‌ها، کاهش فوتی‌ها و مصدومان و کاهش پرونده‌های متشکله در محاکم مواجه خواهیم بود که این امر یک پیشگیری موفق و ارزنده محسوب می‌گردد.

۱۵-۴. تهیه دستورالعمل‌های لازم در

رسیدگی به امور خاص

در برخی موارد، به لحاظ گویا نبودن یا ساکت بودن قانون آیین دادرسی، رسیدگی در دادگاه‌ها و دادرها در موضوعات مشابه، متفاوت است و وجود این اختلافات می‌تواند زمینه‌ساز تشتت آراء و نارضایتی مردم باشد. در مواردی، تکلیف موضوع در قوانین ماهوی روشن است. مثل مسؤولیت بیت‌المال

در پرداخت دیه در موارد خاص، یا امکان استفاده شخصی حاملین کالاهایی که ممکن است قاچاق تلقی شود، اما روش و آیین رسیدگی به این امور روشن و صریح نبوده یا مقررات خاصی در این زمینه وجود ندارد. قوه قضائیه می‌تواند در سطح ملی یا استانی، دستورالعمل‌های لازم را برای رسیدگی به چنین اموری تهیه و با ابلاغ آنها به مراجع قضایی، آیین و رویه واحدی را در رسیدگی به امور خاص تبیین و مدیریت نماید. تهیه چنین دستورالعمل‌هایی با بررسی روش‌های موجود در محاکم و ارزیابی میزان درستی و کارایی آنها و رفع نواقص احتمالی، امکان‌پذیر خواهد بود.

نبود دستورالعمل‌های مشخص، مدون و واحد می‌تواند موجب اطاله دادرسی، بدبینی و نارضایتی مردم و ازدیاد پرونده‌های قضایی شود. به عنوان مثال چگونگی برخورد با کالاهایی که برای مصارف شخصی خریداری شده، یا کالاهای زیر ده میلیون ریال یا مدت زمان اعلام نتیجه توسط گمرک و دخانیات و غیره، از بحث‌هایی است که رویه واحدی در خصوص آنها موجود نیست. پیشنهاد می‌شود سازمان‌های مرتبط با بحث‌های قضایی مثل گمرک و دخانیات، دستورالعمل‌های مشخصی تدوین و به شکل واحد در تمام



۱۷-۴. تامین حداقل‌های زندگی

تامین نشدن حداقل‌های زندگی برای افراد جامعه، از موجبات اصلی بروز جرایم است. در برخی موارد، نیاز مالی مولد جرم است و بعد از آن ممکن است عادت به ارتکاب جرم یا مسائل دیگر، دلیل تکرار جرم از سوی بزهکار باشد. برای تامین حداقل‌های معیشتی، اشخاص باید از درآمد کافی برخوردار باشند. این درآمد معمولاً در نتیجه اشتغال حاصل می‌شود. اشتغال به کار، علاوه بر درآمدزایی برای افراد و تامین حداقل‌های زندگی آنان، از ارتکاب و وقوع جرایمی که معمولاً ناشی از بیکاری است، جلوگیری می‌کند.

۱۸-۴. پاسخ‌دهی مناسب به مردم

کاغذ بازی‌های زاید در اداره‌ها، که نوعی بیماری در نظام اداری محسوب می‌شود، موجب نارضایتی بین مردم خواهد شد. این نارضایتی‌ها ممکن است زمینه‌ساز اقدام‌های خودسرانه و تلافی جویانه از جمله ارتکاب بزه‌های مختلف گردد.

هنگامی که بزه‌دیده با مراجعه به نهاد قضایی، پاسخ مناسب و قاطع نسبت به بزهکار مشاهده نمی‌کند، ممکن است به فکر انتقام شخصی از وی بیافتد و چون در این حالت معمولاً از روی احساس عمل نموده و

نقاط کشور مورد عمل قرار گیرد تا با افزایش سرعت رسیدگی‌ها و کاهش اختلافات و نارضایتی‌ها، روند رسیدگی مطلوب‌تر شده و از افزایش کمی و کیفی پرونده‌های قضایی جلوگیری شود.

۱۶-۴. فرهنگ‌سازی

در تبیین نقش فرهنگ در وقوع جرایم، کافی است به تنوع جغرافیایی جرایم در مناطق مختلف کشور یا در کشورهای مختلف توجه نماییم. افزایش اختلافات ملکی در یک منطقه، جرایم اقتصادی، جرایم اخلاقی در جایی دیگر، به سایر جرایم می‌تواند مبین نقش زمینه‌های فرهنگی خاص در آن مناطق باشد.

در خصوص پیشگیری از وقوع و تکرار جرایم، کار فرهنگی، مناسب و کم هزینه است. اثربخشی و ثمردهی کار فرهنگی دراز مدت است، ولی دامنه آن گسترده‌تر و مطلوب‌تر از برخوردهای درمانی یا تنبیهی است. آموزش و پرورش می‌تواند نقش موثری در فرهنگ‌سازی مناسب ایفا نماید؛ چرا که شخصیت افراد به طور عمده و زیربنایی در مقطع ابتدایی شکل می‌گیرد و با آموزش فرهنگ مناسب، می‌توان آینده افراد و جامعه را تضمین نمود.

تعادل روانی و احساسی لازم را ندارد، ممکن است با زیاده‌روی در انتقام، مرتکب بزه گردد، یا با احساس مغبون شدن، به فکر انتقام از هیأت حاکمه افتاده و مرتکب جرایمی مثل تخریب اموال عمومی گردد.

پاسخ‌دهی مناسب به مردم و حذف کاغذ بازی‌های زاید، در پیشگیری از وقوع جرایم نقش مهمی دارد و موجب اطمینان و اعتماد مردم به دستگاه قضایی می‌شود.

از سوی دیگر توجه به حقوق بزه‌دیده ضروری است. اگر به حقوق بزه‌دیده بیش از حقوق متهم توجه نمی‌شود، حداقل باید به حقوق آن دو به طور برابر و همسان نگریده شود. نابرابری در این خصوص می‌تواند یکی از دلایل وقوع جرم باشد.

۱۹-۴. ایجاد و گسترش مراکز مشاوره

حقوقی رایگان

تشکیل کمیسیون یا هیأتی دائمی برای پیشگیری از وقوع جرم در قوه قضائیه ضروری است. این هیأت می‌تواند نقش اتاق فکر را داشته و با تعیین اعضای متخصص، پیشنهادهای ارائه شده را بررسی کرده و با مطالعات مستمر و دقیق، سعی در ارتقای بهینه قوه قضائیه و بر طرف نمودن معایب نماید.

عدم آگاهی مردم به امور حقوقی، می‌تواند موجب بروز بسیاری از مشکلات حقوقی و طرح دعاوی متعدد و گاه نابه‌جا باشد. شخصی که بدون دانش حقوقی، در خرید و فروش ملک و سرمایه گذاری‌ها شرکت می‌کند، ممکن است در دام کلاهبرداران گرفتار شود.

وجود مراکز اطلاع‌رسانی حقوقی و مراکز مشاوره رایگان یا کم هزینه به نحوی که بتواند خدمات حقوقی مطلوبی به مردم ارائه دهند، از وقوع بسیاری از مشکلات و جرایم جلوگیری می‌نماید. چنین مراکزی می‌توانند قبل از هرگونه دعوائی، اطلاعات حقوقی لازم را در اختیار مردم بگذارند و نیز می‌توانند بعد از بروز مشکل حقوقی، در هنگام مراجعه به محاکم قضایی، راهنمای مردم در طرح درست دعاوی، جلوگیری از اطاله دادرسی و بروز مشکلات فراروی مردم و دستگاه قضایی باشند.

۲۰-۴. تقویت نقش مردم در پیشگیری

و کشف جرم و درمان و اصلاح مجرمان

وظیفه اولیه پیشگیری از وقوع جرایم، بر عهده دولت و قوه قضائیه می‌باشد؛ اما دولت به تنهایی و بدون دخالت و کمک مردم نمی‌تواند به طور کامل در این زمینه موفق باشد. هر کسی ممکن است در طول زندگی



به دفعات در معرض ارتکاب جرایم قرار گیرد و اگر کنترل و مهار درونی و بیرونی نداشته باشد، احتمال ارتکاب جرم بیشتر خواهد شد. مردم به خوبی می‌توانند از ارتکاب چنین جرایمی پیشگیری کنند. مشارکت مردم در این زمینه را می‌توان نوعی «خودکنترلی اجتماعی» نامید که تأثیر آن بیش از تأثیر کنترل دولتی است.

علاوه بر پیشگیری، مردم می‌توانند در کشف جرایم نیز نقش داشته باشند. در برخی جوامع مرسوم است که مردم را به ارائه اطلاعات به نهادهای حکومتی در زمینه‌های مختلف مثل اطلاعات مربوط به جرایم و مجرمان، تشویق می‌کنند. در بعضی کشورها، مردم مکلف به اطلاع دادن از امور و جرایمی هستند که نسبت به آنها آگاهی می‌یابند. این امر در پیشگیری از وقوع جرم موثر است.

با توجه به حضور مردم در تمامی زوایای اجتماع، می‌توان از اطلاعات مردمی بهره جست و حتی بعد از صدور حکم محکومیت نیز مردم می‌توانند در اجرای عدالت نقش موثر داشته باشند. با ایجاد مراکز مردمی مانند سازمان‌های غیر دولتی، می‌توان درمان و اصلاح برخی محکومان یا اشتغال به کار برخی دیگر از محکومان را به مردم سپرد و از این طریق، باری از دوش دولت برداشته

می‌شود و موفقیت بیشتری در اداره امور به دست می‌آید.

اهمیت اقدامات مشارکتی در برخورد با پدیده‌های مجرمانه، بر هیچ کس پوشیده نیست. در ذیل به برخی از مزایا و فواید اقدام‌های مشارکتی اشاره می‌شود.

۱- با دخالت دادن مردم در امور حاکمیتی به ویژه از نوع قضایی، بُعد مردم سالاری و دموکراسی نظام اسلامی تقویت می‌شود که این امر از نظر داخلی و خارجی آثار مفید و مطلوبی دارد.

۲- مردم از طریق این مشارکت تا حدودی از سنگینی مسؤولیت‌ها آگاه می‌شوند و با این وصف به تدریج انتظارات بی‌جا از دستگاه قضایی کاهش می‌یابد.

۳- از طریق گسترش اقدام‌های مشارکتی، تا حدودی از تراکم ورودی پرونده‌های قضایی و آمار موجودی‌ها کاسته شده و ضمن پیشگیری از برخی جرایم، قضات در برخورد با پدیده‌های جنایی مهم‌تر، فرصت بیشتری به دست آورده و آراء مستحکم و مستدل صادر می‌نمایند.

از جمله اقدام‌های مشارکتی به موارد زیر است:

۱- ایجاد نهادهای قضایی و غیر قضایی در کشور جهت برخورد با پدیده‌های مجرمانه

و پاسخگویی به مراجعین، مانند ایجاد و گسترش قانونمند شوراهای حل اختلاف، با اصلاح معایب موجود، نهاد داوری و غیره.

۲- ایجاد زندان‌های خصوصی یا نیمه خصوصی و اعزام زندانیان به این زندان‌ها، برای انجام کارهای عام‌المنفعه یا فعالیت در برخی حرفه‌ها مثل صنایع دستی و اخذ دستمزد از مراکز مذکور و هزینه نمودن آن طبق ضوابط و اصول معین، در راستای اصلاح معایب فعلی زندان و اثرات منفی آن در تکرار جرایم.

۳- ایجاد موسسه‌های درمانی غیر دولتی مانند مراکز ترک اعتیاد غیر دولتی و نیز ایجاد موسسه‌های دولتی در راستای کمک‌های مالی و معنوی به اصحاب دعوا به خصوص جبران خسارات وارده در اثر پدیده‌های مجرمانه به بزه‌دیدگان و تقویت بیمه‌های همگانی.

۴- محول نمودن اختیاراتی به اتحادیه‌ها و مجامع صنفی، در جهت برخورد با تخلفات صنفی و زدودن وصف کیفری از این موارد. امر به معروف و نهی از منکر، وظیفه شرعی و قانونی دولت و مردم است با وجود جوه اشتراک، متفاوت از پیشگیری می‌باشد. علاوه بر خودسازی، همه وظیفه داریم در جهت پاکسازی جامعه، امر به معروف و

نهی از منکر کنیم. کسی که قصد امر به معروف و نهی از منکر دارد، ابتدا باید خود عامل باشد و این نوعی «خودکنترلی فردی» بوده و حداقل نسبت به همان فرد بازدارنده محسوب می‌شود.

با تبیین عملی این امر، میزان موفقیت در پیشگیری از وقوع یا تکرار جرایم افزایش می‌یابد.

۲۱-۴. تشکیل هیأت یا کمیسیون دائمی

پیشگیری از وقوع جرم در قوه قضائیه
تشکیل کمیسیون یا هیأتی دائمی برای پیشگیری از وقوع جرم در قوه قضائیه ضروری است. این هیأت می‌تواند نقش اتاق فکر را داشته و با تعیین اعضای متخصص، پیشنهادهای ارائه شده را بررسی کرده و با مطالعات مستمر و دقیق، سعی در ارتقای بهینه قوه قضائیه و بر طرف نمودن معایب نماید. تشکیل شورای عالی پیشگیری از وقوع جرم، اقدامی مطلوب می‌باشد، لیکن با ساختار فعلی، موفقیت چندانانی به دست نخواهد داد.

۲۲-۴. ایجاد شبکه رادیویی و تلویزیونی

اختصاصی قوه قضائیه
وجود یک شبکه تلویزیونی و رادیویی خاص قوه قضائیه، برای تحقق اهداف متعالی دستگاه قضا ضروری است. به عنوان مثال،



در راستای پیشگیری از جرم، باید در کنار مباحث تئوری، به راهکارهای عملی نیز توجه کرد تا نتیجه بهتری عاید شود.

فهرست منابع

۱. نجفی توانا، علی، جرم‌شناسی، تهران، انتشارات آموزش و سنجش، چاپ سوم، ۱۳۸۴
۲. نیازپور، امیرحسین، «پیشگیری از بزهکاری»، مجله حقوقی دادگستری، تهران، نشر روزنامه رسمی، شماره ۴۵، زمستان ۱۳۸۲

ارتقای سطح دانش حقوقی مردم، آموزش حقوق شهروندی در تمامی جنبه‌ها، اطلاع رسانی‌های لازم به خصوص در مجازات مجرمان و به تبع آن پیشگیری از جرایم، از طریق ایجاد یک شبکه اختصاصی امکان پذیر است.

نتیجه

پیشگیری از وقوع جرم، هر اقدامی است که جلوی ارتکاب جرم را بگیرد و می‌تواند کیفری یا غیرکیفری باشد.

پیشگیری از جهات مختلف تقسیم می‌شود. مانند پیشگیری کیفری، پیشگیری عمومی، پیشگیری اختصاصی، پیشگیری وضعی، پیشگیری کنشی، پیشگیری واکنشی، پیشگیری نخستین، دومین و سومین، پیشگیری اجتماعی، انتظامی و قضایی.

در ایران، وظیفه پیشگیری از وقوع جرایم، به موجب بند ۵ اصل ۱۵۶ قانون اساسی بر عهده قوه قضائیه قرار گرفته است، لیکن با توجه به گستره مفهوم پیشگیری و با لحاظ امکانات و تجهیزات قوه قضائیه، اجرای مطلوب این وظیفه، از توان قوه قضائیه خارج است و توجه سایر قوای حاکمیتی را می‌طلبد. مدیریت قوه قضائیه می‌تواند در موفقیت بیشتر برنامه‌های پیشگیری، موثر باشد.



همه سر سفره امام رضا هستیم

حجت الاسلام گنجی از قول یکی از شاگردان شیخ رجب علی نقل می کند که: جناب شیخ با رفقاییش به مشهد رفته بود و به دوستانش گفته بود: بخورید که مهمان آقا هستیم. بعد: آقا امام رضا (ع) را در عالم مکاشفه دیده بود که فرموده بودند: شیخ رجب علی چه گفتی؟ هرکجا باشید بر سر سفره ی من هستید.

از کتاب بهترین شاگرد شیخ





لایحه قانون مجازات اسلامی در پرتو تعامل حقوق کیفری با جرم‌شناسی

*حسین نوقربانی

دانشجوی کارشناسی ارشد حقوق کیفری و جرم‌شناسی دانشگاه تربیت مدرس

*محمدحسین نوقربانی

دانشجوی کارشناسی ارشد حقوق کیفری و جرم‌شناسی، دانشسرا دادگاه عمومی لیلان

مکاتبه

هر قدر قوانین کیفری مبتنی بر آموزه‌های مقوقی و نظریه‌های ثابت شده علمی باشند، با دوام‌تر فوایند بود و بهتر از عهده برقراری نظم عمومی و پیشگیری از وقوع جرم برمی‌آیند. در لایحه قانون مجازات اسلامی، یافته‌های جرم‌شناسی را در موارد متعدد می‌توان ملاحظه کرد. توجه به یافته‌های بزه‌دیده شناسی، حالت فطرناک و توجه به شفعصیت مجرم در قضاوت‌های کیفری، پیش‌بینی ساز و کارهای عدالت ترمیمی، گسترش کیفرزدایی از رهگذر جایگزین‌های مبس و افزایش نهادهای جرم‌شناسی که در لایحه ملاحظه می‌شوند، از آگاهی و توجه نویسندگان این لایحه به آموزه‌ها و انگاره‌های جرم‌شناسی مکایت می‌کند. در این نوشتار به بررسی جلوه‌های تعامل مقوق کیفری با علم جرم‌شناسی در لایحه قانون مجازات اسلامی می‌پردازیم.

کلایف و آژدها لایحه قانون مجازات اسلامی، جرم‌شناسی،

عدالت ترمیمی، عدالت کیفری

درآمد

مجرمیت، همانند فقر، گرسنگی و جهل و بی‌سوادی، از دیرباز توجه فلاسفه، حقوقدانان و مصلحان اجتماعی را به خود جلب کرده است. نگرانی از جرم، موجبات اشتغال فکری و عدم ثبات دولت‌ها را فراهم می‌سازد. (آشوری، ۱۳۷۵، ص ۱)

در حال حاضر، رفع این دغدغه به آرمانی دست نیافتنی تبدیل شده است، اما وجود دانشی به نام جرم‌شناسی، نوید بخش پویایی اندیشه بشری در قلمرو کنترل جرم، مبارزه با پدیده مجرمانه و پیشگیری نسبی از وقوع جرم است.

جرم‌شناسی، به عنوان دانش شناخت جرم و مطالعه علمی پدیده مجرمانه، از مهم‌ترین رشته‌های علوم تفسیری (تحلیلی) در قلمرو علوم جنایی تجربی است. (نجفی ابرندآبادی، ۱۳۸۲، ص ۳۶) جرم‌شناسی نظری، تحقیق و ارائه نظریه در خصوص علل وقوع جرم است و جرم‌شناسی کاربردی به کاربرد این آموزه‌ها در پیشگیری از وقوع جرم و تکرار آن و نیز ارائه راه‌حل‌های علمی جهت کنترل جرم می‌پردازد.

قضاوت دقیق در مورد میزان موفقیت دانش جرم‌شناسی در کنترل جرم، به دلایل گوناگون، از جمله جوان بودن این رشته امکان‌پذیر نیست؛ اما این حقیقت را نمی‌توان

نادیده گرفت که جرم‌شناسی در طول حیات کوتاه خود، به شکل مستقیم از طریق تشخیص تاثیر یافته‌های آن در پیشگیری از وقوع جرم و تکرار آن یا به صورت غیر مستقیم از طریق تاثیر آموزه‌های جرم‌شناسی در تحول قوانین، نقش موثری را در کنترل جرم ایفا نموده است.

این نوشتار به بررسی نقش و تاثیر جرم‌شناسی در لایحه قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۸۸/۲/۲۲ کمیسیون حقوقی و قضایی مجلس شورای اسلامی می‌پردازد و به نحو اجمالی بازتاب‌های جرم‌شناسی لایحه را در پرتو تعامل حقوق کیفری با جرم‌شناسی بررسی می‌کند.

۱. جایگاه بزه‌دیده در لایحه قانون

مجازات اسلامی

لایحه قانون مجازات اسلامی در حوزه بزه‌دیدگان، نوآوری‌ها و پیشرفت‌هایی داشته است که از توجه و آگاهی نویسندگان به یافته‌ها و نظریه‌های بزه‌دیده‌شناسی و اهمیت بازتاب آنها در قوانین کیفری به منظور اجرای بهتر عدالت کیفری حکایت می‌کند. (رایجیان اصلی، ۱۳۸۷)

۱-۱. نوآوری‌های لایحه

لایحه، نوآوری‌هایی دارد که در نوع



بزه‌دیده شناسی دانست که به قوانین کیفری راه یافته است.

(ب) پیش‌بینی عدالت ترمیمی در راستای احقاق حق جبران برای بزه‌دیده

یکی از نوآوری‌های لایحه قانون مجازات اسلامی که ذیل مبحث اول از فصل اول (مجازات‌های اصلی) آمده است، آن است که از شرایط تعیین مجازات در جرایم تعزیری را اقدام مرتکب پس از ارتکاب جرم، به‌ویژه تلاش‌های وی برای جبران خسارت دانسته است.

(ج) گسترش کیفرزدایی از رهگذر تعویق صدور حکم و نظام نیمه آزادی

از ویژگی‌های سیاست کیفری معاصر، گرایش به محدود کردن گسترش مجازات به منظور هم تراز ساختن راهبردهای مبارزه با بزهکاری است. از دیدگاه سیاست کیفری، رفتارهای مستحق واکنش اجتماعی

یکی از نوآوری‌های لایحه قانون مجازات اسلامی آن است که یکی از شرایط تعیین مجازات در جرایم تعزیری را اقدام مرتکب پس از ارتکاب جرم، به‌ویژه تلاش‌های وی برای جبران خسارت دانسته است.

خود جالب بوده و می‌توانند به ارتقاء جایگاه بزه‌دیده در نظام عدالت کیفری کمک کنند. این نوآوری‌ها در صورت تصویب و اجرا، می‌توانند نظام عدالت کیفری ایران را در آغاز هزاره سوم، به جلو ببرند. این نوآوری‌ها در این قسمت مورد بررسی قرار می‌گیرد.

الف) پیش‌بینی اصل صلاحیت شخصی منفعل
ماده ۷ قانون مجازات اسلامی ۱۳۷۰ فقط اصل صلاحیت شخص فعال را پذیرفته است، اما ماده ۸ لایحه، صلاحیت شخصی منفعل (اصل صلاحیت شخصی بزه‌دیده مدار) را نیز بدین صورت مورد شناسایی قرار داده است: «هرگاه شخص غیر ایرانی در خارج از ایران علیه شخص ایرانی یا علیه کشور ایران مرتکب جرمی به جز جرایم مذکور در مواد قبل شود و در ایران یافت و یا به ایران اعاده گردد، طبق قوانین جزایی جمهوری اسلامی ایران به جرم او رسیدگی می‌شود...»

فلسفه صلاحیت شخصی در حقوق بین‌المللی کیفری و حقوق کیفری بین‌المللی، این است که حفظ نظم عمومی داخلی از جنبه بیرونی، به مراتب از حفظ آن از جنبه درون سرزمینی دشوارتر است. (حسینی نژاد، ۱۳۷۳ ص ۴۸) از آنجا که صلاحیت شخصی منفعل، یعنی صلاحیت بر پایه اثر جرم ارتكابی علیه بزه‌دیده، بر پایه فلسفه حمایت از بزه‌دیده استوار است، آن را باید بازتابی از

سازمان یافته کیفری را از پیش باید در قانون تعیین شود (جرم انگاری). با این همه هر رفتار مجرمانه‌ای نباید با ضمانت اجراهای کیفری پاسخ داده شود، بلکه سیاست کیفری، برای کارایی بهتر در برابر پدیده مجرمانه، باید خود را به واکنش‌ها و پاسخ‌های غیر کیفری نیز مجهز کند. واکنش غیر کیفری، به معنای سلب کردن ویژگی کیفری عمل ارتكابی نیست، بلکه جرح و تعدیل واکنش کیفری در قالب کاهش شدت یا حذف آن، کیفرزدایی را هم در بر می‌گیرد. (آنسل، ۱۳۷۵، ص ۱۰۵)

کیفرزدایی ممکن است به شکل معافیت

از کیفر یا به منزله ضمانت اجرای بینابین یا کیفرهای اجتماعی محور از رهگذر روش‌هایی مانند تعویق مجازات یا نظام نیمه آزادی باشد. بدین‌سان، حقوق کیفری، به منزله قانون سیاست جنایی سنجیده و کار آمد، ممکن است در جرم‌های خرد یا کم شدت، ضمن ارفاق به بزهکار به منظور بازپروری و بازپذیری اجتماعی وی، معافیت او از کیفر را منوط به جبران زیان وارد شده یا پذیرفتن مسؤولیت جبران آن سازد.

ماده ۳۹ لایحه قانون مجازات اسلامی چنین بیان می‌دارد: «در جرایم تعزیری از درجه شش تا هشت، دادگاه می‌تواند پس از احراز مجرمیت متهم و در صورت وجود کیفیات مخفیه و جبران ضرر و زیان یا

برقراری ترتیبات جبران، صدور حکم را به مدت شش ماه تا دو سال به تعویق‌اندازد.» در زمینه احقاق حق تأمین امنیت بزه‌دیده، دادگاه می‌تواند یکی از شرایط تعلیق مراقبتی را عدم برقراری ارتباط با برخی اشخاص از جمله بزه‌دیده قرار دهد. نظام نیمه آزادی، حس مسؤولیت پذیری بزهکار را تقویت کرده و روحیه صلح و آشتی را در جامعه رواج می‌دهد. دادگاه می‌تواند اعمال آن را مشروط به موثر بودن در فرایند اصلاح یا جبران خسارت وارد بر بزه‌دیده نماید.

۲-۱. پیشرفت‌های لایحه مجازات اسلامی در بخش کلیات، نسبت به قانون مجازات اسلامی از مزایایی برخوردار است که در این قسمت مورد بحث قرار می‌گیرد.

الف) توجه به یافته‌های بزه‌دیده شناسی در تخفیف یا تبدیل مجازات

طبق بند ۳ ماده ۳۷ لایحه: «کیفیات مخفیه عبارتند از: اوضاع و احوال خاص موثر در ارتکاب جرم، از قبیل رفتار یا گفتار تحریک آمیز بزه‌دیده یا وجود انگیزه شرافتمندانه در ارتکاب جرم...» که مفاد بند ۳ ماده ۲۲ قانون مجازات اسلامی را بازنویسی می‌کند. این بند تحریک بزهکار از سوی بزه‌دیده را بیان می‌کند که از منظر بزه‌دیده شناسی، بیانگر نقشی است که بزه‌دیده می‌تواند در رخداد



به جامعه، زمینه بازپروری مرتکب در بستر اجتماع فراهم شود و نظم مختل اجتماعی و به‌ویژه خسارت‌های وارد بر بزه‌دیده، آسان‌تر ترمیم شوند.

قانون مجازات اسلامی، تعلیق ساده را به رسمیت شناخته و با اختیاری کردن تعلیق مراقبتی، امکان اعمال آن را ضعیف کرده است. لایحه قانون مجازات اسلامی، با تصریح به تعلیق مراقبتی که شیوه پیشرفته‌تری از تعلیق به شمار می‌رود، در راستای حمایت از حقوق بزه‌دیده گام برداشته است. طبق ماده ۴۷ لایحه: تعلیق مجازات با رعایت مقررات مندرج در تعویق صدور حکم، ممکن است به طور ساده یا مراقبتی باشد. هم چنین ماده ۵۰ لایحه بیان داشته است: «تعلیق اجرای مجازات محکوم، نسبت به حق مدعی خصوصی تاثیری ندارد و حکم پرداخت خسارت یا دیه در این مورد اجرا خواهد شد.» این ماده تعلیق اعم از ساده و مراقبتی را مانع احقاق حقوق بزه‌دیده ندانسته و ابهام مندرج در ماده ۳۱ قانون مجازات اسلامی را برطرف می‌کند.

ج) پرداخت غرامت دولتی به بزه‌دیده

ماده ۱۳ لایحه، ضمن تأکید بر اصل قانونمندی مجازات‌ها که در قانون اساسی نیز به رسمیت شناخته شده است، حق بنیادی جبران برای بزه‌دیده و حمایت کیفری از

جرم داشته باشد و یادآور نظریه‌ای به نام شتاب‌دهندگی بزه‌دیده، یا نقش شتاب دهنده یا اثر گذار بزه‌دیده است.

نویسندگان لایحه با به کار بردن واژه «بزه‌دیده» به جای «مجنی‌علیه»، آگاهانه بر تعامل یافته‌های جرم‌شناسی صحنه گذاشته‌اند. در حقوق کیفری معاصر، افزون بر ضرورت احراز مسؤولیت کیفری بزهکار برای تحمیل مجازات بر او، میزان سرزنش‌پذیری یا تقصیر بزه‌دیده، در کاهش پیامدهای مسؤولیت بزهکار نقش دارد. عدالت کیفری ممکن است در برخی موارد، به جای حمایت از بزه‌دیده، به حمایت از مرتکبی برخیزد که اگر بزه‌دیده او را تحریک نمی‌کرد، چه بسا مرتکب جرم نمی‌شد. این سیاست می‌تواند به پیشگیری از جرم و بزه‌دیدگی به منزله غایت راهبردی نظام عدالت کیفری کمک کند.

ب) تقویت حمایت از بزه‌دیده در تعلیق

مجازات

تعلیق مجازات، در راستای سیاست کیفرزدایی و حبس‌زدایی، ضمن تحقق هدف سزادهی و تنبیه بزهکار، امکان تحقق عدالت ترمیمی و توافقی را نیز فراهم می‌سازد، در این روش که با هدف محدود کردن اعمال کیفر حبس ایجاد شده است، نظام عدالت کیفری می‌کوشد از ورود بزهکار به محیط زندان جلوگیری کند تا با باز گرداندن او

وی را به طور ویژه تضمین کرده است. در این ماده مسؤولیت دولت در جبران خسارت و پرداخت غرامت به بزه‌دیده پذیرفته شده است. مهم‌ترین پیشرفت این ماده، مربوط به سوءاستفاده از قدرت است. مرتکب سوءاستفاده از قدرت، کارگزار دولتی یا عامل حکومتی است که در لایحه، به دادرسان و مجریانی محدود شده است که در قضاوت، تعیین کیفر یا اجرای آن، از اختیارات خود تجاوز کرده و بدین سان، حق‌های بنیادی زندگی و آزادی شهروندان را نقض می‌کنند. در این ماده ضمن تقبیح سوءاستفاده از اعتماد مردم، رفتار کسانی را جرم می‌انگارد که به جای آن‌که پاسدار حقوق مردم باشند، ناقض آزادی آنان هستند و چون این رفتار، سوءاستفاده از اعتمادی است که مردم در انتخاب آنها به منزله کارگزاران دولتی داشته‌اند، با شدیدترین

شروع کننده جرم، اگر چه در عمل موفق نشده، اما حالت خطرناک و ذهن مجرمانه خود را در آمادگی برای ارتکاب جرم بروز داده است و جامعه نبایستی نسبت به این گروه بی تفاوت باشد.

پاسخ، یعنی جرم‌انگاری و کیفرگذاری، روبه‌رو می‌شود. (شایان، ۱۳۸۴، صص ۸۴-۸۳)

د) تقویت جایگاه بزه‌دیده در ساز و کارهای گذشت شاکی و عفو

پیشرفت دیگر لایحه نسبت به قانون مجازات اسلامی، تقویت جایگاه بزه‌دیده در جرم‌های قابل گذشت و حمایت از حقوق بزه‌دیده در موارد عفو عمومی و خصوصی است. ماده ۹۹ لایحه، گذشت شاکی در جرم‌های قابل گذشت را یکی از موجبات سقوط مجازات دانسته است: «در جرایم تعزیری قابل گذشت، گذشت شاکی یا مدعی خصوصی، حسب مورد موجب موقوفی تعقیب یا عدم اجرای مجازات است.»

در خصوص عفو نیز ماده ۹۷ لایحه بیان می‌دارد: «عفو، همه آثار محکومیت را منتفی می‌کند، لیکن تاثیری در پرداخت دیه و جبران خسارت زیان‌دیده ندارد.» این ماده بر ضرورت حق جبران خسارت برای بزه‌دیده تاکید دارد.

ح) حالت خطرناک و توجه به شخصیت مجرم

اصطلاح «حالت خطرناک» نخستین بار به‌وسیله گارو فالو وارد دانش جرم‌شناسی شد، ولی حقوق جزا، به ملاحظات از جمله، احترام به آزادی‌های فردی، هنوز نتوانسته است چندان توجهی به آن نماید.



تا جرم از قوه به فعل در نیامده، ولو آن که خطر بروز آن قریب الوقوع باشد، هیچ اقدامی مجاز نمی‌باشد. به عبارت دیگر «قصاص قبل از جنایت جایز نیست»، ولی «تبغ دادن در کف زنگی مست» هم به مصلحت نبوده و عقل حکم می‌کند دیوانگان را تحت نظر قرار گیرند تا پیش از آن که مخاطراتی پدید آورند، اصلاح گردند. (کی نیا، ۱۳۸۲، ج ۲، ص ۲۰) همچنین توجه به حالت خطرناک مجرم به جای تاکید افراطی به نتیجه مجرمانه ضروری است. پیروان مکتب تحقیقی، جرم را محصول علل گوناگون درونی و اجتماعی می‌دانند. لومبروزو بیشتر روی علل درونی تکیه می‌کرد و فری به علل اجتماعی توجه داشت. هدف حقوق جزا، «دفاع اجتماعی» است. این امکان باید موجود باشد تا به منظور تضمین آزادی و امنیت سایر افراد جامعه، آزادی افرادی را که هنوز مرتکب جرمی نشده‌اند، ولی حالت خطرناک دارند، محدود کرد.

مکتب تحقیقی، بزهکاران را به پنج طبقه تقسیم می‌کند:

۱- مجرم بالفطره: لومبروزو معتقد بود بعضی اشخاص با ویژگی‌های جسمانی و روانی خاص به دنیا می‌آیند که آنها را مستعد ارتکاب جرم می‌سازد. این اشخاص زودتر از سایرین تحت تاثیر عوامل جرم زا قرار می‌گیرند و با ارتکاب جرم واکنش نشان

می‌دهند.

۲- مجرم دیوانه: این افراد خوبی و بدی اعمال خود را تشخیص نمی‌دهند و به اندازه مجرم بالفطره برای جامعه خطرناک هستند. از این رو باید در آسایشگاه‌های مخصوص نگهداری شوند.

۳- مجرمان اعتیادی: به نظر مکتب تحقیقی، عامل موثر در رفتار مجرمانه مجرم اعتیادی، شرایط و وضع نامساعد محیط اجتماعی، مانند الکلیسم، بیکاری، معاشرت‌های نامناسب، تاثیر سوء زندان و غیره است.

۴- مجرم اتفاقی: این اصطلاح در مورد مجرمی به کار می‌رود که عادتاً در میان اخلاق اجتماعی و قانون زندگی می‌کند و به علت بعضی عوامل نامساعد مانند فقر و درماندگی، استثنائاً به ارتکاب جرم کشیده می‌شود.

۵- مجرم هیجانی: از نظر مکتب تحقیقی، مجرم هیجانی شخصی است که تحت تاثیر طبیعت عصبی و حساسیت فوق‌العاده خود و عشق یا غضب شدید، به ارتکاب جرم دست می‌زند و همان لحظه از عمل خود نادم و پشیمان می‌شود. (صانعی، ۱۳۸۲، صص ۱۱۹-۱۱۷)

توجه به حالت خطرناک مجرم به جای تاکید افراطی به نتیجه مجرمانه، از

دستاوردهای جرم‌شناسی است که لایحه قانون مجازات اسلامی، با پیش‌بینی مبحث شروع به جرم در فصل اول از بخش سوم (مواد ۱۲۱ تا ۱۲۳) نشان داده است که با مقوله حالت خطرناک افراد در مرحله گذر از رفتار مجرمانه به نتیجه بیگانه نبوده و جدای از نتیجه جرم، به حالت خطرناک شروع کننده جرم نیز توجه دارد.

ماده ۱۲۱ لایحه، شروع به جرمی را که به واسطه عامل خارج از اراده، قصد فرد معلق بماند، حتی در صورتی که اقدامات انجام گرفته جرم نباشد، نیز قابل مجازات دانسته است. شروع کننده جرم، اگر چه در عمل موفق نشده، اما حالت خطرناک و ذهن مجرمانه خود را در آمادگی برای ارتکاب جرم بروز داده است و جامعه نبایستی نسبت به این گروه بی تفاوت باشد. ماده ۱۳۶ لایحه نیز دادگاه را مکلف کرده است که تکرار جرم تعزیری را به اعتبار حالت خطرناک و تمایل به ارتکاب جرم وابسته به عنوان مجرم به عادت، به حداکثر مجازات تا یک و نیم برابر آن محکوم کند.

ط) توجه به شخصیت مجرم

بر اصل قانونی بودن مجازات‌ها، این ایراد وارد شده است که آن دسته از خطاکارانی که اعمال آنها اگر چه ضد اجتماعی و خطرناک است، ولی در محدوده قانون جزا قرار

نمی‌گیرد، بدون مجازات می‌ماند. این اصل به فاعل جرم توجهی ندارد و صرفاً به عمل مجرمانه نگاه می‌کند. برای رفع اشکالات وارد بر اصل قانونی بودن مجازات‌ها، اصل فردی کردن کیفر پیشنهاد شده است که به موجب آن به قاضی اجازه داده می‌شود با توجه به خصوصیات و شرایط و حال مجرم، بین حداقل و حداکثر کیفر پیش‌بینی شده در قانون، مجازاتی مناسب برای فرد تعیین نماید. (بهری، ۱۳۸۰، ص ۳۹۵)

توجه به شخصیت مجرم در قضاوت‌های کیفری، از مهم‌ترین دستاوردهای جرم‌شناسی است. جرم‌شناسی، به قاضی کیفری به عنوان ماشین خشک و بی روح که تنها وظیفه انطباق رفتار مرتکب با ماده قانون را دارد، نمی‌نگرد، بلکه اساس قضاوت، توجه به خصوصیات و حالات متهم، سابقه وی، علل و انگیزه‌های جرم و نهایتاً تصمیمی متناسب با شخصیت وی می‌باشد. این موضوع در حقوق جزای نوین و جرم‌شناسی، به اصل فردی کردن مجازات شهرت یافته است. این اصل در لایحه قانون مجازات اسلامی از طریق پیش‌بینی حداقل و حداکثر مجازات برای اکثر جرایم اعمال شده است. بنابراین پیش‌بینی کیفیات مخففه (ماده ۳۷)، تعویق صدور حکم (ماده ۱۳۹)، تعلیق اجرای مجازات (ماده ۴۵)،



اول) گونه‌های سنتی جایگزین حبس

منظور از گونه‌های سنتی جایگزین حبس در این مقاله، آن دسته از تدابیری است که از بدو قانونگذاری در نظام عدالت کیفری ایران به منظور کاهش جمعیت زندان و اجتناب از آثار زیان‌بار آن پیش‌بینی شده‌اند و هم اکنون نیز از اعتبار قانونی برخوردارند. اینها عبارتند از: جزای نقدی، تعلیق اجرای مجازات و آزادی مشروط.

جزای نقدی به عنوان یک گزینه واقعی از گونه‌های سنتی جایگزین کیفر حبس در معنی اخص آن است. آزادی مشروط و تعلیق اجرای مجازات حبس را نمی‌توان از گونه‌های واقعی جایگزین مجازات زندان به عنوان کیفر مستقل به حساب آورد، ولی می‌توان با اندکی تسامح جزء راه حل‌های جایگزین در معنی عام تلقی نمود. (حاجی تبار فیروز جانی، ۱۳۸۷، ص ۷۰)

نهاد تعلیق اجرای مجازات، در صورتی جزء برنامه‌های جایگزین حبس، نه به عنوان جایگزین واقعی و کیفر مستقل، بلکه جایگزین در معنی موسع آن، به حساب می‌آید که همراه با تدابیر نظارتی باشد. در غیر این صورت، فلسفه چنین نهادی که بازسازی مجرم است، زیر سوال می‌رود.

آزادی مشروط (ماده ۵۷)، نظام نیمه آزادی (ماده ۵۵ لایحه) و عفو، همگی مبین اصل فردی کردن کیفر می‌باشند.

ی) گسترش کیفرزدایی از رهگذر جایگزین‌های حبس

با توجه به ناکار آمد بودن مجازات حبس، به‌ویژه حبس‌های کوتاه مدت در اصلاح و بازپروری زندانیان، همچنین به دلیل جرم‌زا بودن محیط زندان، هزینه اقتصادی زندان و مشکلات بهداشتی و روانی موجود در آن، پیش‌بینی برنامه‌های جایگزین حبس لازم و مفید به نظر می‌رسد. در ایران، با وجود تلاش‌هایی در اجرای بهتر مجازات حبس، اهداف پیش‌بینی شده برای زندان و مجازات یعنی اصلاح و بازپروری محقق نشده است و نویسندگان لایحه با پیش‌بینی مجازات‌های جایگزین حبس، نشان داده‌اند که درصدد برطرف کردن مشکل حبس محوری در نظام عدالت کیفری ایران بوده‌اند.

لایحه در جهت حرکت دادن نظام تقنینی ایران به سمت محدود کردن حبس است، نه حذف کامل آن؛ زیرا اعمال مجازات حبس، امری ناگزیر به نظر می‌رسد. در این مبحث به بررسی انواع مجازات‌های جایگزین حبس در لایحه می‌پردازیم و مطلب در دو قسمت گونه‌های سنتی جایگزین حبس و گونه‌های نوین جایگزین حبس بررسی می‌شود.

آزادی مشروط، ارفاقی است که قبل از اتمام مدت مقرر مجازات حبس توسط دادگاه صادر کننده حکم به محکوم اعطا می‌شود و نمایانگر توجه خاص قانونگذار به اصلاح و بازسازگاری اجتماعی اوست. نظر غالب حقوقدانان این است که آزادی مشروط چنانچه همراه با نظارت باشد، می‌تواند به عنوان برنامه‌های جایگزین حبس در مفهوم موسع آن تلقی شود. (قنبری، ۱۳۷۶، صص ۲۳ و ۲۴).

آزادی مشروط در مواد ۵۷ تا ۶۲ لایحه قانون مجازات اسلامی، تنها ناظر به مجازات حبس است که در نتیجه حکم دادگاه صادر شده است. عدم پیش‌بینی تدابیر نظارتی و کنترلی و نهاد یا موسسه متصدی آن در طی آزادی مشروط در لایحه، یکی از ایرادهایی است که مغایر با فلسفه آزادی مشروط، یعنی اصلاح و درمان و بازسازگاری اجتماعی مجرم در نتیجه جلوگیری از تکرار جرم است.

راهکار دیگر، تعلیق اجرای مجازات است. این راهکار از آورده‌های مکتب تحقیقی می‌باشد که محکوم‌علیه به موجب تعلیق اجرای مجازات از اجرای کیفر، به‌ویژه کیفر حبس و شرایط نامناسب آن رهایی می‌یابد. تعلیق، حقی برای مجرم به حساب نمی‌آید، بلکه ابزاری برای ارفاق و مساعدت نسبت به مجرم است که در جهت رعایت اصل فردی

کردن مجازات‌ها در اختیار دادگاه گذاشته شده است. در ماده ۴۵ لایحه، معلق کردن اجرای تمام یا قسمتی از مجازات، با مبانی و اهداف تعلیق مغایرت دارد. یکی از نقاط ضعف لایحه در خصوص تعلیق، این است که نظارت و کنترلی بر اجرای دستورهای دادگاه پیش‌بینی نشده است. لذا نهاد تعلیق اجرای مجازات، در صورتی جزء برنامه‌های جایگزین حبس، نه به عنوان جایگزین واقعی و کیفر مستقل، بلکه جایگزین در معنی موسع آن، به حساب می‌آید که همراه با تدابیر نظارتی باشد. در غیر این صورت، فلسفه چنین نهادی که بازسازگاری مجرم است، زیر سوال می‌رود.

مصادق دیگر جایگزین حبس، جزای نقدی است که از زمره مجازات‌های مالی می‌باشد که گاه به صورت مجازات اصلی و گاه به صورت مجازات تکمیلی یا تنمیمی اجباری یا اختیاری مورد حکم دادگاه قرار می‌گیرد. کیفر نقدی، دارای کارکردهایی از جمله نقش جایگزینی برای مجازات حبس است. ماده ۲۸ لایحه که به بازداشت بدل از جزای نقدی و حبس محکوم‌علیه در صورت عجز از پرداخت جزای نقدی اشاره دارد، از مشکلاتی است که در اجرای کیفر نقدی پیش می‌آید. پیش‌بینی بازداشت موقت در ازای عجز از پرداخت جزای نقدی، با منظور اصلی قانونگذار، یعنی



اجتناب از مجازات حبس کوتاه مدت و آثار و عواقب زیان بار آن، مغایرت دارد.

دوم) گونه‌های نوین جایگزین حبس

گونه‌های نوین جایگزین حبس، شامل جایگزین‌هایی می‌شوند که در فصل نهم لایحه پیش‌بینی شده‌اند و با توجه به جدید بودن این دسته از تدابیر، از آنها به عنوان «جایگزین نوین حبس» یاد می‌شود. مهم‌ترین مصداق گونه‌های نوین، عبارتند از: محرومیت از حقوق اجتماعی، دوره مراقبت، خدمات عمومی رایگان و جزای نقدی روزانه.

نوع اول: محرومیت از حقوق اجتماعی

در حقوق کیفری، محرومیت از حقوق اجتماعی، نوعی منع قانونی است که شخص به موجب آن صلاحیت و شایستگی اعمال حقوق خود را از دست می‌دهد. مجازات محرومیت از حقوق اجتماعی، شامل مجازات‌های محدود کننده آزادی یا سلب حقوق شغلی و محرومیت از خدمات عمومی است. این مجازات، تابع اصول حاکم بر مجازات‌ها است و از اهدافی مانند پیشگیری از جرم، اصلاح و بازپروری مجرم، رعایت اصل فردی کردن مجازات‌ها و اجتناب از مجازات حبس پیروی می‌کند. مصادیق حقوق اجتماعی در ماده ۲۶ لایحه بیان شده و دادگاه مکلف گردیده است

در صورت وجود شرایط لازم، مجازات‌های جایگزین حبس را اعمال کند.

نوع دوم: دوره مراقبت

دوره مراقبت، به عنوان یکی از نهادهای جانشین مجازات حبس، عبارت است از دادن آزادی به مجرم تحت نظارت قاضی اجرای حکم به جای کیفر حبس، در مدت معینی، به منظور آماده ساختن وی برای بازگشت به زندگی اجتماعی.

در حقوق کیفری ایران، از ابتدای قانونگذاری از قانون مجازات عمومی مصوب ۱۳۰۴ تاکنون، در زمینه دوره مراقبت که تقریباً مشابه و معادل تعلیق مراقبتی است، خلاء قانونی احساس می‌شود.

دوره مراقبت، یکی از بهترین تدابیر جایگزین حبس به شمار می‌آید؛ زیرا دستورهایی که فرد محکوم باید در طول اجرای مجازات رعایت نماید، مانند حرفه‌آموزی و گذراندن دوره‌های آموزشی، بیانگر دغدغه تهیه‌کنندگان لایحه در دستیابی به اهداف برنامه‌های جایگزین حبس، به عنوان نمونه، تقویت حس مسؤولیت‌پذیری در مجرم، مشارکت جامعه مدنی، جبران خسارت وارده بر بزه‌دیدگان، اجتناب از ایراد برچسب مجرمانه است. بدین ترتیب محکوم علیه جایگاه اجتماعی خود را از دست نمی‌دهد و ضمن حفظ بخشی از آزادی خود، به منزله

یک شهروند مسؤول، تحت نظارت قاضی اجرای حکم قرار می‌گیرد.

نوع سوم. جزای نقدی روزانه

با توجه به مشکلات جزای نقدی از جمله حبس محکوم علیه در صورت عجز از پرداخت آن، جزای نقدی روزانه پیش‌بینی شده است. جزای نقدی روزانه عبارت از پرداخت روزانه مبلغی به دولت به عنوان مجازات است که این مبلغ با شدت جرم ارتكابی و میزان درآمد روزانه مجرم ارتباط و پیوستگی دارد. با این تعریف، جریمه روزانه، نماد بارزی از رعایت اصل فردی کردن مجازات است. ماده ۸۴ لایحه برای اولین بار در نظام تقنینی ایران، به مجازات جزای نقدی روزانه اشاره کرده است.

نوع چهارم: خدمات عمومی رایگان

خدمت عمومی رایگان فاقد معایب زندان است و باعث رشد اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و تربیتی می‌شود. انجام خدمت

جزای نقدی روزانه عبارت از پرداخت روزانه مبلغی به دولت به عنوان مجازات است که این مبلغ با شدت جرم ارتكابی و میزان درآمد روزانه مجرم ارتباط و پیوستگی دارد. جریمه روزانه نماد بارزی از رعایت اصل فردی کردن مجازات است.

عمومی از سوی محکوم، مترادف با بیگاری و کار اجباری نیست، بلکه در جهت بازپروری و اصلاح وی از طریق جلوگیری از آثار منفی محکومیت به زندان، بهره‌گیری از ظرفیت‌های بازپروری، اشتغال به کارهای عام‌المنفعه و جبران خسارت‌هایی است که به واسطه ارتكاب جرم به اجتماع وارد نموده است.

در ماده ۸۳ لایحه، شرایط مربوط به این مجازات بیان شده است. خدمات اجتماع محور، به عنوان یک مجازات، عبارت از انجام کاری بدون دستمزد است که با رضایت محکوم علیه تحت نظارت قاضی اجرای احکام اجرا می‌شود.

نتیجه

لایحه قانون مجازات اسلامی، از یافته‌های جرم‌شناسی بهره جسته است. پیش‌بینی نهادهایی مانند تعلیق اجرای مجازات، تعویق صدور حکم، نظام نیمه آزادی، آزادی مشروط و مجازات‌های جایگزین حبس که به منظور تعدیل آثار نامطلوب کیفر به ویژه مجازات سالب آزادی در محیط بسته توصیه شده است و بیشتر ناظر بر آینده بزهکاری یعنی پیشگیری از آن است، دلیلی بر این مدعا است. در دو دهه گذشته،



۶. رایجیان اصلی، مهرداد، «جایگاه بزه‌دیده در لایحه قانون مجازات اسلامی»، مجله پژوهش‌های حقوقی، شماره ۱۳

۷. شایان، علی، عدالت برای بزه‌دیدگان (ترجمه)، تهران، انتشارات سلسبیل، چاپ اول، ۱۳۸۴

۸. صانعی، پرویز، مبانی جرم‌شناسی، جلد اول، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸۲

۹. قنبری، عطاءاله، جایگزین‌های زندان کوتاه مدت در حقوق ایران و انگلستان، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۷۶

۱۰. کی‌نیا، مهدی، مبانی جرم‌شناسی، تهران، جلد اول، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ دهم، ۱۳۸۲

۱۱. نجفی ابرندآبادی، علی‌حسین، «از عدالت کیفری کلاسیک تا عدالت ترمیمی» مجله تخصصی دانشگاه علوم اسلامی رضوی، مشهد، دانشگاه علوم اسلامی رضوی، شماره‌های ۹ و ۱۰

توجه روزافزونی نسبت به بزه‌دیده شده است. با تغییر نگرش نسبت به بزه‌دیده به عنوان عنصر فراموش شده فرایند کیفری و با بالا رفتن میزان حساسیت نسبت به بزه‌دیدگان آسیب‌پذیر مانند زنان، کودکان و سالمندان، سیاست‌های حمایتی، در صدد تامین نیازهای بزه‌دیده برآمده‌اند. طبق تحقیقات انجام شده، مجازات حبس در برآوردن رسالت‌های حقوق کیفری موفق نبوده است و این امر پیش‌بینی مجازات‌های جایگزین حبس را در لایحه توجیه می‌نماید.

فهرست منابع

۱. آشوری، محمد، آیین دادرسی کیفری، جلد اول، تهران، انتشارات سمت، ۱۳۷۵
۲. آنسل، مارک، دفاع اجتماعی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ سوم، ۱۳۷۵
۳. باهری، محمد، نگرشی به حقوق جزای عمومی، تهران، انتشارات مجد، چاپ اول، ۱۳۸۰

۴. حاجی تبار فیروز جانی، حسن، «جایگاه جایگزین‌های حبس در نظام عدالت کیفری ایران»، مجله حقوقی دادگستری، تهران، نشر روزنامه رسمی، شماره ۶۴، ۱۳۸۷

۵. حسینی نژاد، حسینقلی، حقوق کیفری بین الملل، تهران، نشر میزان، چاپ اول، ۱۳۷۳



حدیث قدسی

شیخ صدوق در کتاب مجالس از امام صادق (ع) نقل کرده که حضرت فرمود: حضرت موسی هنگام مناجات وقتی دید که مردی در زیر سایه عرش خداست، خداوند را ندا داد که: ای پروردگار، این چه کسی است که زیر عرش تو مستقر شده است. خطاب آمد: ای موسی، این شخص کسی است که به پدر و مادرش نیکی می کرد و سخن چین نبود.

کلیات حدیث قدسی نوشته حر عاملی





الزام به پرداخت جریمه

محمد خانی

کارشناس ارشد فقه و حقوق اسلامی، وکیل و مشاور حقوقی قوه قضائیه

چکیده

یکی از راه‌های الزام متعهد به ایفای تعهد خود، محکومیت او به پرداخت جریمه روزانه است. این راهکار معمولاً در مواردی به کار گرفته می‌شود که ایفای تعهد توسط شخص دیگری غیر از محکوم‌علیه ممکن نباشد. الزام به پرداخت جریمه بابت عدم ایفای تعهد در ماده ۷۲۹ قانون آیین دادرسی مدنی مصوب ۱۳۱۸ پیش‌بینی شده بود، اما مشابه این ماده در قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی مصوب ۱۳۷۹ دیده نشده است. این امر شاید برفاسته از مخالفت با چنین الزامی در فقه است و اما به نظر می‌رسد با نگاهی به استدلال موافقان این نهاد و پذیرش آن، بهتر بتوان امکام را به مرحله اجرا رساند.

کلید واژه‌ها: جریمه، ایفاء تعهد، محک دادگاه، اجبار مالی،

مقوق ایران

درآمد

در موردی که اجرای مفاد عقد، وابسته به اراده متعهد است و مورد تعهد، انجام کاری است که به وسیله شخص دیگری ممکن نیست و تعهد، قائم به شخص است، مانند آن که نقاش چهره‌دستی تعهد کند یک تابلوی نقاشی بکشد یا خطاط ماهری متعهد شده باشد که چیزی بنویسد و این کار از عهده دیگری آن طور که منظور متعاملین بوده است، برنیاید، باید به گونه‌ای بر او فشار وارد کرد تا از پیمان خود با دیگران و حکمی که بر مبنای آن صادر شده، اطاعت کند، مانعی ندارد، که این فشار با تهدید به پرداخت جرمه مالی باشد. در این رابطه ماده ۷۲۹ قانون آیین دادرسی مدنی مقرر می‌داشت: «اگر متعهد از انجام تعهد امتناع کرد، دادگاه می‌تواند به درخواست متعهدله در حکم راجع به اصل دعوی، یا پس از صدور حکم، مدت و مبلغی را معین کند که اگر محکوم‌علیه مدلول حکم قطعی را در آن مدت اجرا نکند، مبلغ مزبور را برای هر روز تأخیر به محکوم‌له بپردازد».

در این نوشتار به پیشینه و شرایط این راهکار در حقوق ایران و تطبیق آن با حقوق فرانسه می‌پردازیم.

۱. پیشینه قانونی الزام به پرداخت

جرمه

این نوع اجبار، دو هدف دربر داشت: اول، مبلغ تعیین شده برای جبران ناشی از تأخیر در انجام تعهد نبود، به همین خاطر لازم نبود که ضرری بر متعهدله وارد شود و در صورت ورود ضرر، ممکن بود مبلغ تعیین شده به وسیله دادگاه، متناسب با مقدار ضرر نباشد

دوم: منظور از این حکم، وادار کردن متعهد به اجرای تعهد بود و از این رو دادگاه در صدور حکم، امکانات متعهد را در نظر می‌گرفت و مبلغی را تعیین می‌کرد که پرداخت آن برای متعهد دشوار باشد و بیم از پرداخت مبلغ مزبور، وی را وادار به اجرای تعهد نماید.

این نوع اجبار، موقت بود و قطعیت نداشت. بنابراین دادگاه پیش از اجرای حکم یا پس از آن، می‌توانست در مقدار مبلغی که تعیین کرده بود، تجدیدنظر کند و مبلغ دیگری برای تأخیر در اجرای حکم در زمان گذشته یا آینده معین نماید. (صفایی، ۱۳۸۷، ص ۲۰۴)

بدین ترتیب هر چه محکوم‌علیه بیشتر در اجرای حکم تأخیر کند، بیشتر باید جرمه بپردازد؛ به ویژه که تأدیه این مبلغ هر چه به درازا کشد، از اصل دین نمی‌کاهد و وسیله



وفای به عهد نیست.

در حقوق فرانسه، افزون بر الزام متعهد به اجرای مستقیم تعهد، الزام غیر مستقیم متعهد به اجرای تعهد قراردادی، مانند اجبار مالی پیش‌بینی شده است. به طور معمول اجبار مالی، وسیله ایجاد فشار در جهت وادار ساختن متعهد به اجرای تعهد و مفاد رأی دادگاه است. بدین وسیله دادگاه می‌تواند مبلغی را تعیین کند تا متعهد برای هر روز تأخیر در اجرای تعهد به متعهدله بپردازد. دادگاه می‌تواند نسبت به مبلغ مزبور در صورت تغییر شرایط، با لحاظ تأثیر آن در شکستن مقاومت متعهد، تجدیدنظر کند. این مبلغ، خسارت تأخیر در انجام تعهد محسوب نمی‌شود و در صورتی که در اثر تأخیر در انجام تعهد، خسارتی به متعهدله وارد شده باشد، متعهد در صورت تأخیر، به پرداخت مبلغ مزبور محکوم خواهد شد.

این نهاد حقوقی که در قانون مورخ بیست و یکم ژوئیه ۱۹۴۹ وضع گردیده، ظاهراً مورد اقتباس قانونگذار ایران در وضع دو ماده ۷۲۹ و ۷۳۰ قانون آیین دادرسی مدنی مصوب ۱۳۱۸ قرار گرفته است. (شهیدی، ۱۳۸۶، ص ۱۹۱)

بعضی از حقوقدانان در خصوص جرمه نقدی مندرج در ماده ۷۲۹ گفته‌اند: معمولاً جبران خسارت معین توسط طرفین از پیش

تعیین می‌شود و دادگاه به مبلغ خسارت معین و مورد توافق حکم می‌کند، اما گاه میزان خسارت قابل پرداخت در اثر نقض، صرفاً یک خسارت متعارف و مورد توافق نیست، بلکه بیشتر دارای ماهیت مجازات است و مبلغ مشخص شده در قرارداد، به منظور ارباب گنجانده شده است تا اجرای قرار داد را تضمین کند. (شیدائیان و عبدی، ۱۳۸۵، ص ۵۸)

حکم پرداخت مبلغی که مدیون برای هر روز تأخیر باید به محکوم‌له بپردازد، یک وسیله اجبار مالی است و رابطه مستقیم با جبران خسارت ناشی از تأخیر اجرای حکم ندارد. در تعیین مبلغ جرمه، دادگاه به امکان نفوذ و اثر حکم در اراده اجبار متعهد توجه دارد و می‌خواهد بدین وسیله او را وادار به اطاعت کند، در حالی که در صدور حکم به جبران خسارت، هدف این است که ضرر وارد به طلبکار جبران شود و مبلغ آن به اندازه

اگر جرمه مالی به سود عموم و به نام جامعه گرفته شود، اثر بیشتری دارد و در امور غیر مالی مانند تمکین و حضانت نیز می‌تواند مورد استفاده قرار گیرد. در این صورت هیچ حکمی بدون ضمانت اجرای اجتماعی نخواهد بود.

زیان باشد.

دستور پرداخت جریمه تأخیر، مانع از رسیدگی و صدور حکم به جبران خسارات ناشی از امتناع بدهکار نیست. احتمال دارد اجبار مالی، به دلیل نامقدور شدن موضوع، از بین برود و زیان ناشی از عدم انجام تعهد باقی بماند. با این وجود، اگر احراز شود که وصول جریمه، خسارت را جبران کرده است، حکم به جبران آن غیر منطقی به نظر می‌رسد، هرچند که هدف از وصول جریمه، اجبار محکوم‌علیه باشد. (کاتوزیان، ۱۳۸۶، ص ۱۴۹)

دادگاه می‌تواند بر مبلغ جریمه بیافزاید یا از آن بکاهد و تهدید را متناسب با رفتار و واکنش مدیون سازد. (ماده ۷۳۰ قانون آیین دادرسی مدنی سابق) در نتیجه باید گفت که حکم اجبار در هیچ حال از اعتبار امر مختوم برخوردار نیست، هرچند که رأی به اجبار موقت و تغییرپذیر است، ولی قانون از حذف اجبار و جریمه، سخنی نگفته است، مگر این‌که در مرحله عمل دادگاه بتواند به گونه‌ای آن را ناچیز سازد که در حکم حذف جریمه باشد.

در فرانسه رأی به اجبار، قطعی و تغییرناپذیر است. یعنی اجبار قطعی را نمی‌توان تغییر داد و فقط دادگاه اختیار دارد در نرخ آن نسبت به آینده تجدیدنظر کند، (مازو، ۱۹۸۴، ج ۲، ص ۳۱) ولی در حقوق

ایران، اجبار را به صورت تغییرپذیر و موقت پذیرفته‌ایم. پس از آغاز می‌توان آن را کم یا زیاد کرد یا حذف نمود و به طور کامل چهره تهدید کننده دارد.

معمولاً متوسل شدن به اجبار مالی در مسیر اجرای حکم، به عنوان آخرین راه توصیه شده است. پس اگر بتوان مفاد حکم را به صورت مستقیم یا به وسیله دیگران و به هزینه متعهد اجرا کرد، استفاده از اجبار مالی ممنوع است. این قاعده در صدر ماده ۷۲۹ قانون آیین دادرسی مدنی سابق گنجانده شده است. به علاوه تبصره ماده ۴۷ قانون اجرای احکام مدنی، با صراحت بیشتری، استفاده از اجبار را مقید به موردی می‌کند که انجام عمل توسط شخص دیگری ممکن نباشد. لذا به نظر می‌رسد این کافی نباشد؛ زیرا لازم است که مأموران اجرا به هیچ وسیله از جمله اقدام مستقیم، نتوانند مفاد حکم را اجرا کنند. این نتیجه را می‌توان از موقعیت تبصره فوق استنباط کرد؛ چون اجرای حکم به وسیله دیگران در صورتی مباح است که اجبار مستقیم محکوم‌علیه و دخالت مأموران در آن، ضروری یا ممکن نباشد. پس وقتی قانونگذار اجبار مالی را مرحله بعد از «انجام عمل به وسیله دیگران» قرار داد، فرض بر این است که اجرای مستقیم حکم نیز امکان ندارد. (کاتوزیان، همان، ص ۲۰۱)



۲. قلمرو اجبار مالی

اجبار مالی بیشتر در مواردی به کار می‌رود که موضوع حکم، تعهد قراردادی است و انجام آن، جز به وسیله شخص متعهد امکان ندارد و الزام‌های خارج از قرارداد را در برنمی‌گیرد. با وجود این، نباید جریمه مالی را به تعهدهای قراردادی اختصاص داد. مثلاً در اجبار زن به تمکین از شوهر، می‌توان از اجبار مالی استفاده کرد. (کاتوزیان، ۱۳۸۶، ج ۱، ش ۱۶۲) و همچنین است در مورد اجبار به حضانت و سایر تکلیف‌های غیر مادی.

جزای نقدی را در موردی هم که شخصیت حقوق عمومی طرف دعواست، می‌توان برای اجبار به اجرای حکم مورد استفاده قرار داد. برای مثال، سازمان برق را اجبار کرد که حکم مربوط به اتصال نیروی برق که قطع شده و ادامه خدمات سازمان را اجرا کند.

جریمه مالی از توابع اجرای حکم است. بنابراین نمی‌توان از این وسیله برای اجبار طرف دعوی به حضور در دادگاه استفاده کرد.

۳. شرایط لازم برای امکان اجبار

برای اجبار متعهد به پرداخت جریمه، احراز چند شرط لازم است:

۱- دادرسی باید به اتمام رسیده و حکم

صادر شده باشد. بعد از این که دادرسی به پایان رسید، دادگاه در مرحله صدور حکم می‌تواند «در حکم راجع به اصل دعوی یا پس از صدور حکم» به اجبار مالی موضوع ماده ۷۲۹ اقدام کند؛ چون جریمه تأخیر از توابع حکم است و قبل از حکم نمی‌توان با قرار موقت یا قرار خاص به تعیین یا وصول جریمه اقدام کرد.

به بیان دیگر، اشاره ماده به حکم قطعی، به اعتبار قابلیت اجرای آن است، نه قطعیت حکم. به همین جهت، اگر اجرای حکم قطعی متوقف شود، جریمه تأخیر نیز معلق می‌ماند، در نتیجه باید گفت جریمه تأخیر از توابع اجرای حکم است.

۲- متعهدله درخواست کند که جریمه تأخیر به او پرداخت شود. حکم به درخواست و سود متعهدله صادر و اجرا گردد. بنابراین اجبار مالی را نیز باید او درخواست کند. به همین جهت ماده ۷۲۹ قانون آیین دادرسی مدنی سابق صدور رأی به پرداخت جریمه تأخیر را منوط به درخواست متعهدله کرده است.

۳- موضوع تعهد باید عملی باشد که انجام آن جز به وسیله شخص متعهد ممکن نباشد؛ مانند دادن صورت حساب از طرف وکیل یا انجام دادن کار هنری یا صنعتی پیچیده که تنها از ملتزم برمی‌آید، یا تسلیم مال معینی که متعهد پنهان کرده است.

در مواردی که انجام تعهد به وسیله دیگران و به هزینه متعهد قابل اجرا است، اجبار مالی ممکن نیست و همچنین اصل تعهدهایی که موضوع آن دادن پول است، در قلمرو نظریه اجبار قرار نمی‌گیرد.

۴- انجام دادن موضوع تعهد باید برای محکوم علیه مقدور باشد؛ زیرا اجبار شخص به کار نامقدور، معقول به نظر نمی‌رسد، هر چند که ناتوانی، نتیجه تقصیر یا تزویر متعهد باشد. پس برای تسلیم مالی که در نتیجه تفریط متعهد تلف شده یا به دیگران انتقال یافته، نمی‌توان از اجبار مالی استفاده کرد، هر چند وقوع حادثه بعد از صدور حکم باشد. همچنین است در موردی که تعهد به عدم انجام کاری باشد که انجام یافته است، مگر این که تعهد مستمر باشد و اجبار، ناظر به آینده شود و برای هر بار تخلف جریمه‌ای معین کند.

۵- اجرای مستقیم حکم ممکن نباشد، محکوم علیه در مرحله نخست با صدور

اجراییه و دادن مهلت، الزام به اجرای تعهد می‌شود و اگر این اجبار موثر نیفتد، جریمه مالی آغاز می‌شود. لذا طبق ماده ۷۲۹ دادگاه نمی‌تواند با این استدلال که پرداخت جریمه، وسیله موثرتری است یا از ناهنجاری اجبار مستقیم می‌کاهد و درباره حکم قابل اجرا است، به اجبار مالی روی آورد.

۴. قلمرو اجبار مالی در فقه

اگر متعهد به وظیفه خود عمل نکند، آیا حاکم شرع می‌تواند مبلغی را برای هر روز تأخیر به عنوان جریمه از باب تعزیر از متعهد گرفته و به متعهدله بپردازد؟ به عبارت دیگر آیا تعزیر مالی جایز است؟ در این مسأله دو دیدگاه وجود دارد:

۱-۴. دیدگاه جواز بر تعیین جریمه تأخیر

غرض از تعزیر، بازداشتن افراد از انجام اعمال ناپسند است و چه بسا تعزیر مالی در رسیدن به این مقصود موثرتر و برای مجرم و اجتماع نافع‌تر باشد، پس اطلاق ادله حکومت حاکمیت شرع، بر جواز آن دلالت دارد. به علاوه روایات مختلف در مسائل گوناگون نیز وارد شده که صحت آن را به ذهن نزدیک می‌کند، ضمن این که تعزیر، امری عبادی و تعبدی محض نیست که برای مصالح غیبی، که ما از آن آگاهی نداریم، تشریع شده باشد.

غرض از تعزیر، بازداشتن افراد از انجام اعمال ناپسند است و چه بسا تعزیر مالی در رسیدن به این مقصود موثرتر و برای مجرم و اجتماع نافع‌تر باشد، پس اطلاق ادله حکومت حاکمیت شرع، بر جواز آن دلالت دارد.



آیت‌الله العظمی نوری همدانی هستند.

۲-۴. دیدگاه عدم جواز تعیین جرمه

تأخیر

احکام شرعی، توقیفی هستند و بستگی به نظر شارع مقدس دارند. پس نمی‌توان از آنچه در باب تعزیر وارد شده، تجاوز کرد و موارد دیگر را به آن اضافه نمود. از این رو برخی علما و فقهای معاصر، قائل به نظریه عدم جواز در این مسأله شده‌اند. از جمله، آیت‌الله لطف‌الله صافی در جزوه‌ای تحت عنوان «التعزیر انواعه و ملحقاته»، تعزیر مالی را جایز نمی‌داند و تصریح می‌کند: هیچ یک از فقهای شیعه را نیافتیم که به تعزیر مالی فتوی داده باشند، بلکه مرحوم علامه به طور جزم بیان می‌کند که در مجازات تعزیر، نمی‌توان از مجرم مال او را گرفت، لذا فقط در کتاب

(نجفی، ۱۴۱۰هـ.ق، ص ۱۲۵) بلکه غرض از تعزیر، ادب کردن و جلوگیری از تکرار آن رفتار و نیز توجه و تنبه کسانی است که آن را می‌شنوند و می‌بینند، تا بدین وسیله فرد و اجتماع اصلاح شود و برای دستیابی به همین هدف است که تعیین حدود و مقدار آن بر عهده حاکم شرع است و در راستای این هدف، گاه تعزیر مالی تأثیر بیشتری بر نفوس داشته و به حال مجرم و جامعه نافع‌تر باشد. به علاوه استقرار سیره عقلا در اعصار مختلف، بر تعزیر مالی در بیشتر جرایم به خصوص تخلفاتی که جنبه مالی دارد، مؤید همین معنی است.^(۱)

از بین علما، کسانی که قائل به جواز تعزیر مالی در فرض مسأله هستند، آیت‌الله مرعشی شوشتری، آیت‌الله محقق داماد، آیت‌الله العظمی ناصر مکارم شیرازی و

۱. فقها در کتب خود چنین آورده‌اند:

۱ - و فی السرائر فی الأواخر باب حدّ و التعزیر فی الفریة؛ التعزیر: تأدیب تعبداً لله تعالی، لردع المعزّر و غیره من المکلفین و هو مستحقّ بكلّ اخلال بواجب فمنّ ذلك أن یخلّ ببعض الواجبات العقلیه کردّ الودیعه، وقضاء الدین. ایضاً: یجوز تعزیر الشخص بالمال بأخذ منه. (ابن ادریس، ۱۴۱۰هـ.ق، ص ۵۴)

۲ - و فی التعزیر فی الفقه الاسلامی فی الأبحاث العامه؛ أنّ الغرض من تشریع التعزیر هو ردع العاصی و منعه عن التجاوزات و لتنظیم أمور العباد، و التعزیر تأدیب، و هو راجع الی نظر المؤدّب، و غیر مقید بوسیله و بکیفیه معینه؛ لأنّه شرع لحسم ماده الفساد.

إطلاقات أدلّة التعزیر، فقد ورد التعزیر فی جمله من النصوص من دون تقيیده بکیفیه خاصّه، فیتمسک بإطلاقها. لا یقال: الروایات الواردة فی الجلد و الضرب تكون مانعة عن الأخذ بتلك الإطلاقات؛ لكونها مقیده لها بهذه کیفیه الخاصّه و هی الضرب. فإنّه یقال: إنّ هذه الروایات الواردة لیست فی مقام بیان حصر التعزیر، و إنّما فی مقام بیان الفرد و المصدق، و لأنّه الفرد الشایع؛ و لهذا السبب تناوله الروایات بشكل واسع. و الشاهد علیه وجود مصادیق أخرى غیر الضرب، کالتویخ و التشهیر. هذا بالنسبه الی ثبوت التعزیر مالی بكونه حکماً من الأحکام الشرعیه، و یمکن إثباته من باب أنّه من الاحکام الولاییه السلطانیه؛ إذ لا إشکال فی حاجه الدوله الاسلامیه.

من أجل تقویم نظامها و إصلاح أمرها إلی التعزیر، و قد یری الحاکم الشرعی إستصلاحاً للوضع، و دفعاً للفساد فرض التعزیر المالی (صافی، ۱۳۷۴، ص ۹۲)

«الفقه علی المذاهب الاربعه» آمده که برخی از حنفیه، تعزیر مالی را جایز دانسته‌اند به شرط این که پس از توبه، اموال وی را به او مسترد گردانند. (منتظری، ۱۳۷۰، صص ۵۰۸ و ۵۲۵)

طبق استفتائات انجام شده، حضراتی که با این نظر موافقت، حضرت آیت‌الله علوی گرگانی است که جریمه مالی را از باب تعزیر مشکل می‌دانند و همچنین حضرت آیت‌الله العظمی مدنی تبریزی نیز قائل به عدم جوازند.^(۱)

نتیجه

اجرای احکام جریمه مالی در نتیجه عهد شکنی، در حال حاضر در رویه دادگاه‌ها کمرنگ شده یا از میان برداشته شده است حذف ماده ۷۲۹ قانون آیین دادرسی مدنی مصوب ۱۳۱۸ در قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی نیز مؤید همین مطلب است.

شاید یکی از دلایل به کارنگرفتن این رویه در دادگاه‌ها، ابهام در مبنای واقعی جریمه تأخیر حکم است؛ اگر این جریمه،

وسیله اجبار در اجرای حکم است. چرا باید به محکوم‌له داده شود و این چگونه کیفری است که تنها به سود اشخاص ذی نفع برقرار می‌شود و خزانه عمومی از آن بی‌بهره است؟ و اگر ماهیت آن نوعی وسیله جبران خسارت است، چرا بدون ارتباط با ضرر واقعی به عنوان وسیله تهدید کننده به کار می‌رود.

اگر جریمه مالی به سود عموم و به نام جامعه گرفته شود، اثر بیشتری دارد و در امور غیر مالی مانند تمکین و حضانت نیز می‌تواند مورد استفاده قرار گیرد. در این صورت هیچ حکمی بدون ضمانت اجرای اجتماعی نخواهد بود و اینجاست که اجبار مالی از جبران خسارت جدا می‌شود و کاربرد مستقل آن می‌تواند مؤثرتر جلوه کند.

ماده ۷۲۹ قانون آیین دادرسی مدنی از قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی حذف شده است، ولی اثرات مفید اجرای این ماده در انجام تعهدات مالی و غیر مالی این رویه از باب تعزیر در دادگاه‌ها اجرا شود و مخالفتی با شرع ندارد؛ زیرا اغلب فقها در جریمه از باب تعزیر مشکل نمی‌بینند، ولی این که اجبار مالی به نفع شخص

۱. شیخ طوسی در النفی والتغریب می‌فرماید: «إِذَا فَعَلَ إِنْسَانٌ مَا يَسْتَحِقُّ بِهِ التَّعْزِيرُ، مَثَلُ: مَنْ وَجَبَ عَلَيْهِ دَيْنٌ وَعَرَفَ لَهُ مَالٌ يَسْتَرْهُ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ مَالٌ سِوَاهُ، فَإِنَّ السُّلْطَانَ يَجْزِيهِ عَلَى قَضَاءِ الدَّيْنِ. وَأَمَّا التَّعْزِيرُ الْمَالِي، فَقَدْ أَنْكَرَ الْعُلَمَاءُ الْحَلِّي فِي التَّحْرِيرِ، وَالسَّيِّدُ الْكَلْبَايْكَانِي فِي الْمَجْمَعِ، وَ مِنْ أَهْلِ السَّنَةِ ابْنُ قَدَامَةَ فِي الْمَغْنِيِّ، وَ أَجَازَ بَعْضُ الْمَعَاصِرِينَ وَ بَعْضُ الْحَنْفِيَّةِ عَلَى أَنْ يَرُدَّ لَهُ إِذَا تَابَ. هَذَا وَلَمْ يَرِدْ دَلِيلٌ عَلَى الْجَوَازِ، مَعَ مَا فِيهِ مِنَ الْمَخَالَفَةِ لِمُتَسَلِّطِ النَّاسِ عَلَى أَمْوَالِهِمْ وَ لِعَدَمِ حُلِّ مَالٍ الْغَيْرِ إِلَّا بِإِذْنِهِ». (شیخ طوسی، بی‌تا، صص ۲۴ و ۳۲)



۷. شیداییان، مهدی؛ عبدی، صادق، حقوق قراردادها، حقوق مردم، سال ششم، شماره ۲۳، ۱۳۸۵
۸. صفایی، سید حسین، قواعد عمومی قراردادها، تهران، انتشارات سمت، چاپ سوم، ۱۳۸۳
۹. کاتوزیان، ناصر، حقوق مدنی - حقوق خانواده، جلد اول، تهران، نشر میزان، ۱۳۸۶
۱۰. کاتوزیان، ناصر، ضمان قهری و مسؤولیت مدنی، تهران، انتشارات مدرس، ۱۳۷۹

متعهدله باشد و سودی از این طریق عاید او شود و دادگاه هم از این عمل بهره‌ای نداشته باشد، معقول نیست و به نظر می‌رسد اگر این نفع مالی که از اجبار مالی شخص متعهد به دست می‌آید، به خزانه عمومی دولت واریز شود، متعهدله از اجباری که توسط دادگاه انجام می‌شود، منتفع می‌شود و تعهد او به موقع انجام می‌شود. این سود، جریمه تأخیر از اجرای حکمی است که دادگاه‌ها شخص متعهد را مجبور به اجرای حکم کرده‌اند و نفعش به دولت هم می‌رسد.

فهرست منابع

۱. ابن ادریس، ابوجعفر محمد بن منصور، السرائر، قم، مؤسسه النشر الاسلامیه، الطبعة الثانية، ۱۴۱۰هـ.ق
۲. صافی، لطف‌الله، التعزیر الانواعه و الملحقاته، قم، مؤسسه نشر اسلامی وابسته به جامعه مدرسین، چاپ اول، ۱۳۷۴
۳. طوسی، محمد بن الحسن، النفی و التغریب، بیروت، نشر المکتبه المرتضویه، بی تا
۴. منتظری، حسینعلی، مبانی فقهی حکومت اسلامی، مترجم: محمود صلواتی، قم، انتشارات کیهان، چاپ اول، ۱۳۷۰
۵. نجفی، محمدحسن، جواهرالکلام فی شرح شرایع الاسلام، محقق: رضا استادی، بی جا، انتشارات کتابخانه اسلامی، ۱۴۰۴
۶. شهیدی، مهدی، آثار قراردادها و تعهدات، تهران، انتشارات مجد، ۱۳۸۶



حدیث قدسی

شیخ صدوق در کتاب توحید از ابوعبدالله ... از علی بن موسی الرضا از پدرش و پدرانیش از حضرت علی (ع) از رسول خدا (ص) نقل کرده که حضرت فرمود: حضرت موسی در مناجات خود به خداوند گفت: خداوندا، آیا از من دوری تا تو را با آواز بلند صدا کنم و یا این که نزدیک هستی که با صدای آهسته با تو مناجات کنم؟ خداوند به وی فرمود: من همنشین کسی هستم که مرا یاد کند. موسی عرض کرد: خداوندا، من باید در حال مخصوص تو را یاد کنم؟ خداوند فرمود: ای موسی، در همه حال می توانی مرا یاد کنی.

کلیات حدیث قدسی نوشته حسن حر عاملی





آثار و اهداف تعلیق اجرای مجازات

محمدحسین بیکی

کارشناس ارشد حقوق جزا و جرم‌شناسی

مقدمه

تعلیق مجازات، یک راهکار ارفاقی است که دادگاه با رعایت شرایطی به مجرم اعطا می‌کند. در قانون مجازات اسلامی، تعریفی از تعلیق مجازات نشده است، به طور کلی تعلیق مجازات، از روش‌های قانونی تعدیل مجازات است که به موجب آن دادگاه می‌تواند با رعایت شرایطی اجرای مجازاتی را که در دادنامه قید نموده است، برای مدت معینی با هدف اصلاح و تربیت مجرم به تأخیر اندازد. با این روش به مجرم فرصتی برای خودداری از ارتکاب جرم و آماده شدن برای بازگشت به زندگی در جامعه داده می‌شود. این تاسیس حقوقی از زمان تدوین قانون مجازات عمومی مصوب ۱۳۰۴ در حقوق جزایی ایران راه یافته و بعد از انقلاب اسلامی نیز مقنن آن را در قانون مجازات اسلامی ذکر نموده است.

کلید واژه‌ها: تعلیق، آزادی مشروط، مجازات، محکومیت

موثر کیفی

درآمد

با تحولات چند قرن اخیر در جوامع پیشرفته، مبانی حقوق از نظر اهمیتی که جامعه برای اجرای مجازات ملحوظ می‌داشت، دستخوش تغییر شده و اساس اعمال مجازات در قرن حاضر، با آنچه در قرون گذشته به آن نگریسته می‌شد، تفاوت کلی یافته است. مباحث جامع این بحث در علم مکتب شناسی عنوان شده است. امروزه مجرم را بیشتر یک بیمار اجتماعی می‌پندارند تا یک عنصر فاسد و ضد اجتماعی. بر اساس این تفکر، اعتقادی که در قرون گذشته نسبت به اجرای عدالت در اعمال مجازات وجود داشت، از بین رفته و کمتر کسی است که بزهکار را صد در صد مسؤول اعمال و رفتار ضد اجتماعی خود بداند و او را در ارتکاب جرم از تاثیر و نفوذ محیط به طور کلی مستثنی کند.

با توسعه و نفوذ این تفکر و با شناخت بهتر بزهکار و بزهکاری، بر اساس مبانی نوین حقوق کیفری و جرم شناسی، فلسفه مجازات نیز به طور تغییر نمود و امروزه آن را بیشتر عاملی برای اعاده نظم جامعه و اصلاح و درمان بزهکار می‌دانند، تا تظاهری از انتقام، ارباب یا اجرای عدالت.

با تغییر فایده مجازات، هدف از مجازات نیز لاجرم تغییر می‌یابد و برای هدف جدید، مجازات‌های جدید یا طرق جدید پیش‌بینی

می‌شود. در مسیر این تفکر و تحول، عده‌ای از علمای حقوق کیفری و جامعه شناسان به این فکر افتاده‌اند که شاید بهتر باشد در پاره‌ای از موارد، اجرای مجازات به طور موقت معلق بماند و مجازات اجرا نشود، مگر آن که محکوم‌علیه خود را با شرایطی که قانونگذار و دادگاه برای استفاده او از تعلیق مقرر داشته است، منطبق نسازد و در جهت خلاف آنچه برای او مقرر شده است، گام بردارد.

۱. ویژگی‌های تعلیق مجازات

۱- تعلیق مجازات حقی برای مجرم محسوب نمی‌شود، بلکه ابزاری برای ارفاق و کمک است که به دادگاه واگذار شده است تا با اجرای آن، مجرم قابلیت بازگشت به زندگی اجتماعی را بدون تحمیل مجازات احراز نماید.

۲- تعلیق مجازات، یک اغماض موقت است و بستگی به وفاداری و اطاعت مجرم از اجرای دستورات دادگاه در مهلت مقرر در حکم دارد.

۳- تعلیق مجازات، زمینه فردی کردن مجازات با شخصیت مجرم را فراهم می‌نماید و رابطه مستقیمی با نوع جرم و نوع مجازات مقرر در قانون مجازات اسلامی دارد. به عبارت دیگر، دادگاه نمی‌تواند همه مجازات‌ها را معلق کند.



شدیدتر نباشد، دادگاه می‌تواند با احراز شرایط عینی، اجرای مجازات را برای مدت دو تا پنج سال در ضمن حکم محکومیت، معلق کند. در ماده ۱۷ این قانون آمده بود: «وزارت دادگستری مکلف است ظرف پنج سال پس از تصویب این قانون، وسایل اعمال نظارت بر عملکرد مجرمانی را که ضمن تعلیق اجرای مجازات، دستوراتی برای آنها صادر شده، فراهم کند.» برای تحقق این منظور، تصویب آیین‌نامه خاصی پیش‌بینی شده بود. تصویب این آیین‌نامه سال‌ها به تعویق افتاد تا این که بعد از پیروزی انقلاب اسلامی و تصویب آیین‌نامه امور زندان‌ها در جلسه شماره ۲۷۳ مورخ ۱۳۶۱/۲/۱۷ شورای عالی قضایی وقت به تصویب رسید.

در جریان تصویب قانون آزمایشی مجازات اسلامی در سال ۱۳۶۱ توسط کمیسیون قضایی مجلس شورای اسلامی، تعلیق اجرای مجازات از صورت قانون خاص

انواع محکومیت‌های تعزیری و بازدارنده، بدون توجه به میزان آن، قابل تعلیق خواهد بود مگر این‌که از جمله محکومیت‌هایی باشد که قانونگذار تعلیق آن را به لحاظ حیثیت عمومی و مخاطرات ناشی از جرم ممنوع نموده است.

۴- معافیت قطعی مجرم برای عدم اجرای مجازات تعلیق شده، منوط به حسن رفتار محکوم مطابق دستور دادگاه در طول مدت تعلیق می‌باشد.

۵- در قانون مجازات اسلامی، تنها آن دسته از مجرمینی استحقاق این ارفاق را پیدا می‌کنند که برای نخستین بار مرتکب جرم قابل تعزیر شده باشند.

۶- در صورتی که مجرم در خلال مهلت قانونی تعلیق، مجدداً مرتکب جرم گردد، حکم تعلیق او فسخ خواهد شد.

۲. تحولات تقنینی تعلیق

در ایران قاعده تعلیق مجازات برای نخستین بار در قانون مجازات عمومی مصوب ۱۳۰۴ در مواد ۴۷ تا ۵۰ در خصوص مرتکبان جرایم جنبه‌ای پذیرفته شد.

متعاقب آن در سال ۱۳۰۷ مقررات تعلیق اجرای مجازات مورد اصلاح قرار گرفت. در این قانون موارد مشمول تعلیق، محدود شد. سرانجام در سال ۱۳۴۶ مقرر خاصی تحت عنوان «قانون تعلیق اجرای مجازات» مشتمل بر هجده ماده به تصویب رسید. به موجب ماده ۱ این قانون، برای محکومیت‌های حبس تادیبی یا جزای نقدی یا هر دو مجازات که ناشی از ارتکاب جنبه یا جنایتی باشد، چنان‌چه مجازات قانونی آن از حبس مجرد

خارج شد و در قالب ماده ۴۰ قانون مجازات اسلامی سال ۱۳۶۱، پیش‌بینی گردید. سرانجام با تصویب قانون مجازات اسلامی سال ۱۳۷۰، مقررات ماده ۴۰ نسخ شد و مقررات تعلیق اجرای مجازات در حال حاضر ضمن مواد ۲۵ تا ۳۷ این قانون با رعایت شرایط خاصی پیش‌بینی شده است. قانون اصلاح پاره‌ای از قوانین دادگستری مصوب ۱۳۵۶ نیز در ماده ۲۲، تعلیق تعقیب کیفری در مرحله تحقیقات مقدماتی در دادسرا را بدین شرح مورد توجه قرار داده است: «در کلیه اتهامات از درجه جنحه، به استثنای جنحه‌های باب دوم قانون مجازات عمومی، هرگاه متهم به ارتکاب جرم اقرار نماید، دادستان رأساً می‌تواند تا اولین جلسه دادرسی، با احراز شرایط معین در قانون، تعقیب کیفری او را با رعایت تبصره‌های ۱ و ۲ ماده ۴۰ مکرر قانون تسریع دادرسی و اصلاح قسمتی از قوانین آیین دادرسی کیفری و کیفر عمومی، معلق نماید.»

علاوه بر آن در سیستم کیفری فعلی، اعطای تعلیق به مجرم، رابطه مستقیمی با نوع جرم و مجازات تعیین شده توسط دادگاه دارد. این ارفاق قانونی تنها شامل مجرمی خواهد شد که برای نخستین بار مرتکب جرمی شده و دادگاه او را محکوم به مجازات تعزیری یا بازدارنده کرده باشد. اعم از این که حکم صادره، ناشی از ارتکاب جرایم قابل

تعزیر یا بازدارنده باشد و یا این که حکم به محکومیت تعزیری یا بازدارنده، برای ارتکاب جرایمی باشد که مجازات آنها، قصاص عضو یا حد تعیین شده است، اما با در نظر گرفتن شرایط مندرج در مواد قانونی، محکومیت مجرم را به شلاق تعزیری تا هفتاد و چهار ضربه با نظر حاکم موکول کرده است. مانند مقرر ماده ۲۹۱ قانون مجازات اسلامی در باب قصاص عضو، یا ماده ۶۸ همین قانون در باب زنا.

از طرف دیگر، انواع محکومیت‌های تعزیری و بازدارنده، اعم از حبس، جزای نقدی یا شلاق، چنانچه به عنوان مجازات اصلی برای مجرم تعیین شود، بدون توجه به میزان آن، قابل تعلیق خواهد بود مگر این که از جمله محکومیت‌هایی باشد که قانونگذار تعلیق آن را به لحاظ حیثیت عمومی و مخاطرات ناشی از جرم ممنوع نموده است.

در حال حاضر محکومیت به حبس توأم با جزای نقدی و نیز اقدامات تامینی قابل تعلیق نیست. نظر به این که در اقدامات تامینی، مانند حکم به اعزام فرد معتاد به مواد مخدر به محل ترک اعتیاد و بازپروری و یا اقدامات تربیتی در مورد صغار و نظایر اینها، فوریت شرط است و به تأخیر انداختن آنها به مصلحت مجرم و جامعه نیست، لذا نمی‌توان اجرای آن را معلق کرد.



۳. فلسفه تعلیق اجرای مجازات

حقوق دانان و جرم شناسان را عقیده بر این است که با قبول فلسفه جدید اجرای مجازات که همان تأمین نظم عمومی و اصلاح مجرم از راه ارباب، تربیت و آموزش است، در پاره‌ای موارد، اجرای مجازات و تحمیل مشقت بدنی یا زیان مالی به مجرم، با فلسفه جدید مجازات سازگار نیست و گاه مغایر آن فلسفه به نظر می‌رسد، لذا بهتر است راهی انتخاب شود که هدف‌های جدید مجازات را تأمین نماید. این راه، همان تعلیق اجرای مجازات درباره مجرمانی است که به علت نداشتن سوء پیشینه کیفری یا زوال آثار آن، از مجرمین خطرناک و به عادت محسوب نمی‌شوند و سوابق خوب زندگی آنها، معرف شخصیت قابل اصلاح آنان می‌باشد. از این رو، سیاست کیفری جدید مصلحت نمی‌داند که این افراد به زندان بروند. با این کار، مجرم را از فراگیری رفتارهای مجرمانه در شرایط نامساعد زندان، بر اثر تماس با مجرمین سابقه‌دار دور می‌کنیم و این امر در تهذیب اخلاق و تربیت و وضعیت روحی و روانی مجرم موثر است.

فایده دیگر تعلیق مجازات، دور نگه‌داشتن مجرم از ارتکاب جرم جدید است. شرط اصلی استفاده از مقررات تعلیق، عدم ارتکاب جرم جدید در مدت تعلیق به وسیله کسی است که

اجرای مجازات جرم اولیه او به حال تعلیق در آمده است.

دادگاه هنگام صدور حکم تعلیق، آثار عدم تبعیت از دستورهای دادگاه را به محکوم‌علیه اعلام می‌کند و همچنین به او تفهیم می‌نماید که اگر در مدت تعلیق مرتکب جنایت یا جنحه‌ای با محکومیت موثر شود، علاوه بر مجازات جرم اخیر، مجازات معلق نیز درباره او اجرا خواهد شد.

یکی دیگر از هدف‌های تعلیق اجرای مجازات، ابراز عطوفت و ارفاق به مجرم از طریق تهدید به اجرای مجازات در آینده است. این امر گاه بیش از اجرای مجازات در رفتار مجرم در مدت تعلیق موثر است. دادن فرصت مناسبی به مجرم موجب می‌شود او با اتخاذ رفتار مناسب، آمادگی خود را برای بازگشت به زندگی عادی در جامعه به اثبات رساند و از مزایای معافیت از مجازات بهره‌مند شود.

صرفه‌جویی در هزینه‌های زندان و استفاده جامعه از کار و فعالیت مجرمین، از فواید دیگر تعلیق است. تعلیق اجرای مجازات مشروط به این است که مجرم در ایام تعلیق، مرتکب جرم دیگری نشود تا از اجرای مجازات معاف گردد. این امر نه تنها باعث کاهش هزینه‌های نگهداری زندانی می‌شود و چون مجرم در زمان استفاده از تعلیق، پیشه و شغل خود را از

دست نداده و به کار و فعالیت اجتماعی خود ادامه می‌دهد، او و جامعه، از عملکرد اقتصادی و عملی وی بهره‌مند می‌شوند.

اعطای تعلیق، فرصت مناسبی در اختیار محکوم قرار می‌دهد تا قابلیت خود برای اطاعت از قواعد و مقررات اجتماعی را به اثبات برساند و این امر متضمن فواید فردی و اجتماعی است. در این مدت، مجرم با بهره‌مند شدن از آزادی در خارج از زندان، می‌تواند از نیروی کار و خلاقیت خود استفاده نماید. علاوه بر آن، این ارفاق قانونی باعث جلوگیری از تاثیر سوء معاشرت و مصاحبت فرد با مجرمان سابقه‌دار در زندان خواهد شد و از تکرار جرم در آینده جلوگیری می‌کند و نیز موجب صرفه‌جویی در هزینه‌ها و مخارج نگهداری این قبیل مجرمین در زندان خواهد شد.

۳. ماهیت حقوقی تعلیق اجرای مجازات
اینک که دانستیم تعلیق مانع از اجرای

به عقیده بعضی حقوق‌دانان، تعلیق، یک برائت مشروط از جرم انتسابی است که بلافاصله پس از ارتکاب جرم واقع می‌شود. این عقیده صحیح نیست؛ چه اولاً، برائت قابل برگشت نیست، ثانیاً، برائت از جرم، موجب زوال کلیه آثار اتهام می‌شود، ثالثاً، صدور قرار تعلیق اجرای مجازات، فرع بر صدور حکم محکومیت است.

حکم مجازات می‌شود، به ماهیت این تاسیس حقوقی می‌پردازیم و خاصیت تعلیق را از جنبه حقوقی مورد مطالعه قرار دهیم. در این باره سه نظریه مورد توجه قرار گرفته است:

به عقیده بعضی حقوق‌دانان، تعلیق یک برائت مشروط از جرم انتسابی است که بلافاصله پس از ارتکاب جرم واقع می‌شود. این عقیده صحیح نیست؛ چه اولاً، برائت قابل برگشت نیست و حال آن‌که تعلیق قابل برگشت است و کسی که اجرای مجازاتش معلق گردیده، در مدت مقرر، از دو تا پنج سال، همیشه می‌تواند وضعی پیش آورد که حکم تعلیق صادره لغو گردیده و مجازات معلق درباره او اجرا شود. ثانیاً، برائت از جرم، موجب زوال کلیه آثار اتهام می‌شود، حال آن‌که تعلیق اجرای مجازات، تاثیری در حقوق مدعیان خصوصی ندارد و حکم پرداخت خسارت درباره متضرر از جرم صادر و به موقع اجرا گذاشته می‌شود. ثالثاً، صدور قرار تعلیق اجرای مجازات، فرع بر صدور حکم محکومیت است و شخص منتفع از تعلیق، بایستی طبق حکم به مجازات محکوم گردد و سپس اجرای مجازات مورد حکم درباره او معلق شود.

به عقیده بعضی حقوق‌دانان، تعلیق اقدامی نظیر گذشت یا عفو عمومی است. این نظریه نیز چندان قابل توجیه نیست؛ زیرا در جرایمی



که با گذشت مدعی خصوصی، اجرای حکم موقوف می‌شود، زوال آثار محکومیت از نظر اجرای حکم قطعی است و گذشت مدعی خصوصی قابل برگشت نیست. (ماده ۴۷ قانون مجازات اسلامی) زوال آثار حکم تعلیق و اجرای مجازات درباره محکوم‌علیه در مدت تعلیق همیشه ممکن خواهد بود.

۴. تعلیق و آزادی مشروط

بعضی دیگر از مولفین حقوقی را عقیده بر آن است که تعلیق، نوعی آزادی مشروط است، ولی این عقیده صحیح به نظر نمی‌رسد؛ چه در آزادی مشروط، محکوم بایستی قسمتی از محکومیت به حبس را تحمل کرده باشد تا با رعایت شرایطی از گذراندن بقیه مدت محکومیت در زندان معاف گردد. حال آن‌که در تعلیق، اجرای مجازات از ابتدا معلق می‌شود. فلسفه و هدف این دو تاسیس حقوقی نیز با هم فرق دارد؛ تعلیق در مجازات‌های تعزیری مختلف قابل اعمال است، مگر در جایی که در

این صورت جزای نقدی با سایر مجازات‌های تعزیری همراه باشد، که جزای نقدی قابل تعلیق نیست (ماده ۲۶ قانون مجازات اسلامی)،^(۱) حال آن‌که آزادی مشروط تنها در مجازات سالب آزادی یا محدود کننده آن که حبس و تبعید است؛ قابل اعمال می‌باشد. از دیگر سو با توجه به ماده ۲۵ قانون مجازات اسلامی، تعلیق تنها در موارد خاص مندرج در این ماده قابل اعمال است. طبق این ماده مدت تعلیق دو تا پنج سال است، در حالی که مطابق ماده ۳۸ این قانون: هر کس برای بار اول به علت ارتکاب جرمی به مجازات حبس محکوم شده باشد و نصف مجازات را گذرانده باشد، دادگاه صادر کننده دادرسی محکومیت قطعی می‌تواند در صورت وجود شرایط زیر حکم به آزادی مشروط صادر نماید:

- ۱- هرگاه در مدت اجرای مجازات مستمراً حسن اخلاق نشان داده باشد؛
- ۲- هرگاه از اوضاع و احوال محکوم پیش‌بینی شود که پس از آزادی دیگر مرتکب

۱. «در کلیه محکومیت‌های تعزیری و بازدارنده، حاکم می‌تواند اجرای تمام یا قسمتی از مجازات را با رعایت شرایط زیر از دو تا پنج سال معلق نماید.

الف) محکوم‌علیه سابقه محکومیت قطعی به مجازات‌های زیر نداشته باشد:

(۱) محکومیت قطعی به حد؛

(۲) محکومیت قطعی به قطع یا نقص عضو؛

(۳) محکومیت قطعی به مجازات حبس به بیش از یک‌سال درجرائم عمدی؛

(۴) محکومیت قطعی به جزای نقدی به مبلغ بیش از دو میلیون ریال؛

(۵) سابقه محکومیت قطعی دو بار یا بیشتر به علت جرم‌های عمدی با هر میزان مجازات؛

ب) دادگاه با ملاحظه وضع اجتماعی و سوابق زندگی محکوم‌علیه و اوضاع و احوالی که موجب ارتکاب جرم گردیده است، اجرای تمام یا قسمتی از مجازات را مناسب نداند.

- تبصره: در محکومیت‌های غیر تعزیری و بازدارنده، تعلیق جایز نیست، مگر در مواردی که شرعاً و قانوناً تعیین شده باشد.»

جرمی نخواهد شد؛

۳- هرگاه تا آنجا که استطاعت دارد ضرر و زبانی که مورد حکم دادگاه یا مورد موافقت مدعی خصوصی واقع شده، را بپردازد یا قرار پرداخت آن را بدهد و در مجازات حبس توام با جزای نقدی، مبلغ مزبور را بپردازد یا با موافقت رییس حوزه قضایی، ترتیبی برای پرداخت داده شده باشد.

تبصره ۱: مراتب مذکور در بندهای ۱ و ۲ باید مورد تایید رییس زندان محل گذران محکومیت و قاضی ناظر زندان یا رییس حوزه قضایی محل قرار گیرد و مراتب مذکور در بند ۳ باید به تایید قاضی مجری حکم برسد.

تبصره ۲: در صورت انحلال دادگاه صادر کننده حکم، صدور حکم آزادی مشروط از اختیارات دادگاه جانشین است.

تبصره ۳: دادگاه ترتیبات و شرایطی را که فرد محکوم باید در مدت آزادی مشروط رعایت کند، از قبیل سکونت در محل معین یا خودداری از سکونت در محل معین یا خودداری از اشتغال به شغل خاص یا معرفی نوبه‌ای خود به مراکز تعیین شده و امثال آن، در متن حکم قید می‌کند که در صورت تخلف وی از شرایط مذکور، یا ارتکاب جرم مجدد، بقیه محکومیت وی، به حکم دادگاه صادر کننده حکم به مرحله اجرا در می‌آید. مدت آزادی مشروط یک تا پنج سال است.

از دیگر سو، در تعلیق، اگر شخص مرتکب عملی خلاف دستور دادگاه شود، برای بار اول یک تا دو سال به مدت تعلیق اضافه می‌شود و در صورت تکرار، تعلیق لغو می‌شود و مجازات به موقع اجرا گذارده می‌شود. در حالی که در آزادی مشروط اگر شخص یک‌بار هم مرتکب جرمی، اعم از عمدی یا غیر عمد شود، آزادی مشروط لغو و مجازات هر دو جرم با توجه به قواعد تکرار جرم اعمال می‌گردد. (مستفاد از تبصره ۳ ماده ۴۸)

تفاوت دیگر در این است که آزادی مشروط پس از اجرای مجازات و تحمل نیمی از مدت حبس اعمال می‌شود، اما در تعلیق اجرای مجازات، به طور کلی اجرای مجازات معلق می‌گردد و شخص قسمتی از مجازات را تحمل نمی‌کند.

۵. آثار تعلیق

آثار تعلیق را در دو بخش و از دو نقطه نظر مورد مطالعه قرار می‌دهیم.

۱-۵. آثار تعلیق نسبت به محکوم علیه

۱- عدم اجرای مجازات: مهم‌ترین اثر صدور قرار تعلیق اجرای مجازات، جلوگیری از اجرای حکم محکومیت به مجازات است. بنابراین مهم‌ترین اثر قرار تعلیق اجرای مجازات، ناظر به محکوم علیه است.



اثر و از سجل کیفری او محو می‌شود. این امر در پیشگیری از تکرار جرم بسیار موثر است. مقنن دادگاه را مخیر نموده است در صورتی که رعایت هر یک از دستورهای مذکور را از طرف محکوم علیه لازم تشخیص دهد، او را مکلف به اجرای آنها نماید و محکوم علیه مکلف به اجرای آن دستورها است.

این تکلیف وقتی برای محکوم علیه ایجاد می‌شود که بخواهد از معافیت موضوع حکم تعلیق استفاده نماید و اگر محکوم علیه، تحمل مجازات مورد حکم محکومیت را به قبول و اجرای دستورهای دادگاه ترجیح دهد، موضوع تکلیف محکوم علیه به تبعیت از دستورهای دادگاه و تعهد رعایت آنها منتفی خواهد بود. ضمانت اجرای عدم اجرای دستورات دادگاه، در بار اول یک تا دو سال افزایش مدت تعلیق و در بار دوم لغو تعلیق است.

مراد قانونگذار از استعمال کلمه «هرگاه» در صدر ماده ۳۴ این نبوده است که بتوان حکم به تعلیق مجازات را پس از گذشت مدت تعلیق یا پس از انقضای مدت مجازات، نقض کرد و مجازات بخشیده شده‌ای را به موقع اجرا گذارد.

۲- زوال پیشینه کیفری: طبق ماده ۳۲ قانون مجازات اسلامی، هرگاه محکوم علیه از تاریخ صدور قرار تعلیق اجرای مجازات، در مدتی که از طرف دادگاه مقرر شده، مرتکب جرایم مستوجب محکومیت مذکور در ماده ۲۵ نشود، محکومیت تعلیقی بی اثر محسوب و از سجل کیفری او محو می‌شود.»

برای کلیه محکومین به مجازات‌های معلق باید بلافاصله پس از قطعیت حکم از طرف دادسرای مربوط، برگ سجل کیفری تنظیم و به مرجع صلاحیت‌دار ارسال شود و در هر مورد که در مدت تعلیق، تغییری داده شود، یا حکم تعلیق مجازات الغاء گردد، باید مراتب فوراً برای ثبت در سجل کیفری محکوم علیه به مراجع صلاحیت‌دار مربوط اعلام شود.

طبق تبصره، در مواردی که به موجب قوانین استخدامی، حکمی موجب انفصال است، شامل احکام تعلیقی نخواهد بود، مگر آن که در قوانین یا حکم دادگاه قید شده باشد. پس از طی مدت دو تا پنج سال و با شرایط مقرر در ماده ۲۵ قانون مجازات اسلامی که مقرر می‌دارد چنانچه محکوم علیه از تاریخ صدور حکم تعلیق اجرای مجازات، در مدتی که از طرف دادگاه مقرر شده، از دستورات دادگاه سرپیچی نکند، محکومیت تعلیقی بی

۲-۵. آثار تعلیق نسبت به مراجع دادگستری

۱- آزاد کردن محکوم علیه از زندان: صدور حکم تعلیق به دستور دادگاه، اداره زندان را مکلف می‌نماید طبق مقررات و تعلیم دادگاه نسبت به ترخیص مجرم از زندان اقدام کند و از این جهت قرار تعلیق اجرای مجازات، برای مراجع دادگستری هم تکلیف ایجاد می‌نماید.

۲- پاک شدن سجل کیفری: از ماده ۳۲ قانون مجازات اسلامی استفاده می‌شود که خودداری محکوم علیه از اقدام به ارتکاب جرایم مندرج در ماده ۲۵ همان قانون در مدت تعلیق، موجب می‌شود که محکومیت تعلیقی بی اثر گردیده و از سجل کیفری فرد محو گردد.

محو نمودن آثار محکومیت از سجل کیفری، مستلزم اقداماتی از طرف مراجع ذی ربط است. برای کلیه محکومین به مجازات‌های معلق، باید بلافاصله پس از قطعیت حکم، از طرف دادسرای مربوط، برگ سجل کیفری تنظیم و به مراجع صلاحیت‌دار ارسال شود و در هر مورد که در مدت تعلیق تغییری داده شود، یا حکم تعلیق مجازات لغو گردد، باید مراتب برای ثبت در سجل کیفری محکوم علیه به مراجع صلاحیت‌دار اعلام شود.

۳- لغو حکم تعلیق: حکم تعلیق اجرای مجازات ممکن است در موارد خاصی لغو

شده و مجازات معلق در حق محکوم علیه اجرا شود. در این صورت دادگاه صادر کننده حکم تعلیق، موظف است حسب درخواست دادستان، نسبت به لغو حکم اقدام نماید تا مجازات مورد حکم معلق عیناً نسبت به مجرم به مورد اجرا گذارده شود

۶. حالات لغو حکم تعلیق

۱-۶. لغو حکم تعلیق به علت ارتکاب جرم

جدید

مطابق ماده ۳۳ قانون مجازات اسلامی: «اگر کسی که اجرای حکم مجازات او معلق شده، در مدتی که از طرف دادگاه مقرر شده، مرتکب جرم جدیدی که مستوجب محکومیت مذکور در ماده ۲۵ است، بشود، به محض قطعی شدن، دادگاهی که حکم تعلیق مجازات سابق را صادر کرده است، یا دادگاه جانشین باید الغاء آن را اعلام دارد تا حکم معلق نیز درباره محکوم علیه اجراء گردد.» بنابراین قانونگذار، محکوم علیه منتفع از حکم تعلیق را در مقابل یک دو راهی قرار داده است که یا در مدت تعلیق از ارتکاب جرم جدید مندرج در ماده ۲۵ خودداری کند و در نتیجه از مزایای تعلیق که همان عدم اجرای حکم مجازات و محو شدن پیشینه کیفری است، استفاده کند، یا با قبول ریسک لغو حکم تعلیق و تحمل مجازات معلق، به ارتکاب جرم



دیگری مبادرت ورزد. این تهدید قانونگذار در قالب موارد موثر واقع گردیده و محکوم علیه سعی خواهد کرد موجبات فسخ حکم معلق را برای دادگاه فراهم نکند.

۲-۶. کشف سابقه محکومیت موثر کیفری

صدور قرار تعلیق اجرای مجازات، مقید به شرایطی است که یکی از این شرایط، فقدان سابقه محکومیت کیفری به جرایم مندرج در ماده ۲۵ قانون مجازات اسلامی است این حکم در ماده ۳۴ بیان شده است: «هرگاه بعد از صدور قرار تعلیق معلوم شود که محکوم علیه دارای سابقه محکومیت به جرایم مستوجب محکومیت مذکور در ماده ۲۵ بوده و دادگاه بدون توجه به آن اجرای مجازات را معلق کرده است، دادستان به استناد سابقه محکومیت، از دادگاه تقاضای لغو تعلیق مجازات را خواهد نمود و دادگاه پس از احراز وجود سابقه، قرار تعلیق را الغاء خواهد کرد.» بنابراین چنانچه حکم تعلیق اجرای مجازات، به علت عدم اطلاع مراجع رسیدگی کننده از سابقه محکومیت موثر کیفری محکوم علیه صادر شده باشد و سپس معلوم شود که محکوم علیه دارای سابقه کیفری بوده است، دادگاه مکلف است پس از احراز وجود سابقه، حکم معلق را فسخ نماید،

تا حکم تعلیق درباره او اجرا شود.

قید زمانی «هر گاه» مذکور در صدر ماده، از نظر لغوی ناظر به آینده و آن هم آینده‌ای نامحدود است. شاید این تصور ایجاد شود که ممکن است حکم محدودیت معلق محکوم علیه که به علت عدم اطلاع مراجع صالح از پیشینه موثر کیفری صادر گردیده است، پس از آگاهی مراجع مزبور از این پیشینه، در هر زمان و پس از هر مدتی، فسخ شود و مجازات معلق به موقع اجرا گذارده شود، ولی با رعایت منطق عملی و اصول و ضوابط اعمال عدالت و توجه به اعتبار و حاکمیت امر مختوم، چنین توجیهی صحیح به نظر نمی‌رسد و باید قبول کرد که مراد قانونگذار از استعمال کلمه «هرگاه» در صدر ماده ۳۴ این نبوده است که بتوان حکم به تعلیق مجازات را پس از گذشت مدت تعلیق یا پس از انقضای مدت مجازات نقض کرد و مجازات بخشیده شده‌ای را به موقع اجرا گذارد. مهلتی را که قانونگذار در این ماده برای لغو حکم تعلیق در نتیجه کشف پیشینه کیفری موثر در نظر گرفته است، همان مدتی است که دادگاه صادر کننده حکم معلق برای محکوم علیه پیش‌بینی کرده و در حکم معلق ذکر نموده است.

۳-۶. افزایش مدت تعلیق

به موجب ماده ۱۳ قانون تعلیق، چنانچه مجرمی که اجرای مجازات او معلق گردیده، در مدت تعلیق بیش از یک بار بدون عذر موجه از دستور یا دستورات دادگاه تخطی نماید، به پیشنهاد دادستان و پس از ثبوت امر در دادگاه، حکم تعلیق مجازات درباره او لغو و مجازات مقرر در حکم به اجرا گذارده خواهد شد. قانونگذار یکبار تخلف محکوم علیه بدون عذر موجه، را بدون مجازات نگذاشته و در ماده ۱۳ مقرر داشته است که در چنین صورتی باز هم حسب درخواست دادستان و پس از ثبوت امر در دادگاه، به مدت تعلیق مجازات از یک تا دو سال افزوده می شود.

۴-۶. عدم اجرای دستورات دادگاه

تبصره ماده ۲۹ قانون مجازات اسلامی مقرر می دارد: «دادگاه با توجه به اوضاع و احوال محکوم علیه و محتویات پرونده،

از جمله لازم است در جرایم خرد، تعلیق اجرای مجازات اجباری شود و از حالت اختیاری خارج گردد، یا دایره شمول این قاعده گسترش یافته تا جرایم بیشتری را در بر گیرد. همچنین مناسب است با افزایش و دستورات مندرج در ماده ۲۹ در اجرای تعلیق مراقبتی دست دادگاه ها را در اعمال بهتر این نهاد باز گذارد.

می تواند اجرای دستور یا دستورهای ذیل را در مدت تعلیق از محکوم علیه بخواهد و محکوم علیه مکلف به اجرای دستور دادگاه می باشد.»

- ۱- مراجعه به بیمارستان یا درمانگاه برای درمان بیماری یا اعتیاد خود؛
- ۲- خودداری از اشتغال به کار یا حرفه معین؛
- ۳- اشتغال به تحصیل در یک موسسه فرهنگی؛

- ۴- خودداری از تجاهر به ارتکاب محرمات و ترک واجبات یا معاشرت با اشخاصی که دادگاه معاشرت با آنها را برای محکوم علیه مضر تشخیص می دهد؛

- ۵- خودداری از رفت و آمد به محل های معین؛

- ۶- معرفی خود در مدت های معین به شخص یا مقامی که دادستان تعیین می کند.» طبق تبصره این ماده، اگر مجرمی که مجازات او معلق شده است، در مدت تعلیق بدون عذر موجه از دستور دادگاه موضوع این ماده تبعیت ننماید، حسب درخواست دادستان پس از ثبوت مورد در دادگاه صادر کننده حکم تعلیق، برای بار اول به مدت تعلیق مجازات او یک سال تا دو سال افزوده می شود و برای بار دوم، حکم تعلیق لغو و مجازات معلق به موقع اجراء گذاشته خواهد شد.



برای آن جرایم در دادگاه‌های کیفری دیگری محاکمه و با حکم قطعی محکوم شده باشد، در ماده ۳۶ قانون مجازات اسلامی، دادستان مجری حکم موظف شده است، فسخ حکم معلق را از دادگاه صادر کننده حکم بخواهد تا طبق قوانین مربوط درباره اجرای مجازات نسبت به محکوم علیه اقدام شود.

۷. تفهیم آثار عدم تبعیت از دستورات

به محکوم علیه

به منظور حسن اجرای مقررات قانون تعلیق و به لحاظ رعایت حقوق و منافع محکوم علیه، در ماده ۳۵ قانون مجازات اسلامی چنین مقرر گردیده است: «دادگاه هنگام صدور قرار تعلیق، آثار عدم تبعیت از دستورهای صادره را صریحاً قید و اعلام می‌کند که اگر در مدت تعلیق، مرتکب یکی از جرایم مستوجب محکومیت مذکور در ماده ۲۵ شود، علاوه بر مجازات جرم اخیر، مجازات معلق نیز درباره او اجراء خواهد شد.»

این ماده دادگاه رسیدگی کننده را مکلف نموده است که به هنگام صدور حکم تعلیق، آثار عدم تبعیت از دستورات دادگاه را به محکوم علیه اعلام و به او تفهیم نماید. یعنی ضمانت اجرای این تخلف و عواقب سوء آن را بیان کند.

ذکر کلمه «تفهیم» در این ماده، ناشی از

ملاحظه می‌شود یکی دیگر از موارد لغو حکم تعلیق و اجرای مجازات معلق، سرپیچی بدون عذر موجه در مدت تعلیق از دستوراتی است که دادگاه صادر کننده حکم به محکوم علیه داده است. برای تحقق چنین وضعی لازم است که اولاً، محکوم علیه لاقلاً دو بار از دستورات دادگاه سرپیچی نماید؛ ثانیاً، موارد و حدوث این تخلف از طرف دادگاه صادر کننده حکم احراز گردیده و به اثبات رسیده باشد.

۵-۶. ارتکاب جرایم عمدی متعدد

قانونگذار برای لغو حکم تعلیق، در ماده ۳۶ قانون مجازات اسلامی فرض دیگری را نیز پیش‌بینی کرده است. مقررات مربوط به تعلیق مجازات درباره کسانی که به جرایم عمدی متعدد محکوم می‌شوند قابل اجراء نیست و همچنین اگر درباره یک نفر احکام قطعی متعددی در مورد جرایم عمدی صادر شده باشد که در بین آنها محکومیت معلق نیز وجود داشته باشد، دادستان مجری حکم موظف است فسخ قرار یا قرارهای تعلیق را از دادگاه صادر کننده بخواهد، دادگاه نیز نسبت به فسخ قرار اقدام خواهد کرد.

چنانچه حکم تعلیق اجرای مجازات از روی اشتباه برای مجرمی صادر شود که مرتکب جرایم عمدی دیگری نیز گردیده و

این نگرانی است که مبدا دادگاه به ذکر موارد عدم رعایت دستورات از طرف محکوم علیه اکتفا نموده و وظیفه خود را انجام شده تلقی نماید، و در مواردی که محکوم علیه به زبان رسمی کشور آشنایی ندارد و به یکی از زبان های محلی تکلم می کند یا آن را به خوبی نمی داند و فهم حکم برای او دشوار است و یا کر و لال است، چنین اقدامی به تنهایی کافی نیست و لازم است دادگاه اهتمام کامل مبذول دارد تا به هر طریق، آثار عدم تبعیت از دستورات دادگاه را به محکوم علیه تفهیم نماید.

حکم این ماده از قوانین آمره است و عدم رعایت آن موجب نقض دادنامه در دیوان عالی کشور خواهد شد.

نتیجه

امروزه استفاده از تعلیق اجرای مجازات، به عنوان یک ابزار کاربردی سیاست جنایی، جایگاه خود را به خوبی یافته و حقوق دانان بر این امر اتفاق نظر دارند. ویژگی های منحصر به فرد نهاد تعلیق بر همگان آشکار است، پیش بینی برخی موارد مندرج در این مقاله در قانون موجب کارایی بیشتر این نهاد حقوقی می گردد؛ از جمله لازم است در جرایم خرد، تعلیق اجرای مجازات اجباری شود و از حالت اختیاری خارج گردد، یا دایره شمول این

قاعده گسترش یافته تا جرایم بیشتری را در بر گیرد. همچنین مناسب است با افزایش و دستورات مندرج در ماده ۲۹ در اجرای تعلیق مراقبتی دست دادگاه ها را در اعمال بهتر این نهاد باز گذارد.

فهرست منابع

۱. اردبیلی، محمدعلی، حقوق جزای عمومی، جلد های اول و دوم، تهران، نشر میزان، چاپ یازدهم، ۱۳۸۳
۲. توجهی، عبدالعلی، تقریرات درس حقوق جزای عمومی ۳، تهران، دانشگاه شاهد، ۱۳۸۴
۳. گلدوزیان، ایرج، بایسته های حقوق جزای عمومی، تهران، نشر میزان، چاپ سوم، ۱۳۸۴
۴. نجفی ابرندآبادی، علی حسین، تقریرات درس سیاست جنایی، تهران، دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی، نیم سال اول سال تحصیلی ۷۸-۱۳۷۷



تحریم ربا و جرم‌انگاری آن

علی مزیدی شرف آبادی
دانشجوی دکتری حقوق کیفری و جرم شناسی دانشگاه آزاد اسلامی
قاضی دادگستری

چکیده

در قرآن کریم مرمت ربا ثابت و این عمل از گناهان کبیره شناخته شده است. علاوه بر آن، به موجب ماده ۵۹۵ قانون مجازات اسلامی، ربا جرم و قابل تعقیب و مجازات می‌باشد. از مهم‌ترین موضوعات موجود در رسیدگی به جرم رباخواری در محاکم، دشواری اثبات آن می‌باشد. از آنجا که پرداخت و دریافت ربا به صورت توافقی و با رضایت طرفین تکوین می‌یابد، این‌گونه استنباط می‌شود که در فصوص بزه ربا، سیاست جنایی، تقنینی ما در عمل مؤثر نبوده است؛ زیرا اجرای صمیم سیاست جنایی، تقنینی در فصوص ربا و امتزاج نهادن به آن، بی‌ارتباط با عوامل فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی محکم بر جامعه نیست و از آنجا که راهکارهای فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی به کار گرفته شده در جامعه، با این سیاست، هم سو نیست، لازم است در این موارد به طرق مقتضی، توجه محاکم به اهمیت موضوع ربا و برخورد قاطع با مرتکبان آن جلب شود.

کلید واژه‌ها: جرم ربا، شرع، ادله اثبات جرم، ترمیم،

جرم‌انگاری

درآمد

هدف از این پژوهش، شناخت ماهیت حقوقی ربا در نظام کیفری ایران است. در عین حال نظر به این‌که ربا قبل از جرم‌انگاری، مورد تحریم همه ادیان الهی از جمله دین مبین اسلام قرار گرفته است، پیش از بیان وضعیت حقوقی آن، به بررسی فقهی ربا و کیفیت تشریع و حرمت آن می‌پردازیم. سپس ماهیت و وضعیت حقوقی آن در نظام کیفری ایران تشریح می‌شود تا با شناسایی خلاءهای قانونی و نقاط قوت و ضعف تدابیر تقنینی و کیفری در این خصوص، میزان تأثیر تدابیر مقرر شده به منظور جلوگیری و برخورد با مجرمین بالقوه و بالفعل هویدا گردد. ربا یکی از مهم‌ترین فصول ممیزه اقتصاد سرمایه‌داری از اقتصاد اسلامی است. یکی از پیچیده‌ترین مباحث اقتصادی، نرخ بهره و کارایی آن است. بهره، ستون فقرات اقتصاد سرمایه‌داری به حساب می‌آید، اقتصاد دانان

از آنجا که بهره به موجب معیارهای شرعی از مصادیق ربای قرضی محسوب می‌شود، برخی از محققان کوشیده‌اند تا از طرق مختلف به توجیه حقوقی و شرعی این پدیده پرداخته و داد و ستد آن را مباح تلقی نمایند.

غربی، ربا را از ضروریات نظام اقتصادی می‌دانند و برای آن محاسنی بر می‌شمرند. در مقابل در اقتصاد اسلامی، ربا به شدت نهی شده و تعابیری برای تهدید و تحذیر مومنان به کار رفته است تا جایی که قرآن کریم، ادامه رباخواری را جنگ با خدا و رسول وی می‌داند. با چنین دیدگاهی، یکی از وجوه تمایز اقتصاد اسلامی از اقتصادی سرمایه‌داری، عدم پذیرش بهره است.

۱. تعریف ربا

ربا واژه‌ای عربی است که مصدر آن «ربأ» و «ربوأ» بوده و به معنی زیادت، رشد و اضافه شدن مال است. (معین، ۱۳۸۵، ص ۱۳۶) این کلمه به کسر یا فتح راء هم آمده است و بنا به تصریح برخی صاحب‌نظران «واو» در «رَبَوَ» هنگام نوشتن، به «الف» (ربا- ربوا) تبدیل می‌شود.

در زبان فارسی، واژه ربا به معنای بیشی، افزوده شدن و نشو و نما کردن است. سود یا ربحی است که داین از مدیون می‌ستانند و نسیه خریدن و فرون گرفتن نیز معنا شده است. (دهخدا، ۱۳۸۷، ص ۲۳۶)

ریشه کلمه «ربا» که در قرآن کریم نیز به کار رفته، «رب» است. عرب‌ها هنگامی که چیزی زیاد می‌شود و رشد می‌کند، می‌گویند «ربا الشیء»، به همین دلیل، زمانی که مال



افزون می‌گردد، گفته می‌شود، «ربا المال». ربا در لغت عبارت است از مطلق افزوده و در نظر شریعت عبارت است از افزوده در معاملات و در قرض، ربای قرضی است.

ربا در اصطلاح شرع، اضافه و زیاده‌ای است که یکی از طرفین قرار داد در معامله، از دیگری دریافت می‌کند یا مبلغی که وام دهنده، اضافه بر اصل سرمایه، به موجب شرط قبلی از وام گیرنده مطالبه و دریافت می‌نماید، چه این اضافه به طور مطلق شرط شده باشد، یا به صورت درصد نسبت به سرمایه محاسبه شود.

ربا در اصطلاح شریعت، عبارت است از افزوده در معاملات و در قرض، عبارت از افزوده‌ای است که افراد از وام‌دار خود می‌گیرند و یا در معامله در شرایط خاصی دریافت می‌دارند.

ربا در قرآن کریم، به معنای فزون شدن مال از سرمایه اولیه است. در قرآن، مشتقات واژه ربا به معنای فزون شدن و بالا آمدن آمده است.^(۱)

علامه طباطبایی تأکید دارد که «ربا از جمله مسائلی است که از آغاز نبوت پیامبر اسلام (ص) مورد تحریم و نکوهش بوده

است و آیه ۲۷۵ سوره بقره که در مدینه نازل شده است، در صدد تشریح نمی‌باشد، بلکه در صدد تأکید است، ولی آیه ۱۳۰ سوره آل عمران^(۲) لسان تشریح می‌باشد.

ربا در آغاز ظهور اسلام نیز مورد تنفر مسلمانان بوده است. در سوره آل عمران نهی آن کامل شده و در سوره بقره نیز مورد تأکید واقع شده است و آیات مبارکه سوره بقره در باب تحریم ربا، گویای این واقعیت است که آیات ربا در سوره بقره بعد از نزول آیات ربا در سوره آل عمران نازل شده اند که آنها بر حرمت ربا در مذهب یهود نیز دلالت دارند» (علامه طباطبایی، ۱۴۱۵هـ.ق، ج ۱، ص ۴۰۸) هرگز نمی‌توان پذیرفت چیزی که در هیچ یک از ادیان الهی در گذشته تاریخ حلال نبوده است، در اسلام با دید حلیت بدان نگریسته شود، بلکه باید گفت خبثت ربا به حدی است که هرگز مورد حلیت نبوده است

۲. تمیز ربا از مفاهیم مشابه

چگونه است که عقودی مانند صلح، خرید و فروش، اجاره و امثال آن مشروع و حلال است و شارع مقدس جواز و صحت آنها را هرگاه با شرایط لازم همراه باشد، امضاء و

۱. فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَ رَبَّتْ (حج، ۵) يَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبَا وَ يُرْبِي الصَّدَقَاتِ (بقره، ۲۷۶) خداوند ربا را از بین می‌برد و صدقات را می‌افزاید.

۲. یا ایها الذین امنوا لا تأکلوا الرِّبَا أَضْعَافًا مُضَاعَفَةً وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ

تأیید کرده است، ولی گرفتن زیادی در معاملات، مشمول آیه شریفه *إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبَا وَ أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَ حَرَّمَ الرِّبَا*^(۱) و حرام است. در این خصوص لازم است ربا را با سایر مفاهیم مشابه، مانند بهره و خسارت ناشی از تاخیر تادیه مقایسه کنیم.

از آنجا که بهره به موجب معیارهای شرعی از مصادیق ربای قرضی محسوب می‌شود، برخی از محققان کوشیده‌اند تا از طرق مختلف به توجیه حقوقی و شرعی این پدیده پرداخته و داد و ستد آن را مباح تلقی نمایند.

در خصوص بهره نظریه‌هایی به شرح زیر ارائه شده است:

۱-۲. ربا و بهره

در تئوری‌ها و مباحث مربوط به ربا و بهره، اغلب اقتصاد دانان بر این عقیده‌اند که بهره همان رباست. بهره در لغت به معنای حصه، نصیب، حظ، قسمت، سود و فایده است. بهره در اصطلاح، «مبلغی است که وام گیرنده در ازاء استفاده از پول به وام دهنده می‌پردازد و معمولاً سالیانه بر اساس صدی چند از سرمایه احتساب می‌شود. بهره ساده، بر اساس پولی که وام گرفته شده و بهره مرکب بر اساس اصل وام به علاوه بهره پرداخت نشده حساب می‌شود» (دهخدا، ۱۳۸۷، ص ۵۱۱)

الف) امساک و امتناع از مصرف

بر اساس این نظریه، از آنجا که هر شخص، پول و درآمد خود را در رفع نیازها یا تأمین زندگی بهتر مصرف می‌کند، هرگاه شخصی پول خود را به جای صرف در امور مورد علاقه خود، پس انداز کرد، این کار موجب اختصاص بهره به او خواهد شد. در حقیقت بهره در عوض امساک از مصرف پول پرداخت می‌شود.

در نقد این نظریه گفته شده است «امساک از مصرف، به طور مطلق سودآور نیست؛ زیرا امتناع از مصرف، موارد مختلف دارد. به عنوان مثال اگر شخصی پول خود را ذخیره کند و نزد خود نگه دارد، استحقاق سود نخواهد داشت. همچنین اگر پول را نزد کسی به امانت بگذارد، استحقاق سود ندارد. هرگاه پول خود را در چارچوب عقد و قراردادی عقلایی سرمایه‌گذاری کند، استحقاق سود دارد، ولی اگر پول خود را برای مدت معین

بهره، بهای استفاده از پول برای مدت معین بوده و در فلسفه پرداخت آن باید گفت چون استفاده کنندگان از پول می‌توانند آن را در سرمایه‌گذاری به کار بندند و تحصیل درآمد بیشتر کنند یا با خرج آن درآمد جاری خود را افزایش دهند، لذا ضروری است که به ازای آن، مبلغی به وام گذارنده پول بپردازند، لیکن



«فروشنده کالا می‌تواند در فروش، بین نقد و نسیه تفاوت بگذارد و در صورتی که خریدار پول را در مدت بپردازد، کالا را گران‌تر به او بفروشد و در صورت نقد، ارزان‌تر معامله کند. این کار بدون احتساب مدت و سود تأخیر به طور جداگانه باید انجام شود و گرنه مصداق صریح ربا خواهد بود. مگر این که گفته شود اضافه در اینجا، در مقابل زمان واقع نشده است، بلکه اضافه قیمت در مقابل این است که فروشنده حق خود را در مورد فوریت دریافت پول که اقتضای طبیعت قرارداد است، اسقاط کرده است» (انصاری، ۱۳۸۵، ص ۳۰۵)

بنابراین رجحان زمانی در مورد کالا، می‌تواند موجب افزایش قیمت کالا شود. لیکن در پاسخ به سؤال دوم با توجه به اختلاف بین پول و کالا و این که پول، ملاک سنجش ارزش کالاهاست، ولی کالا محسوب نمی‌شود، در این صورت فروش آن به اضافه

در نقد این نظریه (جبران کاهش ارزش پول) گفته شده است که «موضوع ضمانت در قرض، ارزش اسمی پول است و نه ارزش واقعی آن. بنابراین در ضمان پول که یک ضمان مثلی است، وام گیرنده ضامن مثل ارزش اسمی همان پولی است که از وام دهنده گرفته است.

به عنوان قرض، در اختیار شخص دیگری قرار دهد، در این خصوص نیز استحقاق سود ندارد.» (محمودی گلپایگانی، ۱۳۸۱، ص ۵۶) با توجه به مراتب فوق، امساک از مصرف به طور کلی سودآور و مولد بهره نیست؛ زیرا در برخی موارد، پول مولد نبوده و سودی از آن حاصل نمی‌شود و در فرض این که پول مولد باشد نیز توجیه سود در چارچوب نظام حقوقی و قوانین مکتب اقتصادی اسلام قابل قبول است. به موجب این نظریه، سود پول بدون یک قرارداد شرعی و عقلایی که مولد سود واقعی باشد، قابل پذیرش نیست و حقیقت این مسأله نیز جز ربای قرضی نمی‌باشد.

ب) نظریه ارجحیت زمانی پول

طرفداران این نظریه معتقدند که زمان حال نسبت به آینده ترجیح دارد. بنابراین انسان‌ها همواره در اختیار داشتن پول یا هر شیء دیگر را در حال حاضر، بر دارا بودن آن در آینده ترجیح می‌دهند. این امر در اصل نسبت به اموال حقیقی صادق است و به تبع آن به اموال اعتباری نیز اطلاق می‌شود.

در خصوص این نظریه، بین رجحان زمانی در کالا که آیا قابل مبادله با پول هست یا نه، و این که آیا مطلب در مورد خود پول صدق دارد، یعنی رجحان زمانی را می‌توان با پول محاسبه کرد، نظریات مختلفی ارائه شده است. در پاسخ به سؤال اول گفته شده است

در مدت معین، با توجه به ارزش و کارایی عین پول، کاری سفهی و عبث است، مگر این که اضافه به عنوان بهره پول حسب زمان محاسبه شود که این مصداق روشن ربای حرام در ادیان الهی و از جمله آیین اسلام است.

ج) نظریه اجاره پول

به موجب این نظریه، بهره عبارت از اجاره پولی است که شخص وام دهنده در اختیار وام گیرنده قرار داده است؛ چرا که وام دهنده از دخل و تصرف در پول خود در این مدت محروم است. همان طور که هر گاه شخصی خانه یا مغازه‌ای را در اختیار دیگری گذاشت، حق مطالبه اجاره دارد. همچنین شخصی که پول خود را برای استفاده در اختیار دیگری قرار داده است، می‌تواند مبلغی را به عنوان اجاره پول دریافت نماید.

با توجه به تعریف اجاره که عبارت است از «مالک گردانیدن شخص نسبت به کاری یا منفعی در برابر عوض آن» (یزدی، ۱۴۰۰ هـ.ق، ص ۵۲۴) در اجاره، مال متعلق به اجاره دهنده است و مستاجر به موجب اجاره، مالک منفعت آن مال می‌شود، در حالی که این تعریف در مورد پول صدق نمی‌کند؛ چرا که وام دهنده عین پول را به وام گیرنده تملیک می‌کند. با این وصف که مبلغ یاد شده در ذمه وام گیرنده، به شکل کلی و مثلی باقی

است که در موعد مقرر باید بپردازد. در نتیجه این عمل، مصداق کامل و بارز قرض است، نه اجاره

د) نظریه جبران کاهش ارزش پول

در این نظریه، بهره، جبران کاهش ارزش پول است؛ زیرا ارزش پول با گذشت زمان کاهش می‌یابد. در نتیجه وام دهنده که برای مدتی پول خود را در اختیار وام گیرنده قرار می‌دهد، پس از دریافت پول، ارزشی کمتر از آن چه را که داده بود، تحویل می‌گیرد و متحمل زیان می‌شود. پس بهره وسیله‌ای برای جبران کاهش ارزش پول وام دهنده است. در این صورت هرگاه وام دهنده به مقدار کاهش ارزش پول خود از وام گیرنده پول بیشتری دریافت کند، در حقیقت از نظر ارزش حقیقی پول، اضافه دریافت نکرده است، هر چند حسب ارزش اسمی، اضافه از پول خود گرفته باشد. بهره پول، به این صورت کاملاً معقول و منطقی است.

در نقد این نظریه گفته شده است که «موضوع ضمانت در قرض، ارزش اسمی پول است و نه ارزش واقعی آن. بنابراین در ضمان پول که یک ضمان مثلی است، وام گیرنده ضامن مثل ارزش اسمی همان پولی است که از وام دهنده گرفته است و با کمی دقت روشن است که موضوع ضمانت پول، ارزش اسمی آن است، نه ارزش واقعی آن» (یزدی،



پیشین، ص ۵۲۴؛ زیرا عرف در مورد ضمان پول این چنین می‌فهمد و اقتضای عقد قرض نیز عرفاً و شرعاً، ضمان ارزش اسمی پول است. در یک کلام، کاهش قدرت خرید پول به صورت یک جریان رایج و پیش‌بینی شده در قرارداد قرض، تأثیر حقوقی و شرعی ندارد.

با توجه به مطالب مذکور در رد توجیهات مطروحه پیرامون بهره، می‌توان نتیجه گرفت که بهره، اعم از رباست. می‌گویند بهره عبارت از جبران چیزی است که قرض گیرنده در مقابل سودی که از کاربرد پول وام دهنده به دست می‌آورد، می‌پردازد. اگر این مطلب بتواند محملی برای بهره باشد، یک محمل فراگیر و به اصطلاح جامع نیست؛ زیرا فقط وام‌هایی را توجیه می‌کند که وام گیرنده از آن سود برده باشد، اما وام‌هایی که سود نکرده و یا احیاناً ضرر داده است را در بر نخواهد گرفت؛ زیرا نرخ بهره صرف‌نظر از این که، وام سود داشته یا نداشته است، دریافت می‌گردد. این بیان پیش از آن که وجود بهره را توجیه کند، قراردادهایی از قبیل مشارکت، مضاربه و امثال آن را توجیه می‌نماید.

۲-۲. ربا و خسارت تأخیر تأدیه

همان‌طور که گفته شد، یکی از احکام فقهی و حقوقی مرتبط با پول و ربا، مسأله

ضمان و بدهی پول است. به این معنی که اگر کسی مقداری پول از دیگری وام گرفت یا به دلیلی ذمه او به آن مشغول شد، در مقام پرداخت و اداء، باید همان مقدار پول را به او پرداخت کند.

در اینجا این سوال طرح می‌شود که آیا میزان در پرداخت، تعداد اسمی آن پول است؟ یعنی اگر صد هزار تومان گرفته باشد، همان مبلغ را باید پرداخت کند و یا قیمت و معادل آن از نظر قدرت خرید که ممکن است بر اثر تورم افزایش یافته باشد، ملاک است. از آنجا که پول، مال مثلی است، اصل در ضمان و بدهی آن نیز پرداخت مثل آن است. لذا معمولاً در رابطه با پول، اعم از حقیقی مثل درهم و دینار (طلا و نقره) یا اعتباری (اسکناس)، قائل به مثلی بودن ضمان آن هستیم. در نتیجه اگر کسی از دیگری پنج سال قبل صد هزار تومان گرفته باشد، با دادن صد هزار تومان بدهی

خداوند متعال، مومنین را از رباخواری و ابقای سیستم سرمایه‌داری منع می‌فرماید؛ چرا که این سیستم، اقتصاد جامعه را به ورشکستگی دچار می‌سازد، ثروت‌های ملی را به نابودی می‌کشاند و افراد جامعه را از مسیر تکاملی خود در این جهان باز می‌دارد.

خود را پرداخت می‌نماید. در صورتی که قدرت خرید صد هزار تومان امروز، به مراتب کمتر از پنج سال پیش است.

با توجه به مطالب بیان شده و قوانین لازم الاجرا در این خصوص، از جمله تبصره الحاقی به ماده ۱۰۸۲ قانون مدنی و تبصره ۲ ماده ۵۱۵ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی و نیز مفاد قانون استفساریه تبصره الحاقی به ماده ۲ قانون موادی از قانون صدور چک ماده واحده قانون الحاق دو تبصره به ماده ۱۵ اصلاحی قانون عملیات بانکی بدون ربا، در تورم و کاهش ارزش پول سه حالت متصور است.

۱- حالت اول آن که «تورم و کاهش ارزش پول، به نحوی شدید باشد که واکنش عرف و عقل در مقابل آن در دیون و ضمانات، قرض و سایر داد و ستدهای مالی مدت دار، محسوس و آشکار باشد. در اینجا جبران کاهش ارزش پول جایز، بلکه واجب است و از مصادیق ربا به شمار نمی‌رود» (یوسفی، ۱۳۸۱، ص ۲۸۳)؛ زیرا اولاً پول‌های اعتباری، حسب ارزش مبادله‌ای حقیقی (قدرت خرید حقیقی) مثلی هستند. در مرحله‌ای که اسکناس وارد مبادله شد، ارزش مبادله‌ای عام در کاغذ پاره‌های رنگی تبلور یافت تا در مبادله‌ها از آن استفاده شود. ماهیت اسکناس، چیزی جز ارزش مبادله‌ای نبود. یعنی نزد عرف، مطلوبیت این اشیاء صرفاً به سبب همان ارزش مبادله‌ای بود و اگر ارزش مبادله‌ای منتفی شود، مطلوبیتی

از این جهت نخواهد داشت. ثانیاً مال مثلی به اعتبار ویژگی‌هایی مثلی است که میزان رغبت، مالیت و ارزش مبادله‌ای آن، از آن صفات نشأت گرفته باشد و میزان آن رغبت و ارزش در افراد مثلی، متفاوت نباشد و گرنه مثلی به شمار نمی‌رود.

۲- حالت دوم آن که «تورم و کاهش ارزش پول به گونه‌ای است که عرف عام و عقل در مقابل آن در دیون ضمان‌ها، قرض و سایر داد و ستدهای مالی مدت‌دار، واکنش محسوس از خود بروز نمی‌دهد. در این مورد جبران کاهش ارزش پول، از مصادیق رباست؛ زیرا همان‌طور که بیان شد، پول‌های اعتباری حسب قدرت خرید حقیقی، مثلی هستند. وقتی ارزش آن کاهش کمی داشته باشد، به گونه‌ای که عرف عام در مقابل آن از خود واکنشی نشان ندهد، این رفتار عرف، کاشف از ادراک‌ها و ارتکازهای ذهنی آنهاست که بین قدرت خرید حقیقی پول هنگام بازپرداخت دین و قدرت خرید حقیقی آن هنگام تحقق دین، تفاوتی نمی‌بیند یا اگر هم فرقی مشاهده می‌کند، آن را چنان ناچیز می‌داند که مانعی برای قضاوتش پدید نمی‌آید. از طرف دیگر، هرگونه بازپرداخت مازاد افزون بر قدرت خرید اسمی پول را زیادی می‌شمارد» (همان، ص ۲۸۸) در نتیجه مازاد بر ارزش اسمی، ربا و غیر مجاز است.

۳- حالت سوم، «حالتی است که مقدار و میزان کاهش ارزش پول، به گونه‌ای



باشد که نوع واکنش عرف عام در مواجهه با آن قابل تشخیص نیست. در این صورت با بازپرداخت مبلغ اسمی، این پرسش امری منطقی و معقول است که آیا به طور کامل ادای حق شده است.» (همان، ۲۸۹) در اینجا شک در تحقق حق بیش از مبلغ اسمی، شک در تکلیف است و اصل برائت و عدم تکلیف جاری می‌شود و لذا جبران کاهش ارزش پول جایز نبوده، ولی مصالحه، طریق احتیاط است.

۳. مبانی فقهی حرمت ربا

درقرآن مجید آیات مربوط به تحریم ربا در چهار سوره به شرح ذیل بیان شده است.

۱- «الذین یا کلون الربوا لا یقومون الا... و ان تصدقوا خیر لکم ان کنتم تعلمون»^(۱)

در این آیات شریفه، به یکی از اثرات منفی و مهم رباخواری، یعنی پدید آمدن روحیه ویژه‌ای که گویا عقل خود را از دست داده و فقط به سود دنیوی آن اندیشیده و از سرانجام ناگوار آن غافل مانده است، توجه شده است، کلمه «یمحق» در آیه فوق، بدین حقیقت گواهی می‌دهد که خداوند، نتایج و سود حاصل از راه ربا را کاهش می‌دهد. یعنی بی برکت می‌کند و شخص رباخوار از اموالی

که از طریق ربا به دست می‌آورد، سودمند نخواهد شد.

دو کلمه «یمحق» و «یربی» که به صیغه فعل مضارع آمده، دلالت بر دوام این دو نظام اقتصادی دارند؛ یکی نظام ربوی بی برکت و دیگری نظام انفاق و صدقه که با برکت می‌باشد و کلمات «کفار» و «اثیم»، به معنی بسیار ناسپاس و گناهکار است و افرادی که ربا می‌خورند، مرتکب زشت‌ترین گناه می‌شوند و سخت‌ترین کیفر را دارند.

جمله «لا تَظْلُمُونَ و لا تُظْلَمُونَ» که به صورت دو فعل معلوم و مجهول، وام دهنده و وام گیرنده و حرف نفی آمده است، درصدد بیان این مساله است که در حق قرض دهنده یا فروشنده نباید ظلم شود و باید به اصل مال خود دست یابد و نیز نباید به حال مقروض یا مشتری ظلم شود و افزوده از آن اوست.

(علامه طباطبائی، پیشین، ص ۲۶۶)

۲- «یا ایها الذین آمنو لا تاكلوا الربا اضعافا مضاعفه و اتقوا الله لعلکم تفلحون... و اطیعوا الله و الرسول لعلکم ترحمون»^(۲) ای کسانی که ایمان آورده‌اید، ربا نخورید و به دنبال افزوده‌های پی در پی مالی نباشید و از خدا بترسید تا رستگار شوید و بترسید از آتشی که برای کافران مهیا شده است و از

۱. بقره، ۲۸۰-۲۷۵

۲. آل عمران، ۱۳۲-۱۳۰

خدا و رسول او اطاعت کنید تا مورد رحمت قرار گیرید.

خطاب آیه فوق مومنان است؛ زیرا این نوع اعمال یعنی ربا خواری، با ایمان و تقوی ناسازگار است و کلمه «الربوا» در این آیه، دارای «ال» جنس است که دلالت بر عمومیت دارد، یعنی ربا با هر کیفیتی و به هر نوعی حرام است. برخلاف این نظریه که می‌گوید ربا در امور مصرفی و جزیی حرام است، لیکن برای امور تجاری و بازرگانی و در امور تولیدی حرام نیست.

عبارت «اضعافا مضاعفه»، دلالت بر ربای مرکب دارد که گاه آن را بهره مرکب گویند. بدین توضیح که در آن زمان افراد رباخوار اگر سر وعده، ربای خود را دریافت نمی‌کردند، روی اصل و بهره آن دوباره ربا مقرر می‌داشتند

۳- «فبظلم من الذين هادوا حرمنا و اعتدنا للكافرين عذابا اليما»^(۱)

به خاطر ظلمی که از یهود سر زد و نیز تعداد بسیاری از مردم را از راه خدا منع کردند، بخشی از چیزهای پاکیزه را که بر آنها حلال بود، حرام کردیم و نیز به خاطر ربا گرفتن آنان، در حالی که از آن نهی شده بودند و خوردن اموال مردم به باطل و برای کافران

آنان، عذابی دردناک آماده نمودیم.

در این آیات، خداوند متعال، مومنین را از رباخواری و ابقای سیستم سرمایه‌داری منع می‌فرماید؛ چرا که این سیستم، اقتصاد جامعه را به ورشکستگی دچار می‌سازد، ثروت‌های ملی را به نابودی می‌کشانند و افراد جامعه را از مسیر تکاملی خود در این جهان باز می‌دارد که این خود به عدم رستگاری آنان در جهان پس از مرگ منجر می‌گردد.

۴- «و ما اتيتم من ربا ليربوا في اموال الناس فلا يربو عند الله و ما اتيتم من زكوة تريدون وجه الله فاولئك هم المضعفون»^(۲)

و آن سودی که شما به عنوان ربا دادید که بر اموال مردم (رباخوار) بیفزاید، نزد خدا هرگز نیفزاید، بلکه نابود می‌شود آنچه را به عنوان زکات با شوق و اخلاص و برای رضایت خدا می‌پردازید (مایه برکت است) کسانی که چنین می‌کنند، پاداش چند برابر دارند.

از این آیه شریفه استنباط می‌گردد، «ربایی که در مقابل وام‌های تولیدی پرداخت می‌شود و تصور می‌گردد که سبب افزایش تولید ملی و ثروت ملی جامعه است، سبب کاهش اموال آنان می‌شود؛ چرا که اگر ربا یا بهره، معیار و انگیزه سرمایه‌گذاری در جامعه شود، دولت‌ها به منظور جلوگیری

۱. (نساء، ۱۶۱-۱۶۰)

۲. (روم ۳۹)



مباح می باشد، اعم از نقد، نسیه، سلف، سلم و انواع آن از بیع.

۳- ربا در لغت، به معنای فرونی و زیادت می باشد و شرعاً به معنی افزودن به اصل سرمایه از دو جنس متساوی در کیل و وزن می باشد. گفته شده است فقط آن مقدار از مال که به اصل سرمایه اضافه شده است، حرام است، نه غیر آن. برخی گفته اند آن فرونی و نیز اصل سرمایه حرام است و این رأی اخیر، صحیح است. مخصوصاً در صورتی که مال موجود، تشخیص و تمییز داده نشود. در این صورت ملکیت حاصل نمی شود، بر اساس مقتضای آن که عقد از صحت عوضین است و اثری بر عقد فاسد، مترتب نمی گردد.

۴- مقصود از «جنس» در اینجا، همان حقیقت نوعیه است و این حقیقت نوعیه، وقتی محقق می شود، که به افراد آن، اسم خاص داده شود. زیادت، گاه عینی است که آن ظاهر و هویداست و گاه حکمی است.

استعمال فعل ماضی در آیه «احل الله البیع و حرم الربوا»، دلیل بر قاطعیت این حکم و با توجه به این نکته است که اگر خدا چیزی را حلال یا حرام بداند، بر اساس مصلحت و مفسده است، اعم از این که انسان فلسفه و راز آن را درک کند یا نکند.

از سرمایه گذاری در رشته های معین، نرخ بهره آن را افزایش می دهند. وجود نرخ بهره تبعیضی یا افزایش و کاهش نرخ بهره که به دستکاری های پولی معروف است، سبب بروز بیماری صرع اقتصادی و عوارض ناشی از آن، از قبیل بیکاری و تورم می گردد و به سهم خویش اقتصاد کشور را فلج می کند» (همان، ص ۴)

از بررسی مجموع آیات بیان شده در قرآن مجید پیرامون موضوع ربا، می توان نتیجه گرفت:

۱- استعمال فعل ماضی در آیه «احل الله البیع و حرم الربوا»، دلیل بر قاطعیت این حکم و با توجه به این نکته است که اگر خدا چیزی را حلال یا حرام بداند، بر اساس مصلحت و مفسده است، اعم از این که انسان فلسفه و راز آن را درک کند یا نکند.

۲- تقدم کلمه «البیع» بر کلمه «الربوا» در آیه، دلالت بر حصر بیع دارد. یعنی بیع ربوی حرام است، اما معاوضات دیگر که در شیوه ها و قالب های دیگر انجام می گیرد، مثل تجارت، هبه، هدیه، اجاره، انفاق، صدقه و امثال آن اشکالی ندارند، ربا در مقابل بیع است و «ال» آن عام است و تمام انواع ربا را در باب تولید و تجارت و در باب مصرف شامل می شود و در جمله «واحل الله البیع» دلالتی وجود دارد که تمام اقسام آن، حلال و

همانند آن که یکی از متجانسین هم وزن خود به صورت نسبه فروخته گردد.

۵- آیا مقصود از جمله «انما البیع مثل الربا» این است که آنان ربا را با بیع و خرید و فروش قیاس نموده بودند. برخی گفته‌اند، آری؛ زیرا جایز است انسان چیزی را که ارزش یک درهم دارد، به دو درهم بخرد و باز جایز است چیزی که ارزش آن یک درهم است، به دو درهم بفروشد. پس خداوند متعال، قول آنان را مردود دانست و تصریح نمود که «خرید و فروش» حلال است، ولی ربا حرام و نارواست و قیاس کردن آنان را باطل ساخت؛ چون قیاسی که مخالف نص است، به صورت اجماعی باطل و نامشروع می‌باشد.

برخی شق دوم را انتخاب کرده‌اند. چون احتمال داده‌اند قول خداوند که می‌فرماید: «احل الله البیع و حرم الربا»، از تنمه احکام اعراب بوده باشد که به عنوان رد سخن آنان آورده باشد. یعنی خداوند متعال بین دو

خداوند متعال در مورد حرمت ربا تنها به وعده آتش بسنده ننموده، بلکه فرموده است که خیری در آن نیست و آن اعتبار و شرف انسان را از بین می‌برد، ولی صدقات باقی می‌ماند.

متساوی، فرق قائل شده و فرموده است این احتمال جایز نیست و سبب تصور غلط آنان، ناآگاهی آنان نسبت به حکم ربا بوده است. جواب صحیح این است که از نظر فقه امامیه، مساوات بین این دو منع شده است؛ زیرا حرمت ربا، معلل به علتی است که در خرید و فروش، آن علت وجود ندارد.

۶- «فله ما سلف»، دلالتی در مورد ربا است در صورتی که فرد به حرمت آن جاهل باشد، اعاده آن لازم نیست، بلکه فقط با وجود علم و آگاهی، بازگشت از آن لازم است و آن «توبه» می‌باشد، ولی در این استنباط، احتمال است که شاید مقصود، سقوط گناه آن بوده باشد، نه سقوط حق دیگری؛ چون حق دیگری، جز با ادای آن از عهده فرد ساقط نمی‌گردد.

۷- ربا یکی از گناهان کبیره می‌باشد، چون در آخر آیه، در مقابل آن وعده آتش داده شده است. امام صادق (ع) فرمود: یک درهم ربا پیش خدا، بزرگتر از هفتاد بار زنا با محارم در بیت الله الحرام می‌باشد و باز فرموده است؛ خداوند تحریم ربا را تشدید نمود تا مردم از پذیرفتن قرض امتناع نورزند. و رسول خدا (ص) در مورد ربا، پنج گروه را مورد لعن قرار داده است: خورنده ربا، گیرنده آن، شاهد، کاتب و نویسنده آن.

۸- خداوند متعال در مورد حرمت ربا، تنها



به وعده آتش بسنده ننموده، بلکه فرموده است که خیری در آن نیست و آن اعتبار و شرف انسان را از بین می‌برد، ولی صدقات باقی می‌ماند. «یَمَحَقُّ» عبارت از نقصان تدریجی چیزی است تا از بین برود.

۹- «ذرو اما بقی» یعنی ترک نمایید. «ان کنتم مؤمنین»، مبالغه دیگری است تشدید امر ربا در یعنی اگر ایمان آورده باشید به آن چیزی که بر پیامبر اسلام (ص) نازل شده است، پس ملتزم به احکام ایمان می‌گردید که از جمله آن معتقدات، یکی هم تحریم ربا می‌باشد.

۱۰- «فان لم تفعلوا فاذنوا بحرب»، یعنی اگر انجام ندادید، پس اعلام جنگ نمایید با خدا. «فاذنوا»، از اذن به شیء، یعنی علم به شیء آمده است و حرب خدا همان حرب با رسول خدا (ص) و ائمه هدی می‌باشد و گفته شده است: حرب رسول و حرب خدا، همان کارزار با آنان است. چرا نگفته است حرب الله، چون مقصود از «حرب» نوعیت آن است. یعنی حرب بس بزرگ، چون تنوین جهت نوعیت می‌باشد و در این کلام هم مبالغه در شدت حرمت ربا است.

۱۱- «فان تبتم»، یعنی اگر برگشتید. و علامت آن توبه است که اصرار بر ادامه کار نداشته باشید و گفته‌اند اگر توبه نکرد و اصرار بر حلال بودن آن نمود، پس مرتد می‌شود و

مال او بر مسلمانان مباح می‌گردد، ولی این سخن، درست نیست، چون دلیلی نداریم که نشان دهد ارتکاب گناه، نشانه ارتداد است؛ چرا که امکان دارد در عین اعتقاد به حرمت آن، مرتکب گناه گردد. در مورد «توبه»، حق آن است که آن مال اضافی را به صاحبش برگرداند و در صورت علم به حرمت ربا، اجماع بر آن است که وظیفه دارد بر صاحبش برگرداند، خواه توبه کند یا خیر و اگر صاحب مال را شناسد، ولی حدود ربا را بداند، باید صدقه دهد و اگر صاحب مال را بشناسد، ولی حدود ربا را نداند، مصالحه انجام دهد و اگر مال ربوی همراه با مال حلال خرج شده باشد و مالک و مقدار آن معلوم نباشد، یک پنجم آن را صدقه دهد.

۱۲- شکی بر سخن پروردگار نیست که می‌فرماید: «فمن جائه موعظه من ربه فانتهی فله ما سلف» و باز قول خداوند متعال که می‌فرماید: «یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و ذروا ما بقی من الربا». هردو صراحت دارند که ربایی که پیش از اسلام و پیش از تحریم انجام گرفته شده، بازگردانده نمی‌شود و از سوی دیگر ما گفتیم که بازگرداندن مقدار معلوم ربا، واجب است، خواه آن را بدانید یا نسبت به آن جاهل باشید. پس وجه جمع آن است که بر کافر واجب نیست آنچه را که در حال کفر گرفته است، بازگرداند، مگر این که

عین آن موجود باشد، پس زمانی که اسلام آورد، گرفتن آن مقدار از باقی مانده را که در طرف معامله اش باقی مانده است بر او حرام می‌گردد، اما بر مسلمان واجب است که درآمد ربوی را رد کنند، خواه مقدار آن را بدانند یا ندانند. پس اگر ربا را ترک نکردید، آگاه باشید که به جنگ خدا و رسول خدا برخاسته‌اید و اگر از این کار پشیمان گشتید، اصل مال برای شماست. پس شما نه ستم کرده‌اید و نه ستمی از کسی کشیده‌اید. «لاتظلمون» در گرفتن مال زائد بر اصل مال و سرمایه می‌باشد «و لا تظلمون» در مورد نقض حقوق و گرفتن حق مخصوص خودتان است» (عقیقی بخشایشی، ۱۳۸۸، صص ۵۱۶ تا ۵۲۰)

۴. جرم انگاری ربا در قانون

در این قسمت به بررسی جرم ربا در حقوق کیفری ایران، ارکان و عناصر متشکله آن، ارتباط آن با سایر نهادهای حقوق جزا، علل دشواری اثبات جرم و دادگاه صالح برای رسیدگی به این جرم می‌پردازیم.

۱-۴. عناصر تشکیل دهنده ربا

الف) عنصر قانونی جرم ربا

سابقاً در امور کیفری، جرم ربا به طور مشخص در قانون مجازات اسلامی پیش‌بینی نشده بود و غالباً از طریق قیاس، رباخوار

را قابل تعقیب و مجازات می‌دانستند. اداره حقوقی قوه قضائیه در پاسخ این سوال که آیا ربا خواری جرم و قابل تعقیب و مجازات است در نظریه شماره ۷/۷۱۱۳-۲/۱۲-۱۳۷۲ پاسخ می‌دهد که: «با لحاظ قسمت اخیر ذیل ماده ۲ قانون تشدید مجازات مرتکبین ارتشاء، اختلاس و کلاهبرداری، با عبارت، «یا به طور کلی مالی یا وجهی تحصیل کند که طریق تحصیل آن فاقد مشروعیت قانونی بوده است»، رباخواری جرم است و دادگاه می‌تواند رباخوار را به مجازات مذکور در این ماده محکوم نماید. (شهری و ستوده، جهرمی، ۱۳۷۳، ص ۵۳)

از آنجا که قیاس در حقوق جزای اسلام پسندیده نیست، لذا قانونگذار در صدد رفع این خلأ قانونی برآمد و در ماده ۵۹۵ قانون مجازات اسلامی، در پرتو اصل چهارم قانون اساسی جمهوری اسلامی و در جهت نزدیک‌تر شدن نظام کیفری کشور به نظام هنجاری اسلامی، هر نوع توافق بین دو یا چند نفر تحت هر قراردادی از قبیل بیع، قرض و صلح را که به موجب آن جنسی با شرط اضافه با همان جنس معامله شود، یا زائد بر مبلغ پرداختی مبلغی دریافت شود به عنوان مصداق ربا دانسته و مجازات مرتکبین آن اعم از ربا دهنده، ربا گیرنده و واسطه بین آنها را علاوه بر رد اضافه به صاحب مال،



است. این تفسیر با معنی لغوی ربا سازگار نیست، زیرا ربا به معنای زیادی چیزی بر چیز دیگر است.

عبارت ماده ۵۹۵ نیز این احتمال را تقویت نمی‌کند. مثلاً واژه‌های ربا دهنده و ربا گیرنده، ظهور در دادن و گرفتن ربا توسط مرتکبین دارد و عبارت «معادل مورد ربا»، به معنای آن است که ربایی رد و بدل شده است. عبارت «در مقام پرداخت وجه، یا مال اضافی» نیز همین ظهور را دارد. همان‌گونه که عبارت «مسلمان از کافر ربا دریافت کند»، چنین معنایی را به ذهن متبادر می‌سازد.

تحقق جرم ربا، منوط به رد و بدل کردن مال یا وجه یا سند است و این مسأله در مورد ربای قرضی روشن است؛ چون عبارت «دریافت کردن»، ظهور در آن دارد، اما در مورد معامله مال، این شبهه وجود دارد که آیا صرف انجام معامله و توافق برای اضافه کفایت می‌کند یا باید مقدار اضافه نیز رد و

شش ماه تا سه سال حبس و تا هفتاد و چهار ضربه شلاق و نیز جزای نقدی معادل مال مورد ربا تعیین کرده است.

در تبصره ۱ ماده مذکور بیان شده است: «در صورت معلوم نبودن صاحب مال، مال مورد ربا از مصادیق اموال مجهول‌المالک بوده و در اختیار ولی فقیه قرار خواهد گرفت.» مطابق تبصره ۲ هرگاه ثابت شود ربا دهنده در مقام پرداخت وجه یا مال اضافی مضطر بوده، از مجازات مذکور در این ماده معاف خواهد شد. تبصره ۳ اشعار می‌دارد: «هرگاه قرارداد مذکور بین پدر و فرزند یا زن و شوهر منعقد شود، یا مسلمان از کافر ربا دریافت کند، مشمول مقررات این ماده نخواهد.»

ب) عنصر مادی جرم ربا

در ابتدا به نظر می‌رسد تحقق جرم ربا مشروط به رد و بدل کردن مال یا وجه نیست، بلکه صرف توافق برای گرفتن ربا کفایت می‌کند؛ زیرا ماده ۵۹۵ عنصر مادی این جرم را هر نوع توافق بیان کرده است و عبارت «دریافت نماید»، نیز نتیجه این توافق است. یعنی طرفین توافق نمایند که یکی از آنان مبلغی زاید بر مبلغ پرداختی دریافت نماید و قرینه این مطلب، عبارت «معامله نماید» است. یعنی در آنجا هم طرفین توافق می‌کنند که جنسی را با شرط اضافه با همان جنس معامله کنند و این معامله نتیجه توافق

عمل واسطه در جرم ربا، ماهیتاً از مصادیق معاونت در جرم و از نوع تسهیل در ارتکاب جرم است که مقنن آن را مستقلاً جرم دانسته است؛ زیرا عنصر مادی جرم ربا، دادن و گرفتن ربا می‌باشد و عمل واسطه یا رابط را در بر نمی‌گیرد.

بدل شده باشد؟ به نظر می‌رسد در این مورد بهتر است صرف توافق را کافی ندانیم، هر چند ممکن است توافق و انعقاد قرارداد با حصول شرایط، شروع به جرم محسوب شود. به نظر می‌رسد عمل واسطه در جرم ربا، ماهیتاً از مصادیق معاونت در جرم و از نوع تسهیل در ارتکاب جرم است که مقنن آن را مستقلاً جرم دانسته است؛ زیرا عنصر مادی جرم ربا، دادن و گرفتن ربا می‌باشد و عمل واسطه یا رابط را در بر نمی‌گیرد. به‌علاوه توافق انجام شده بین طرفین، باید مبتنی بر قراردادی باشد که بین آنها منعقد شده است. این قرارداد به صورت بیع، قرض، صلح یا تحت هر عنوان دیگری صورت گرفته باشد، تأثیری در ماهیت امر ندارد.

بنابراین، در مورد حساب پس‌انداز، ربا محقق نمی‌شود؛ چون مسبوق به قرارداد بین طرفین نمی‌باشد و سود حساب پس‌انداز، وجهی است که بانک به میل خود به اشخاص می‌دهد؛ زیرا شرط تحقق ربا در مباحثه و وام‌های ربوی، عقد قرارداد بین طرفین، وام دهنده و وام گیرنده است که در اینجا قراردادی بین آنها منعقد نشده است. (شفایی، ۱۳۸۷، ص ۳۶) نتیجه این که قانونگذار اسلامی در ماده ۵۹۵ قانون مجازات اسلامی از نظر مشهور تبعیت نموده و ملاک در ربا را اخذ زیاده در مکمل و موزون و یا در

وام، به صورت مباحثه دانسته است.

ج) عنصر معنوی جرم ربا

جرم ربا از جرایم عمدی است و اثبات مجرمیت مرتکب، منوط به آن است که ربا دهنده و ربا گیرنده و واسطه بین آنها، آگاهانه به قصد زیر پا گذاشتن ممنوعیت رباخواری، اقدام به عقد قراردادی در محدوده قانون بنمایند و وضعیتی ایجاد کنند که از دایره ممنوعیت ربا خارج باشد. به عبارتی، عنصر معنوی این جرم، عمد عام است و قصد استیفای نامشروع نیز برای ربا دهنده به عنوان سوءنیت خاص شرط است و این احتمال نیز بعید نیست که قصد استیفای نامشروع، جزیی از سوءنیت عام باشد. برای تحقق ربا، شرط است که طرفین برای مبلغ اضافی توافق قبلی داشته باشند. بنابراین ممکن است توافق قبلی به عنوان سوءنیت خاص تلقی شود و جرم ربا مقید به آن شود، اما بهتر است آن را شرط ربا بدانیم. همان‌طور که گفته شد، منظور از عمد عام، اراده آگاهانه مرتکب جرم از طریق توسل به یک وسیله قانونی و صحیح برای فرار از حرمت رباست. یعنی قصد حصول توافق جهت انجام معامله و قرارداد بین شخص ربا دهنده و ربا گیرنده است و منظور از عمد خاص، تحصیل مال زائد بر یکی از عوضین و یا دریافت مبلغی زائد بر وجوه پرداختی از طرف ربا دهنده از ربا گیرنده است. تحقق



باشند و با قصد واحد مرتکب جرم شوند. در غیر این صورت هر یک، مباشر در حد عمل انجام شده محسوب خواهند شد، نه شریک و مطابق تبصره ماده مرقوم، چنانچه تاثیر مداخله و مباشرت احدی از شرکاء در حصول جرم ضعیف باشد، دادگاه می تواند مجازات او را به تناسب عمل ارتكابی تخفیف دهد.

عنصر مادی معاونت در ربا، وساطت میان ربا دهنده و ربا گیرنده جهت تحقق ربا است و این عمل به هر نحو ممکن است صورت پذیرد. منتفع شدن معاون در انجام معاونت شرط نمی باشد. عمل واسطه شدن، با اجرت یا بدون اجرت، در صورت رد و بدل شدن اضافه، باعث تحقق معاونت در ربا می گردد.

گفته شد که یکی از مجازات های مرتکب جرم ربا، رد اضافه به صاحب مال است. در اینجا مشخص نیست که مسؤول رد اضافه، ربا گیرنده است یا واسطه هم در این خصوص مسؤولیت دارد. به نظر می رسد که مسؤولیت متوجه رباگیرنده است، هرچند موضوع ربا تلف شده باشد؛ چون هرکسی که به صورت نامشروع مالی را به دست آورده است، باید آن را مسترد کند، اما اگر مقدار اضافی نزد واسطه باشد، احتمال مسؤولیت وی نیز وجود دارد. (زراعت، ۱۳۸۲، ص ۶۴)

چنانچه با کشف موضوع ربا، ربا دهنده مشخص نباشد، مال مورد ربا، جزء اموال

ضرر ربا گیرنده از طریق توسل به عقد صوری، به عنوان عمد خاص، تکمیل کننده عنصر روانی جرم است. تحصیل منفعت یا دریافت کردن مبلغی زائد بر مبلغ پرداختی در قرض، سوءنیت خاص این جرم است. در واقع بین عمل ارتكابی و نتیجه، یعنی تحصیل مال یا نفعی که مورد توافق قرار گرفته است، باید رابطه علیت موجود باشد.

۵. شرکت و معاونت در جرم ربا

در ربا نیز مانند سایر شرکت و معاونت جرایم قابل تحقق است که به تفصیل به شرح آنها می پردازیم.

شرکت در وقوع جرم ربا از سوی ربا دهنده و ربا گیرنده، به عنوان یک جرم تعزیری امکان پذیر است، لیکن نظر به قبح اجتماعی و حرمت شرعی آن، معمولاً دو طرف تماایل به مخفی نگهداشتن آن از دیگران دارند و از این جهت کمتر پیش می آید که چند نفر به صورت همزمان در تحقق این جرم با یکدیگر مشارکت نمایند، مگر این که طرفین یا یکی از دو طرف، شخص حقوقی یعنی شرکت و موسسه باشد که در این صورت ممکن است بیش از یک نفر به عنوان مسؤولین آن شرکت یا موسسه، متهم شناخته شوند.

در اینجا لازم است شرکاء از قصد و نیت یکدیگر برای اجرای عمل مجرمانه مطلع

مجهول المالک قرار گرفته و به جای مصادره به نفع دولت، در اختیار ولی فقیه قرار خواهد گرفت.

حال این سؤال مطرح می‌شود که تکلیف جزای نقدی مال مورد ربا چیست؟ آیا محکوم کردن ربا گیرنده و واسطه، به پرداخت معادل مال مورد ربا به عنوان جریمه نقدی که عنوان کیفر اصلی را دارد، مجاز خواهد بود.

به نظر می‌رسد در این حالت ربا گیرنده باید به تادیه آنچه به عنوان ربا گرفته، محکوم شود و چون ربا دهنده که صاحب واقعی مال است، مشخص نمی‌باشد، بنابراین محکوم کردن ربا گیرنده و واسطه، به پرداخت معادل مالی که فاقد مالک است، توجیه پذیر نیست.

۶. دادگاه صالح و محذورات عملی ثبوت

جرم ربا

قانون مجازات اسلامی، برای جرایم ارتشاء، ربا، اختلاس و... مجازات‌های خاصی تعیین کرده و اصل صلاحیت عام دادگاه‌های عمومی اقتضا می‌کند که به این جرایم در دادگاه‌های عمومی رسیدگی شود. ظاهر اصل ۴۹ قانون اساسی نیز آن است که فقط تعیین تکلیف ثروت‌های نامشروع بر عهده دادگاه اصل مذکور می‌باشد بند (۶ ماده ۵) قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب نیز رسیدگی به دعاوی مربوط به اصل ۴۹

را در صلاحیت دادگاه‌های انقلاب دانسته است. ماده ۱۰ قانون نحوه اجرای اصل ۴۹، رسیدگی به جرایم مذکور را در صلاحیت دادگاه انقلاب قرار داده است. اداره حقوقی قوه قضائیه رسیدگی به جرایم ارتشاء، ربا و... را در صلاحیت دادگاه عمومی می‌داند و به نظر می‌رسد قانونگذار در ماده ۱۰ قانون نحوه اجرای اصل ۴۹ اقدامی مشابه اقدام مذکور در تبصره ۳ قانون تشکیل دادگاه‌های مدنی خاص مصوب ۱۳۵۸ به عمل آورده است. یعنی یک صلاحیت اضافی برای دادگاه انقلاب ایجاد کرده است، اما دادگاه‌های عمومی و انقلاب به این مسأله وقعی ننهاده و جرایم ربا، رشوه، سرقت، اختلاس و... را در صلاحیت دادگاه‌های عمومی می‌دانند.

با توجه به اختلاف نظر محاکم عمومی و انقلاب در رسیدگی به پرونده‌های مربوط به رباخواری و ثروت‌های ناشی از ربا و صدور آراء متهاافت در این خصوص، هیأت عمومی دیوان عالی کشور در رأی وحدت رویه شماره ۶۸۲-۱۶/۱۰/۱۳۸۴ با پذیرش استدلال دادستان کل کشور، به موجب بند ۶ ماده ۵ قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی و انقلاب، رسیدگی به دعاوی مربوط به اصل ۴۹ قانون اساسی، از جمله ثروت‌های ناشی از ربا را در صلاحیت دادگاه انقلاب و بر طبق ماده ۵۹۵ قانون مجازات اسلامی، رسیدگی به جرم



رباخواری را در صلاحیت محاکم عمومی دانست.

به نظر می‌رسد که اولاً جرم ربا با توجه به قبح شرعی و قانونی در جامعه وقوع نمی‌یابد و یا وقوع آن زیاد نیست. ثانیاً، رسیدگی به پرونده‌های ربا با حساسیت بیشتری انجام می‌شود، اما با نگاهی به آمار پرونده‌های مطروحه در محاکم قضایی و نحوه رسیدگی به آنها تصور یاد شده را تایید نمی‌کند؛ زیرا با توجه به تحقیقات به عمل آمده، عدم کفایت ادله اثبات جرم ربا و کم اهمیت شدن دریافت و پرداخت ربا، با عنایت به اخذ سود از ناحیه بانک‌ها و سایر مراجع پرداخت کننده وام، باعث عدم محکومیت ربا گیرندگان در محاکم دادگستری می‌شود.

نتیجه

ربا در اصطلاح شرع، اضافه و زیادی است که در معامله یکی از طرفین از دیگری اخذ می‌کند، ماهیت آن در عرف حقوقی مبتنی بر سوء استفاده از یک وسیله قانونی به قصد فرار از یک ممنوعیت شرعی و قانونی است. به عبارتی، تلاش ربا دهنده و ربا گیرنده آن است که با توسل به عقد صوری در قالب بیع، قرض یا هبه، به هدف نامشروع، صورت قانونی و ظاهر صحیح بدهند.

به منظور حذف موجبات دریافت یا

پرداخت ربا و سایر امور شبهه‌انگیز در این خصوص، انجام اقدامات ذیل مفید است:

۱- با توجه به سنگین بودن مجازات ربا، رسیدگی جدی به معضلات اقتصادی مردم از هرحیث، از جمله از طریق تاسیس و توسعه صندوق‌های قرض‌الحسنه به حد نیاز، و نظارت بر اجرای ضوابط و مقررات قانونی و شرعی آنها؛

۲- نظارت کامل بر تسهیلات بانکی اعطایی به مردم در جهت صرف این تسهیلات در امور مفید و سازنده؛

۳- کارمزدهای اخذ شده توسط بانک‌ها از مردم، مزد کارهای انجام شده باشد، نه بیشتر؛

۴- مساله دیرکرد به نحو کنونی قابل توجیه نیست و یکی از مصداق‌های بارز رباخواری است. لازم است برای جلوگیری از سوء استفاده مشتریان بانک، راه حلی منطبق با فقه اسلامی اندیشیده شود؛

۵- تخصیص سهم قابل توجهی از موجودی بانک‌ها به قرض‌الحسنه، به معنی واقعی کلمه؛

۶- جلب توجه محاکم به اهمیت موضوع ربا و رباخواری و برخورد قاطع با مرتکبان آن؛

۷- به منظور اجرای موازین عدالت و انصاف، بین مجازات عمل ربا دهنده، ربا گیرنده و واسطه، تفاوت و تمایز قائل شویم

و با عنایت به احادیث و روایات وارده در خصوص مجازات آنها، نسبت به رباگیرنده و واسطه عمل با شدت عمل بیشتری برخورد شود؛

۸- لزوم تصریح شمول مجازات در خصوص اشخاص حقوقی، در صورت دریافت یا پرداخت ربا، صرف نظر از آن که درآمد حاصله از فعالیت‌های ممنوعه ممکن است در برخی موارد در قالب تشکیل اشخاص حقوقی و تقسیم منافع حاصله بین سهام‌داران و اعضای شرکت، منطقی به نظر برسد.

فهرست منابع

۱. انصاری، شیخ مرتضی، المکاسب، تهران، نشرداد، ۱۳۷۰
۲. توانایان فرد، حسن، ربا در قرآن، تهران، انتشارات قسط، چاپ اول، ۱۳۶۱
۳. دهخدا، علی اکبر، لغت‌نامه، جلد بیست و ششم، تهران، انتشارات دانشگاه، ۱۳۷۷
۴. زراعت، عباس، شرح قانون مجازات اسلامی، (بخش تعزیرات ۲)، تهران، انتشارات ققنوس، چاپ اول، ۱۳۸۲
۵. شفاعی، محسن، ربا از نظر دینی و اجتماعی، تهران، انتشارات صدرا، چاپ اول، ۱۳۶۸
۶. شهری، غلامرضا و سروش، ستوده جهرمی، نظریه‌های اداره حقوقی، تهران، انتشارات روزنامه رسمی، جلد دوم، ۱۳۷۵
۷. طباطبایی، محمدحسین، المیزان فی تفسیرالقران، قم، انتشارات جامعه مدرسین، ۱۴۱۵هـ

۸. فاضل مقداد، کنزالعرفان فی فقه القرآن، مترجم: عبدالرحیم عقیقی، قم، انتشارات نوید اسلام، چاپ چهارم، ۱۳۸۸

۹. گلدوزیان، ایرج، بایسته‌های حقوق جزای عمومی، تهران، انتشارات مجد، چاپ سوم، ۱۳۸۳

۱۰. معین، محمد، فرهنگ معین، جلد دوم، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۱

۱۱. مطهری، مرتضی، ربا، بانک، بیمه، تهران، انتشارات صدرا، تهران، چاپ اول، ۱۳۶۴

۱۲. موسوی خمینی، آیت‌الله روح الله، تحریرالوسیله، جلد دوم، قم، انتشارات جامعه مدرسین، چاپ اول، ۱۳۷۲

۱۳. معلوف، لوئیس، المنجد، مترجم: محمد بندر ریگی، جلد اول، تهران، انتشارات ایران، چاپ ششم، ۱۳۸۶

۱۴. محمودی گلپایگانی، سید محمد، مبانی فقهی نظام مشارکت در بانکداری بدون ربا، تهران، انتشارات دانشگاه چاپ اول، ۱۳۸۵

۱۵. یزدی، سیدمحمدکاظم، العروه الوثقی، قم، انتشارات دآوری، ۱۴۰۰ هـ

۱۶. یوسفی، احمد علی، ربا و تورم (بررسی تطبیقی جبران کاهش ارزش پول و ربا)، تهران، انتشارات مرکز نشر آثار پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، چاپ اول، ۱۳۸۱



پیشگیری از تعدیات مأمورین دولتی در پرتو سیاست جنایی

*جواد صالحی

عضو هیأت علمی دانشگاه پیام نور کرمان

*رحمت‌الله جعفری

کارشناس ارشد حقوق کیفری و جرم‌شناسی، کارآموز قضایی مشهد

چکیده

بررسی تعدیات مأمورین دولتی از میث مطالعات جرم‌شناختی دارای ابعاد متفاوتی است که یکی از این ابعاد، پیشگیری از وقوع آن می‌باشد. پیشگیری از جرم به عنوان محور اساسی و راهبردی ضد بزهکاری، از مهم‌ترین وظایف نظام عدالت کیفری در راستای کاهش جرم، بهداشت قضایی و اجرای هر چه بهتر عدالت قضایی در پرتو دستاوردهای علوم جرم‌شناختی در تمام سطوح می‌باشد. بررسی جرایم مأموران، از یک طرف باعث شناخت علل و چگونگی پیدایش آن، و از طرف دیگر موجب آشنایی با راهکارهای پیش‌گیرنده از آن می‌باشد. اهمیت این مساله زمانی افزون می‌گردد که رویه اتفادی قانون‌گذار در قبال پیشگیری از این جرایم را همانند سایر جرایم می‌یابیم؛ در حالی که مأموران دولت به عنوان چشم و گوش ماکمیت ممسوب می‌شوند و هر گونه تفتی از سوی آنها، لطمات جبران ناپذیری را دربردارد که این وسعت ضرر و فطر ناشی از اعمال غیرقانونی آنها مستلزم تدابیر پیش‌گیرنده ویژه‌ای باشد.

کلید واژه‌ها: پیشگیری از جرم، سیاست جنایی، اسلام

درآمد

اصطلاح «سیاست جنایی»^(۱) با قدمتی نزدیک به یک قرن و رویکردی کلان به پدیده مجرمانه، زیر بنای پاسخ‌های گوناگون و مختلف در قالب قوانین و دخالت دادن و تعامل میان شاخه‌های حقوقی و جامعه مدنی در برابر جرایم می‌باشد. قانونگذار در سیاست جنایی برای کنترل جرم، علاوه بر پاسخ‌های کیفری، از مشارکت نهادهای اجتماعی بهره‌مند می‌شود. (صالحی و ابراهیمی، ۱۳۸۷، ص ۲۵)

سیاست جنایی، به عنوان رشته مطالعاتی علمی، برای نخستین بار توسط دانشمند آلمانی، آنسلم فون فوئرباخ در کتاب حقوق کیفری مورد توجه قرار گرفته است. (۱۸۰۳ میلادی). فوئرباخ، سیاست جنایی را «مجموعه

شیوه‌های سرکوب‌گرانه‌ای که دولت با استفاده از آنها علیه جرم واکنش نشان می‌دهد»، تعریف کرده و بدین ترتیب مفهوم مضیق ارائه نموده است که در حقیقت همان «سیاست کیفری»^(۲) است. (لازرژ، ۱۳۸۲، ص ۱۰) در حالی که امروزه معنای دقیق سیاست جنایی از منشاء آن دور افتاده است.

سیاست جنایی، یک رشته مطالعاتی است که بر حسب داده‌ها و یافته‌های فلسفی و علمی از جمله یافته‌های جرم‌شناختی، و با توجه به اوضاع و احوال تاریخی، سعی در تدوین و ایجاد آموزه‌های سرکوب‌گر و پیش‌گیرانه دارد که نسبت به بزهکاری و بزهکار قابلیت اعمال را دارا باشد. (نجفی ابرندآبادی و هاشم بیگی، ۱۳۷۷، ص ۸۸) این واژه در مفهوم موسع ما

۱. سیاست، کلمه‌ای عربی است که در مفهوم لغوی به معنای مصلحت اندیشی (دهخدا، ۱۳۷۷، ج ۹، ص ۱۴۱۶) اداره کردن (جعفری لنگرودی، ۱۳۷۸، ج ۳، ص ۱۰۹) امر و نهی کردن (فتحی بهشتی، ۱۴۰۹، ص ۲۵) حکم راندن و تدبیر نمودن (عمید، ۱۳۶۰، ج ۱، ص ۱۲۵۶) و بهبودی بخشیدن به وضع مردم با راهنمایی کردن ایشان به آن چه که مصلحت است (جر، ۱۳۶۳، ج ۲، ص ۱۲۲۹) به کار رفته است. بنابراین سیاست در لغت عبارت از توانایی اتخاذ تدابیر مناسب جهت اداره کردن امور به نحو مطلوب است. جنایت نیز کلمه‌ای عربی است که از ریشه جنی به معنای گناه کردن، چیدن میوه از درخت (دهخدا، همان، ص ۷۸۶۵) و جرم (عمید، همان، ص ۷۰۴) آمده است. عده‌ای معتقدند که اعراب لغت جنایت را مانند کلمه جناح، از «گناه» فارسی اخذ کرده‌اند (جعفری لنگرودی، همان، ص ۱۵۷۱). در معنای اصطلاحی مفهوم واحدی از سیاست ارائه نشده است. برخی سیاست را درک و تدبیر مسائل جامعه معرفی کرده‌اند (لازرژ، ۱۳۸۲، ص ۲۱) اما سیاست، تدابیری است که در تمام زمینه‌ها کارایی دارد. کاربرد واژه سیاست در زبان فارسی، منحصر به علوم سیاسی و فقه نیست. بلکه در ادبیات و فلسفه و دیگر رشته‌های علوم انسانی تحت معانی مختلف به کار رفته است. (دهقانی فیل آبادی، ۱۳۸۱، ص ۱۴) برخی سیاست را یکی از شریف‌ترین اسباب چهارگانه قوام و ثبات جهان دانسته و ضرورت آن را تدبیر در جهت ایجاد الفت، اصلاح امور جامعه، ایجاد و حفظ آن می‌دانند (غزالی، ۱۹۸۶، ج ۱، ص ۱۱۳) سیاست، برنامه‌ای در سطح وسیع در زمینه‌های مختلف اجتماعی، اقتصادی، حقوقی و... است که هدف بهبود بخشیدن وضع موجود را دنبال می‌کند. جنایت در اصطلاح، دارای دو مفهوم مضیق و موسع می‌باشد؛ در مفهوم مضیق، جنایت عبارت از مجازات جنایی و جرم جنایی است. (کورنو، ۱۴۱۸، ج ۱، ص ۶۳۷) در این مفهوم جنایت شامل جرایم علیه تمامیت جسمانی اشخاص می‌شود، اما جنایت در مفهوم موسع شامل همه مسائل مرتبط با جرایم و مجازات‌ها؛ مانند قانون جنایی و سیاست جنایی می‌شود. (کورنو، همان، ص ۶۳۸).

۲. در مورد دو اصطلاح «سیاست جنایی» و «سیاست کیفری» حقوق دانان قائل به تمایز هستند. برخی سیاست کیفری را معادل مفهوم مضیق سیاست جنایی و آن را در قلمرو سیاست حقوق دولت قرار می‌دهند. (نجفی ابرندآبادی، ۱۳۷۶، ص ۲۹۱) و برخی خصیصه کنترل جرم و سرکوبگری بزهکاری را برای سیاست کیفری



اتخاذ می‌گردد و عمومیت می‌یابد. ظرفیت و گنجایش اعمال سیاست‌های اجتماعی، یکی از بازوهای موثر بر ذهنیت و عملکرد مجریان قانون در تحمیل میزان مجازات بر مجرمان است تا سیاست جنایی با گستره وسیع و به خدمت گرفتن ابزارهای غیر کیفری برای کاهش جرم، موثر و کارآمد باشد.

از جمله روش‌های پیشگیرانه، گزینش ضمانت اجراهای کیفری مناسب با جرم و شخصیت مأمور دولت است. پیشگیری از جرایم و تقسیم بندی آن به دو قسم؛ پیشگیری کیفری و پیشگیری غیر کیفری، ما را متوجه ابزارهای مورد نیاز هر یک می‌نماید. در پیشگیری کیفری که ابزار آن مجازات است، مقنن با در نظر گرفتن جرایم و مجازات‌ها سعی می‌کند تا اولاً، با تهدید افراد به مجازات، از ارتکاب جرم جلوگیری نماید و ثانیاً، در صورت ارتکاب جرم، با تحمیل مجازات، به ارباب فردی و جمعی دست بزند. این هدف اگرچه با ضمانت اجراهای موثر، متناسب و بازدارنده (بولک، ۱۳۸۲، ص ۳۲) تا حدودی دست یافتنی است، اما با در نظر گرفتن هزینه‌های آن، مقرون به صرفه نیست. در پیشگیری غیر کیفری وضعیت به

را با قلمرو وسیعی از رفتارهای خلاف هنجار و پاسخ‌هایی که به آنها ابراز می‌شود، آشنا می‌سازد و در مفهوم مضیق در چارچوب حقوق کیفری و در محدوده تدابیر و اقدامات دولت و قوای عمومی تعریف می‌گردد. (حسینی، همان، ص ۲۳)

بنابراین سیاست جنایی علاوه بر مبارزه و مجازات رساندن مجرمان، به دنبال پیشگیری از جرم با توسل به ابزارهای غیر کیفری می‌باشد. در این مفهوم، نقش نهادهای اجتماعی در شکل دهی و توسعه فرهنگ به منظور جلوه دادن زشتی و قبح یک سری از جرایم و برانگیختن حساسیت افکار عمومی، که مجریان قانون نیز از این حیث مستثنی نیستند، انکارناپذیر است. لذا رسانه‌های گروهی برای معرفی و ترویج اشکال مختلف پیشگیری از جرایم در سطح عمومی ترغیب و تشویق می‌شوند و به موازات استفاده و تعمیم تدابیر نوین پیش‌گیرانه از بزهکاری، از شیوه‌های سنتی پیشگیری که منطبق با فرهنگ هر جامعه است، غافل نمی‌شود. سیاست‌های اجتماعی، موثر در جهت بهبود وضعیت لایه‌های بی‌بضاعت جامعه و برابری، عدالت و انصاف در مراحل مختلف فرایند اعمال قوانین

قائل هستند. (توجهی، ۱۳۷۷، ص ۱۱۰). برخی در این میان بین سیاست کیفری و سیاست جنایی تفکیکی قائل نشده‌اند (نوربهاء، ۱۳۷۹، ص ۳۴) اما صرف نظر از چنین نگرش‌های متفاوتی، به نظر می‌رسد، اعتقاد دسته دوم که قائل به ویژگی سرکوب کنندگی سیاست جنایی تحت عنوان «سیاست کیفری» هستند، از جایگاه محکم‌تری برخوردار باشد. (توجهی، همان، ص ۱۲۹)، که شامل سیاست کیفری تقنینی و قضایی می‌باشد و هر یک به اقتضاء خویش در خدمت گروهی از افراد در جهت مبارزه با جرم و کاهش میزان آن می‌باشند. با نگاهی اجمالی به فرهنگ لغات حقوقی و اجتماعی متوجه می‌شویم که سیاست جنایی در معنایی معادل و مترادف با «سیاست کیفری» به کار گرفته شده است. سیاست کیفری، ترکیبی از واژه‌های «سیاست» و «کیفر» است. این تعبیر منعکس کننده تدابیر سزادهنده است که در جهت پیشگیری و سرکوبی جرم، در یک جامعه اتخاذ گردیده و به اجراء گذاشته می‌شود. (حسینی، ۱۳۸۳، ص ۱۳)

گونه‌ای دیگر است. در این نوع پیشگیری با الگوی پزشکی عمل می‌شود. و مراحل آن با عناوین؛ اولیه، ثانویه و ثالث (نجفی ابرنآبادی، ۱۳۷۹، ص ۷۴۸) یا پیشگیری اجتماعی و وضعی که در قلمرو جرایمی مهم از قبیل؛ جنایات سازمان‌یافته فراملی به اجرا گذارده می‌شود و در اسناد بین‌المللی نیز به این نوع پیشگیری اشاره شده است.

(United Nation Office on Drugs & Crime, 2004, p: 24).

این تدابیر علاوه بر این که از بروز جرایم و آسیب‌های اجتماعی جلوگیری می‌کند، هزینه‌های ناشی از تضمین و اجرای قوانین در دستگاه عدالت کیفری و در سازمان زندان‌ها را به حداقل یا صفر می‌رساند. (نجفی ابرنآبادی، ۱۳۸۲، صص ۳۴ تا ۴۲). رویکرد اخیر بیشتر از طریق تنظیم سیاست جنایی حاصل می‌گردد.

یکی از موضوعات چالش برانگیز سیاست جنایی، برخورد با تعدیات مأموران دولتی است. مقنن در قالب پی‌ریزی سیاست جنایی، تدابیر مختلفی را در راستای پیشگیری از تعدیات مأمورین دولت اتخاذ نموده است، که مهم‌ترین جلوه آن، پیشگیری از تعدیات مأمورین دولتی است.

۱. سیاست جنایی اسلام

مکتب اسلام به عنوان یکی از مکاتب الهی، اهداف والایی را برای بشریت ترسیم کرده است و برنامه‌های تربیتی و پژوهی را برای او در نظر گرفته است. مکتب اسلام با توجه به خصوصیات و توانایی‌های انسان و شناخت موانع موجود در مسیر تکامل انسانی، به طرح

مباحثی چون؛ پیشگیری از سقوط و انحطاط انسان پرداخته است. یکی از علل سقوط و انحطاط انسان، آلوده شدن وی به ارتکاب اعمالی است که از سوی شرع یا حاکمیت ممنوع شناخته شده است. آموزه‌های پیش‌گیرنده مکتب اسلام، اگرچه دارای آثار بازدارنده قوی و تاثیرگذار در وجود انسان است، اما تحقق آن به آسانی میسر نیست (خسروشاهی، ۱۳۸۲، ص ۳۱)؛ چراکه اعتقاد راسخ به دستورات اسلام و باور تاثیرات ماورایی آن برای برخی ملموس نمی‌باشد. این برنامه‌ریزی دقیق و همه جانبه از سوی شارع در جهت به کمال رسانیدن بشر، یکی از تفاوت‌های اساسی آن با آموزه‌های مکاتب جرم‌شناختی است.

در مکاتب جرم‌شناختی سعی بر آن است تا بدون در نظر گرفتن آثار ماورایی و معنوی از وقوع جرم جلوگیری شود. در حالی که آموزه‌های اسلام، هدف اصلی خود را تربیت انسان و به تبع آن پیشگیری از جرم قرار داده است. به همین لحاظ کتاب آسمانی مسلمین و سیره معصومین (ع) در این محور به خوبی روشنگر مسیر آینده ما می‌باشد.

۱-۱. پیشگیری در دستورات قرآن

قرآن کریم، کتاب آسمانی و انسان‌ساز، انسان را به عنوان اشرف مخلوقات و دارای استعدادهای فوق‌العاده در جهت رشد و تعالی معرفی نموده است. قرآن کریم برای شکوفا شدن این استعدادهای انسانی، آموزه‌های متعددی در جهت تربیت روحی و معنوی ارائه داده است که توجه و به‌کارگیری این دستورات، نه تنها موجب تعالی انسان، بلکه پیش از آن موجب پیشگیری از اعمال مجرمانه و گناه‌آلود



بخشیدن به شرایط و اوضاع و احوال فکری و فرهنگی، از مهم‌ترین زمینه‌های خنثی سازی بزهکاری، تحقق پیشگیری و نهی از استمرار رفتارهای ناپسند و ممانعت از تکرار جرم می‌باشد.

۲-۱. پیشگیری در سیره معصومین (ع)

سیره معصومین (ع)، به عنوان یکی از مطمئن‌ترین الگوهای پیشگیری، در خدمت سیاست جنایی اسلام است. نهج البلاغه به عنوان یکی از مدارک معتبر، دستوراتی را راجع به پیشگیری از تعدیات مامورین دولتی مطرح نموده است. عواملی که در سیره معصومین (ع) برای پیشگیری از جرایم مامورین دولتی قابل استخراج است؛ عبارتند از: دقت در گزینش کارگزاران، نظارت بر عملکرد کارگزاران، قاطعیت در برخورد با متخلفان و تشویق مامورین درستکار. در این قسمت به تفکیک به بررسی این عوامل می‌پردازیم.

الف) دقت در گزینش کارگزاران

دقت در گزینش ماموران دولتی با در نظر گرفتن صلاحیت‌ها، موجب از بین رفتن یا به حداقل رسانیدن خطای احتمالی آنها در آینده می‌باشد؛ چراکه مطابق فرمایش مولای متقیان، امام علی علیه السلام «آفت و بلای کارها، ناتوانی کارگزاران است». این ناتوانی که ناشی از عدم تخصص کافی در امور محوله یا عدم تعهد و مسؤولیت‌پذیر بودن مامورین دولتی است، در سیره معصومین مغفول نمانده است. امام علی علیه السلام برای گزینش مامورین، دو قسم شرایط؛ یک دسته مربوط به کارگزاران گزینش شونده و یک دسته مربوط به مسؤولین

می‌شود. آموزه‌های پیشگیرانه قرآنی که در سه دسته؛ آموزه‌های اعتقادی، آموزه‌های اخلاقی و آموزه‌های احکامی خلاصه می‌شود، به ابعاد غیرکیفری پیشگیری می‌پردازند.

دستورات اعتقادی، با تبیین فلسفه حیات و معتقد نمودن انسان به مبدء و آفرینش، او را از ارتکاب رفتارهای خلاف منزلت انسانی و تجاوز به حقوق دیگران منع می‌کند؛ چراکه در نتیجه این آموزه‌ها، انسان به مرحله‌ای از تکامل دست می‌یابد که اراده‌ای بر فساد در او شکل نمی‌گیرد. دستورات اخلاقی، با سوق دادن انسان به سوی مکارم اخلاقی، باعث می‌شود تا افراد به خود اجازه تعدی به حقوق دیگران را ندهند و خود را ملتزم به خیرخواهی و گذشت بدانند. یکی از مصادیق این دستورات اخلاقی، توصیه به حسن ظن و پرهیز از بدگمانی است. جای گرفتن بدگمانی و سوءظن در نهاد انسان، صرف‌نظر از این که موجب مخدوش شدن اصل برائت و قاعده صحت می‌باشد، به عنوان درگاهی برای در مظان اتهام قرار دادن دیگران بدون دلیل و بازداشت غیرقانونی افراد می‌باشد.

آموزه‌های احکامی قرآن که شامل قوانین و مقررات ویژه‌ای به منظور معتدل ساختن افراد و جامعه و طرد زمینه‌های جرم‌زا است، در قالب تهدیداتی برای افرادی می‌باشد که دستورات اعتقادی و اخلاقی راجع به آنها موثر و کارساز نبوده است. این احکام و اهداف آن که بیشتر با پیشگیری ثالث یا پیشگیری از تکرار جرم همخوانی دارد، با ملتزم ساختن افراد جامعه به نظارت متبلور می‌گردد. نظارت عمومی یا امر به معروف و نهی از منکر، در جهت بهبود

گزینش کننده را مطرح می‌فرمایند. مامورانی که برای استخدام گزینش می‌شوند، باید حائز شرایطی از جمله امانت‌داری، پرهیزگاری و تعهد در برابر وظایف محوله باشند، از دیدگاه حضرت، ماموریت دولت، امانتی بیش نیست. حضرت به یکی از کارگزاران چنین می‌فرمایند: «ان عملک لیس لک بطعمه و لیکنه فی عنقک امانه» (نهج البلاغه، نامه ۵۰) «ماموریتی که به تو واگذار شده است، وسیله‌ای برای ثروت‌اندوزی نیست، بلکه امانتی است که بر گردن تو قرار گرفته است».

شرط دوم برای ماموران متصدی گزینش کارگزاران است، پرهیز از تحت تاثیر قرار گرفتن در امر گزینش می‌باشد که مبدا چشم بر صلاحیت‌های نداشته ماموری که در آینده به کار گرفته می‌شود، ببندد و از این طریق در خطاهای احتمالی او شریک شود.

ب) نظارت دقیق

دومین شرط اساسی در پیشگیری از تعدیات مامورین دولت، نظارت بر عملکرد مامورین دولتی است که در سیره ائمه اطهار مشهود است. امام علی (ع) در این باره می‌فرمایند: «... بر آنان ناظرانی بگمار که به تو وفادار باشند؛

چرا که مراقبت نهانی در کارهایشان آنها را به رعایت امانت وا می‌دارد.»

اهمیت این فرمایش زمانی روشن می‌شود که ابزار نظارت در جهت مقایسه عملکرد گذشته با توقع واقعی از مامورین بیانگر میزان دستیابی به اهداف مورد نظر از عملکرد مامورین دولتی باشد؛ تا این که «نظارت، روش مناسبی برای حصول اطمینان از تحقق اهداف باشد.» (علی آبادی، ۱۳۷۷، ص ۱۲۵)

ج) قاطعیت در برخورد با ماموران متخلف

حتمیت و قطعیت برخورد با مامورین متخلف از اجرای وظایف مقرر، عاملی مهم در تحقق واقعی پیشگیری از تعدیات مامورین دولتی باشد. ترس ناشی از برخورد با ماموران فاسد، موجب می‌گردد تا مامورین نسبت به انجام وظایف دقت کافی مبذول دارند و از چارچوب مقررات و وظایف خارج نشوند. قاطعیت در برخورد با مامورین خاطی، از مسائلی است که در سیره معصومین دارای اهمیت بوده و نمونه‌های فراوانی بر آن می‌باشد. به عنوان مثال در یکی از این موارد، واکنش امام علی (ع) نسبت به تخطی کارگزار حکومت را مشاهده می‌کنیم. زنی از عملکرد یکی از کارگزاران حکومت به خدمت امام عریضه‌ای را می‌برند و حضرت بعد از احراز تعدی مامور، حکم عزل وی را صادر و این حکم را به مامور خاطی ابلاغ می‌نمایند. (رهبر، ۱۳۸۴، ص ۱۸)

د) تشویق ماموران درستکار

تشویق کارگزاران به عنوان ابزاری کارآمد در کنار برخورد با متخلفین، موجب کارآمدتر ساختن مامور متعهد به انجام وظایف مقرر می‌باشد. عدم تشویق ماموران درستکار،

حتمیت و قطعیت برخورد با مامورین

متخلف از اجرای وظایف مقرر، عاملی

مهم در تحقق واقعی پیشگیری از

تعدیات مامورین دولتی باشد. ترس

ناشی از برخورد با ماموران فاسد،

موجب می‌گردد تا مامورین نسبت به

انجام وظایف دقت کافی مبذول دارند.



با مراجعه به مراجع قضایی صالح، از تخلف و تجاوز این دستگاه‌ها جلوگیری کنند، اما برای این که اعمال مأموران دولت منطبق با قانون باشد، ضروری است اصل حاکمیت قانون، با ضمانت اجرای کافی پشتیبانی و حمایت شود، تا وسایل دفاعی موثری در اختیار افراد عادی باشد و بتوانند هر زمان که مأموران دولتی از حدود اختیارات قانونی خود تجاوز کردند، به دادگاه‌های صالح مراجعه و با ابطال تصمیمات یا متوقف نمودن اجرای آن، مأمورین را به رعایت قانون و مقررات مجبور سازند.^(۱)

۲-۲. جلوگیری از بازداشت غیرقانونی

یکی از ابعاد سیاست جنایی پیش‌گیرنده از وقوع جرم، پیشگیری از بازداشت غیرقانونی افراد است. مقنن، مسؤولان و مأمورین بازداشتگاه‌ها و ندامتگاه‌ها را مکلف ساخته است که بدون اخذ برگه بازداشت از طرف مراجع و مقامات صالح، شخصی را به نام زندانی نپذیرند. همچنین ضابطان دادگستری و مأموران انتظامی را مکلف ساخته است تا شکایت شخص مدعی بازداشت برخلاف قانون را بپذیرند. (ر.ک: مواد ۵۷۴ و ۵۷۳ قانون مجازات اسلامی). این امر روسای زندان‌ها

می‌تواند آثار منفی دربرداشته باشد و زمینه را برای تعدیات احتمالی مأمورین درستکاری که فرقی میان خود با دیگر مأمورین نمی‌بینند، فراهم سازد.

۲. سیاست جنایی تقنینی

۲-۱. تقویت اصل حاکمیت قانون

یکی از اصول مهمی که به موجب قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران مقرر شده است، اصل حاکمیت قانون است. در پرتو این اصل، مقامات اداری مکلفند همواره در تصمیماتی که اتخاذ می‌نمایند و اعمالی که انجام می‌دهند، خواه ناظر به شخص یا اشخاص معین باشد (مثل صدور احکام) و خواه ناظر به عموم (مانند وضع آیین‌نامه)، قوانین و مقررات را رعایت کنند تا این که افراد در مقابل دولت تأمین داشته باشند و مأموران و مقامات اداری نتوانند حقوق و آزادی‌های افراد را تضییع نمایند.

اجرای اصل حاکمیت قانون در دستگاه‌ها و سازمان‌های اداری، یکی از مظاهر اصل کلی است که در حقوق عمومی پذیرفته شده است. به موجب این اصل، تمام قوا و فعالیت‌های دولت اعم از قانونگذاری، قضایی و اجرایی تحت قانون قرار می‌گیرند و افراد می‌توانند

۱. البته اعلام اصل حاکمیت قانون به تنهایی برای استقرار قانون در دستگاه اداری کافی نیست، بلکه لازم است دادگاه صلاحیت‌داری نیز باشد و به طور مستمر بر اجرای صحیح قوانین نظارت کند.

قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران برای رسیدگی به دعاوی و شکایات اداری، تشکیل دادگاه‌هایی را با نام «دیوان عدالت اداری» در نظر گرفته است که عهده‌دار نظارت بر مطابقت آیین‌نامه‌ها و تصمیمات و اقدامات اداری قوه مجریه با قوانین و حل اختلاف بین افراد و دولت است. اصل ۱۷۳ قانون اساسی مقرر می‌دارد: «به منظور رسیدگی به شکایات و تظلمات و اعتراضات مردم نسبت به مأموران یا واحدها یا آیین‌نامه‌های دولتی و احقاق حقوق آنها دیوانی به نام دیوان عدالت اداری زیر نظر رئیس قوه قضاییه تأسیس می‌شود. حدود اختیارات و نحوه عمل این دیوان را قانون تعیین می‌کند». البته علاوه بر دیوان که در رأس نهادهای نظارتی است، مراجع دیگری هم از جمله کمیسیون اصل نود، سازمان بازرسی کل کشور و بازرسی‌های وزارتخانه‌ها و موسسات عمومی وجود دارند، ولی این مراجع از مقامات تحقیق و بازرسی و می‌باشند و اختیار صدور حکم، ندارند.

را الزام به اهتمام در تهيه وسايل و موجبات تهذيب اخلاق و اصلاح تربيت زندانيان با همكاري كارشناسان تربيتي مي‌باشد تا از طريق بازرسي و مراقبت مداوم اوضاع زندان، به شكايات احتمالي زندانيان حاصل گردد.

۳-۲. پيش‌بيني سيستم نظارتي قوي

يكي از مكانيزم‌هاي پيشگيري از تعديات مأموران دولت، تقويت ساز و كارهاي نظارتي بر سازمان‌هاي اداري و اعمال مأمورين دولتي است. كنترل و نظارت بر اعمال و تصميمات اداري، ممكن است به وسيله دستگاه اداري (قوه مجريه)، قوه مقننه يا قوه قضائيه به عمل آيد.

كنترل اداري و پارلماني، در عين حال كه داراي اهميت فراواني است، ولي به تجربه ثابت شده است كه اين نوع نظارت‌ها، براي ارزيابي ميزان پيشرفت اهداف و برنامه‌ها و نه جوابگويي به دعوای و شكايات افراد از اعمال اداري مأموران، مفيد است.

رسيدگي به دعوای اداري، با دادگاه‌ها و مراجع اداري است كه در رأس اين مراجع، ديوان عدالت اداري قرار دارد. ديوان عدالت اداري يك دادگاه عالي كاملاً مجزا از دادگاه‌هاي عمومي دادگستري است كه به موجب اصل ۱۷۳ قانون اساسي، شكايات مردم عليه دستگاه اداري و مأموران دولت، در صلاحيت ذاتي آن است. نظارت ديوان بر تصميمات و اعمال اداري يكسان نيست. در مواردی كه شكايات به مخالفت تصويب‌نامه و يا آيين‌نامه‌هاي اداري دولتي (قوه مجريه) با موازين اسلامي مربوط باشد، ديوان، شكايات

را به شوراي نگهبان ارسال مي‌كند و بعد از تأييد اين شورا، به ابطال آن مبادرت مي‌نمايد و در صورتي كه شكايات به مخالفت تصميمات اداري با قوانين يا خروج تصميم اداري از حدود اختيارات قوه مجريه باشد، شكايات را در هيأت عمومي كه مركب از روسای شعب است و نسبت به شعب ديوان در سطح بالاتري قرار دارد، مطرح مي‌سازد.

تدبيري كه مقنن در جهت پيشگيري از صدور آيين‌نامه‌هاي مخالف قانون انديشیده، اين است كه اگرچه ابطال اين تصميمات با ديوان عدالت اداري است، ولي تكليف رييس قوه مقننه به ابلاغ آيين‌نامه را مي‌توان دربردارنده اين اختيار براي رييس قوه مقننه دانست تا اگر مفاد آن را خلاف قوانين بيايد، بتواند با ذكر دليل براي تجديدنظر به هيأت وزيران ارجاع دهد. لذا اين اختيار به موازات اختيارات ديوان عدالت اداري در ابطال تصميمات اداري خلاف قانون، عامل تاثيرگذاري در جهت مبارزه با تعديات و پيشگيري از بروز آن مي‌باشد.

۴-۲. الحاق به معاهدات و اسناد بين‌المللي

مرتبط

از تاثير پيش‌گيرنده الحاق دولت‌ها به معاهدات و تصويب اسنادی كه تعهدی براي آنها ايجاد مي‌كند، نبايد غافل ماند. به علاوه پذيرفتن قطع‌نامه‌هاي سازمان ملل متحد شامل قواعد راهبردي، نظير نظام‌نامه رفتاری براي مسؤولان اجرائي قانون (۱۹۷۹) و مجموعه قواعد حداقل براي رفتار با بازداشت شدگان (۱۹۵۷) شوراي اقتصادي و اجتماعي، به دولت‌ها كمك خواهد كرد تا حدود وظايف كارگزاران را اعم از مأموران اداري و انتظامي



و فیلم برداری مخفیانه از یک مجلس مهمانی خصوصی یا نوار صدای ضبط شده اشخاص توسط افراد، بدون مجوز قانونی صادره از سوی مقامات قضایی یا صورت جلسه تنظیمی توسط مأمورینی که بدون مجوز قانونی اقدام به ورود به منزل دیگری کرده اند، نباید مستند حکم قضایی قرار گیرند. به طوری که با ابطال و رد گزارش ها و صورت جلسات غیرقانونی، وقوع جرایم احتمالی مأموران (موضوع فصل دهم قانون مجازات اسلامی تحت عنوان تقصیرات مقامات و مأمورین دولتی) کاهش یافته و از نقض حقوق فردی پیشگیری و امنیت مردم تأمین می شود. در همین راستا نظریه شماره ۷/۱۴۶۵ - ۱۳۷۱/۲/۳۰ اداره حقوقی قوه قضائیه مقرر می دارد: «شنود مکالمات تلفنی بدون دستور مقام صلاحیت دار قضایی ممنوع است». اگرچه می توان در برخی موارد که کسب دلایل اثبات جرم به طرق دیگر ممکن نباشد، نوار ضبط مکالمات را بدون داشتن ارزش اثباتی دلیل، در صورتی که با قرائن دیگر همراه باشد، به عنوان اماره قضایی، مستند دعوی قرار داد، اما ابطال چند مورد از یافته های غیرقانونی و

و به طور کلی همه کسانی که در دستگیری، بازداشت و مراقبت از بازداشت شدگان مشارکت دارند، تعیین کنند (عمادی، ۱۳۸۱، ص ۱۱۸). دستیابی به این اهداف، مستلزم گنجاندن مقرره های آن در قوانین داخلی و تعیین ضمانت اجراء در مورد نقض این مقررات است.

مهم ترین کنوانسیون در این زمینه، اعلامیه اصول اساسی عدالت برای قربانیان جرم و سوءاستفاده از قدرت (۱۹۸۵) می باشد که بند «ب» ماده ۶ آن، اجازه طرح و در نظر گرفتن دیدگاه ها و نگرانی های بزه دیدگان را در مراحل مناسب رسیدگی، بدون غرض ورزی نسبت به متهم و هماهنگ با نظام عدالت جنایی مقرر داشته و بند «ت» آن اتخاذ تدابیری برای کاهش گرفتاری ها و در دسرهای بزه دیدگان، حفاظت از زندگی خصوصی آنان و تأمین امنیت آنان و خانواده های ایشان و گواهانی که از سوی آنان در دادگاه حاضر می شوند را در برابر تهدید و انتقام ضروری دانسته است، شایسته است این موارد در قوانین داخلی گنجانده شود.

۴-۵. بی اعتبار شناختن اطلاعات و یافته های

غیرقانونی به عنوان دلیل اتهام

از دیگر مکانیزم هایی که می تواند در جهت پیشگیری از تعدیات مأمورین دولت تأثیر داشته باشد، بی اعتبار دانستن یافته های غیرقانونی است. با این مفهوم که قاضی جزایی، دلایل حاصل از اعمال زور، تهدید، فشار، شکنجه و استراق سمع را مورد استناد قرار ندهد. همچنین دلایل جمع آوری شده از طریق مجرمانه یا غیرصادقانه، قابل استناد نبوده و باید رد شود. بدین ترتیب عکس برداری

عکس برداری و فیلم برداری مخفیانه از یک مجلس مهمانی خصوصی یا نوار صدای ضبط شده اشخاص توسط افراد، بدون مجوز قانونی صادره از سوی مقامات قضایی یا صورت جلسه تنظیمی توسط مأمورینی که بدون مجوز قانونی اقدام به ورود به منزل دیگری کرده اند، نباید مستند حکم قضایی قرار گیرند.

ترتیب اثر ندادن به آنها از یک طرف، و اعمال مجازات‌های مقرر در مورد افراد متعددی از طرف دیگر، می‌تواند عامل موثری در راستای بازدارندگی از تعدیات مأمورین دولت در این بخش باشد.

۳. سیاست جنایی فروتقینیی

۳-۱. آموزش مولفه‌های حقوق بشر به

مأموران دولتی

پیشگیری از ارتکاب تعدیات مأموران دولت، نیاز به یک اقدام فرهنگی دارد. منتسکیو در این رابطه معتقد است یک قانونگذار خوب و برجسته، کمتر به مجازات می‌اندیشد، بلکه بیشتر می‌کوشد تا از حدوث جرم جلوگیری به عمل آورد. چنین قانونگذاری به جای شکنجه و عقوبت دادن، سعی می‌کند مردم را با اخلاق و انسانیت آشنا سازد و آموزش و پرورش را گسترش دهد.

در نظام‌نامه رفتاری مأموران اجرای قانون (قطع‌نامه شماره ۳۴/۱۶۹ مصوب هفدهم دسامبر ۱۹۷۹) مجمع عمومی سازمان ملل متحد، وظایف و اختیارات مأموران مجری حکم مشخص شده است. برای جلوگیری از تعدیات مأموران دولت شایسته است که تمام مأموران اجرای قانون، درباره مفاد اعلامیه‌ها و میثاق‌های بین‌المللی و همچنین مقررات و آیین‌نامه‌های مربوط به رعایت حقوق افراد آموزش‌های لازم را ببینند. این اسناد باید به زبان محلی ترجمه شده و در تمام واحدهای اجرایی و قضایی توزیع شود. آموزش مأموران اجرای قانون در ایران، گاه به صورت دوره‌ای توسط سازمان‌های ذی‌ربط صورت می‌گیرد،

اما این سیاست، مدون و سیستماتیک نبوده و از معیارها و استانداردهای بین‌المللی فاصله دارد. همچنین در این زمینه خلاء قانونی وجود دارد.

۳-۲. منع اعطای اختیارات بی‌رویه به

ضابطان قضایی

اعطای اختیارات بی‌رویه و غیرقابل کنترل به مأموران دولت می‌تواند تهدیدی نسبت به حقوق و آزادی‌های اشخاص باشد. از منظر سیاست جنایی اسلام و قانون اساسی، پیشگیری و مبارزه موثر با بزهکاری مستلزم وجود مأموران ورزیده‌ای است که از انگیزه‌های والای انسانی برخوردار باشند. به همین جهت چنانچه در اصول دادرسی کیفری مقرر است، دادرسی دارای مراحل است که هر یک از مأموران مخصوص با توجه به استعداد و توان علمی خود بار این مسؤولیت را بر دوش می‌کشند.

مقنن در سال ۱۳۷۸ پاره‌ای از اختیاراتی را که در قوانین پیشین به مأمورین اعطاء شده بود، لغو نمود. این اقدام در راستای پیشگیری از تعدیات محسوب می‌شود. در قانون آیین دادرسی کیفری (۱۳۳۰) در بند ۲ تبصره ماده ۲۶ اختیاراتی به مأمورین انتظامی واگذار شده بود که موجب لطمه به آزادی‌های افراد می‌گردید. مطابق بند مذکور، چنانچه عمل مرتکب مستلزم مجازات حبس، قصاص، دیه یا حد بوده و احتمال معدوم نمودن آثار جرم از طرف مرتکب یا فرار وی وجود می‌داشت، مأموران انتظامی می‌توانستند متهم را جلب و به مقامات قضایی معرفی نمایند. اطلاق بند



قابل تطبیق نیست. بنابراین پاسبانی که شب هنگام، بدون مجوز، برای کشف بزه وارد خانه کسی شده است، تمرد در برابر مقاومت با او بزه تلقی نمی‌شود». صرف اثبات غیرقانونی بودن دستور یا حکمی که از مرجع صالح و با ظاهر قانونی صادر شده و مأمور در حدود مقررات، مکلف به اجرای آن بوده است، مجوز مقاومت نخواهد بود. برای مثال اگر در مقابل مأمور اجرای دادگستری که دستور جلب صادر شده از سوی مقام قضایی یا قرار تأمین خواسته دادگاه را اجراء می‌کند، با دستاویز این که مقام صادر کننده، حق جلب نداشته یا قرار دادگاه خلاف قانون صادر شده است مقاومت شود، این اقدام تمرد است، هرچند ثابت شود دستور جلب یا قرار دادگاه خلاف قانون بوده است؛ زیرا ضابطان دادگستری و یا مأموران اجراء مکلف به انجام دادن دستور قضایی‌اند و نمی‌توانند قانونی بودن احکام و دستورات مقامات قانونی را کنترل کنند. این معنا از مفاد ماده ۶۰۷ قانون مجازات اسلامی و توجه به کلمه «وظیفه» مندرج در آن و مقررات مواد ۵۷ و ۵۶ قانون مذکور نیز قابل استنباط است. با این وجود، در صورتی که نحوه اجرای حکم مافوق توسط مأمور اجراء به صورت تعدی باشد، مثلاً بازرسی کردن که یک وظیفه قانونی است، اگر همراه با خشونت باشد، مقاومت کردن تمرد محسوب نخواهد شد.

۴-۳. تفهیم حقوق بزه‌دیده و جلب اعتماد او

تفهیم حقوق بزه‌دیدگان و جلب اعتماد آنان از سوی دستگاه‌های اداری و قضایی، باید در صدر برنامه‌های حمایتی گنجانده

مذکور شامل مواردی می‌شد که اگرچه عمل مرتکب مستلزم مجازات‌های فوق‌الذکر بود، ولی از مصادیق جرایم مشهود نبود. با این وجود مأمورین انتظامی حق داشتند چنانچه عمل مرتکب واجد شرایط فوق‌الذکر باشد، بدون اجازه مقامات قضایی وی را جلب نموده و به مقامات مذکور معرفی نمایند.

انطباق عمل مرتکب با قوانین جزایی و تشخیص نوع مجازات او، مستلزم تسلط و وقوف مأمورین انتظامی است، که در اکثر موارد چنین اشرافی به قوانین وجود ندارد. از این رو اعطای اختیار جلب متهمین به مأمورین انتظامی در این حد امری خطرناک بود. مقنن در تصویب قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور کیفری (۱۳۷۸) متوجه این امر شد و در نهایت این اختیارات را لغو نمود. لازم است در جهت پیشگیری از تعدیات مأمورین، کلیه اختیارات بی‌رویه دیگری که به مأمورین انتظامی و سایر مأموران قضایی و غیرقضایی اعطا شده است، محدود و کنترل شود.

۳-۳. برقراری حق دفاع مشروع

یکی از تدابیر کیفری که قانونگذار در راستای پیشگیری از تعدیات مأمورین دولت اتخاذ نموده است، برقراری حق دفاع مشروع برای شهروندان در مقابل تعدیات مأمورین دولت می‌باشد. شعبه پنج دیوان عالی کشور در رأی شماره ۲۷۶۳ مورخ ۱۳۷۲/۱۲/۱۶ چنین اظهارنظر نموده است: «... وقتی در نظر دادگاه ثابت شد مأمور دولت برخلاف وظیفه رفتار کرده است، تمرد یا مقاومت با او در آن موقع با این ماده (ماده ۱۶۰ قانون مجازات عمومی)

شود. آشنا ساختن بزه‌دیدگان با حقوقی که از نظر قانونی دارند، می‌تواند در بازیابی موقعیت اجتماعی آنان موثر باشد و از بزه‌دیدگی دوباره آنان جلوگیری کند. برای این منظور لازم است برای مسؤولان رسیدگی به گروه‌های بزه‌دیده، آموزش‌های ویژه‌ای پیش‌بینی شود تا با نیازهای بزه‌دیدگان و طرق برطرف آن آشنا شوند.

مهم‌ترین نیاز بزه‌دیدگان، به‌دست آوردن اطلاعات در مورد پرونده کیفری خود است. بزه‌دیده انتظار دارد مقامات مسؤول نسبت به حقوق آنان علاقه‌مند و پی‌گیر باشند و همواره ارتباط و تبادل با آنان در خصوص اطلاعات مربوط به پرونده برقرار و حفظ شود. (فتاح، ۱۳۷۱، ص ۸۹). باید این اطمینان و امنیت به بزه‌دیدگان داده شود که اعلام جرم و شکایت از سوی آنان، عواقب خطرناک برای آنان در پی نخواهد داشت. ایجاد این اطمینان خاطر برای بزه‌دیده در فرایند برقراری عدالت و پیشگیری از بزه‌دیدگی مجدد موثر است. جرم یک مساله خصوصی میان بزه‌دیده و بزه‌کار است و مشارکت بزه‌دیده در حل و فصل بهتر

دعوی، به برقراری بهتر عدالت و پیشگیری از وقوع جرم و تکرار آن منتهی می‌گردد.

۳-۵. تفحص دقیق قضایی

یکی از مکانیسم‌های موثر در پیشگیری از تعدیات، تفحص قضایی است. مأمورین دولت در پایین‌ترین مرتبه هم، اختیاراتی بیش از یک شهروند ساده دارند، بنابراین باید پاسخگوی اعمال و اختیارات خود باشند. لذا شایسته است وقتی مأمور دولت، متهم به تعدی می‌شود، تفحص دقیق قضایی در مورد وی صورت گیرد و مأمور ثابت کند که اولاً، در مورد تعدی خود مختار عمل نکرده، بلکه دلیلی برای آن داشته است. ثانیاً، در مقام عمل، جانب احتیاط را رعایت کرده و مراقب بوده است که کمترین تعدی به شهروندان یا دولت صورت نگیرد. با این رویکرد می‌توان حساسیت مأمورین را در رعایت حدود و نحوه اعمال اختیارات خود افزایش داده و در نتیجه از تعدیات پیشگیری نمود.

۳-۶. آموزش همگانی

یکی از مولفه‌های مهم که در پیشگیری از بزه‌دیدگی تعدیات مأموران دولت موثر می‌باشد، آموزش همگانی درباره موضوع‌های مربوط به حقوق شهروندان و حقوق بزه‌دیدگان است. دستیابی به این هدف، با مشارکت نهادهای رسمی به ویژه دست‌اندرکاران نظام عدالت کیفری و نهادهای اجتماعی مانند آموزش و پرورش از رهگذر رسانه‌های جمعی و شیوه‌های آموزش مناسب ممکن می‌باشد. آموزش‌های مناسب در سطح همگانی به طور غیرمستقیم

امتیازات مأموران دولت بیش از افراد عادی است و مورد اعتماد دولت و ملت محسوب می‌شوند، لذا لازم است در صورت سوءاستفاده از منصب، علاوه بر این که با شدت عمل بیشتری نسبت به افراد عادی، روبه‌رو می‌شوند، از راه کارهای موثرتری در جلوگیری از تعدیات ایشان استفاده شود.



از جمله گزینه‌هایی است که قانونگذار باید با کانالیزه کردن مولفه‌های آنها در متون قانونی، زمینه به کار بستن آن را برای مسؤولان ذی‌ربط فراهم سازد تا آنها به جدیت آن را دنبال نمایند. این روش‌ها کم هزینه بوده و قبل از این که زمینه‌ای برای ارتکاب جرم فراهم شده باشد، تاثیر می‌گذارند. پیگیری این اقدامات که ماهیتاً پیش‌گیرنده است، از محیط نظام عدالت کیفری خارج است، اما بی‌تردید نیازمند همکاری و همدلی قوه قضائیه می‌باشد. اهمیت پیگیری از جرایم ماموران دولت، زمانی دو چندان می‌شود که به جایگاه ماموران دولت، یعنی شناسایی آنها به عنوان مرجع و مأمن ستمدیدگان در جهت حفظ امنیت عمومی جامعه و به تبع آن امنیت شخصی افراد، توجه داشته باشیم؛ چراکه ارتکاب جرایم مامورین دولتی، سلامت جامعه و افکار عمومی را خدشه‌دار و اعتماد عمومی را سلب می‌کند و حجم قابل توجهی از ثروت‌های ملی، نیروی انسانی و امکانات جامعه در جهت مقابله با آن صرف می‌شود.

فهرست منابع

۱. بولک، برنار، کیفرشناسی، مترجم: علی حسین نجفی ابرندآبادی، تهران، انتشارات مجد، جلد سوم، ۱۳۸۲
۲. توجیهی، عبدالعلی، جایگاه بزه‌دیده در سیاست جنایی ایران، رساله دکتری در رشته حقوق کیفری و جرم‌شناسی، دانشگاه تربیت مدرس، ۱۳۷۷
۳. جر، خلیل، فرهنگ لاروس، جلد دوم، مترجم: حمید طبیبیان، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۳
۴. جعفری لنگرودی، محمدجعفر، مبسوط در ترمینولوژی حقوق، جلد سوم، تهران، انتشارات گنج دانش، چاپ اول، ۱۳۷۸
۵. حسینی، سید محمد، سیاست جنایی در اسلام

در پیگیری از بزه‌دیدگی نقش دارد. از این رو آموزش همگانی می‌تواند از ابزارهای مهم پیگیری اجتماعی بزه‌دیده مدار باشد که نقش نهادهای اجتماعی در آن پررنگ است. (رایجیان اصلی، ۱۳۸۴، ص ۷۶). این آموزش باید به موقع به شهروندان ارائه شود و بهترین تجلی آن در آموزش و پرورش می‌باشد. بعد از ارائه آموزش‌های لازم، از بزه‌دیدگانی که مقصر می‌باشند، باید حمایت کمتری صورت گیرد.

نتیجه

حمایت کیفری، قدیمی‌ترین و رایج‌ترین نوع حمایتی است که در قالب سیاست کیفری تقنینی قرار گرفته است. قانونگذار از طریق پیش‌بینی ضمانت اجرای کیفری برای رفتارهای ممنوع در قانون، به مبارزه با جرایم می‌پردازد. قوانین کیفری در این مفهوم، افزون بر نقش پیشگیرنده‌ای که از رهگذر ساز و کارهایی چون بازدارندگی فردی و جمعی دارند، نقش حمایتی از طریق پیگیری از بزه‌دیدگی را نیز ایفاء می‌نمایند. گزینش ضمانت اجرای کیفری مناسب با رفتار جرم‌انگاری شده و شخصیت مرتکب (مأمور دولتی)، مساله مهمی است. امتیازات مأموران دولت بیش از افراد عادی است و مورد اعتماد دولت و ملت محسوب می‌شوند، لذا لازم است در صورت سوءاستفاده از منصب، علاوه بر این که با شدت عمل بیشتری نسبت به افراد عادی، روبه‌رو می‌شوند، از راه کارهای موثرتری در جلوگیری از تعدیات ایشان استفاده شود. راهکارهای موثر غیر از ضمانت اجرای کیفری، که موضع سیاست جنایی می‌باشد،

جرم‌شناسی (پیشگیری)، تنظیم کننده: مهدی سیدزاده، دوره کارشناسی ارشد مجتمع آموزش عالی قم، ۱۳۸۲

۲۲. نجفی ابرندآبادی، علی حسین، **تقریرات درس جرم‌شناسی (پیشگیری)**، تنظیم: محمدعلی بابایی، دوره دکتری دانشگاه تربیت مدرس، ۱۳۷۹

۲۳. نجفی ابرندآبادی، علی حسین، **سیاست جنایی سازمان ملل متحد**، مجله تحقیقات حقوقی، دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی، شماره ۱۸، ۱۳۷۶

۲۴. نوریها، رضا، **زمینه حقوق جزای عمومی**، تهران، نشر دادآفرین، چاپ چهارم، ۱۳۷۹

25. United Nation Office on Drugs & Crime, **The Global Program Against Corruption**, UN Anti-Corruption Toolkit, Third Edition, Vienna, 2004.

و در جمهوری اسلامی ایران، تهران، انتشارات سمت با همکاری دانشگاه تهران، ۱۳۸۳

۶. خسروشاهی، قدرت‌الله، **پیشگیری از جرم در آموزه‌های قرآنی**، بصیرت، شماره ۳۱-۳۰، ۱۳۸۲

۷. دهخدا، علی اکبر، **لغت نامه**، جلد نهم، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ دوم، ۱۳۷۷

۸. دهقانی فیل آبادی، علی، **سیاست جنایی ایران از دیدگاه جرم‌شناسی حقوقی**، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، مجتمع آموزش عالی قم، ۱۳۸۱

۹. رایجیان اصلی، مهرداد، **بزه‌دیده شناسی حمایتی**، تهران، نشر، دادگستر، چاپ اول، ۱۳۸۴

۱۰. رهبر، محمدتقی، «**موریا نه فساد در دستگاه اداری**»، ماهنامه پاسدار اسلامی، شماره ۲۹۰، ۱۳۸۴

۱۱. صالحی، جواد و ابراهیمی، یوسف، «**سیاست کیفری و سیاست جنایی**»، تعالی حقوق، اهواز، دادگستری استان خوزستان، شماره‌های ۲۵ و ۲۶، ۱۳۷۸

۱۲. صالحی، جواد و رحمت‌الله جعفری، **حقوق کیفری در چالش با تعدیات مأمورین دولت**، مجله عدالت آراء، شماره ۸، ۱۳۷۸

۱۳. علی آبادی، عبدالحسین، **حقوق جنایی**، جلد اول، فردوسی، تهران، چاپ سوم، ۱۳۷۷

۱۴. عمادی، حمیدرضا، **حمایت از بزه‌دیده‌گان شکنجه**، پایان‌نامه کارشناسی ارشد حقوق کیفری و جرم‌شناسی، دانشگاه تربیت مدرس، ۱۳۸۱

۱۵. عمید، حسن، **فرهنگ فارسی**، جلد اول، تهران، انتشارات امیرکبیر، چاپ دوم، ۱۳۶۰

۱۶. غزالی، ابوحامد، **احیاء علوم‌الدین**، جلد اول، انتشارات دارالفکر، چاپ اول، ۱۹۸۶

۱۷. فتاح، عزت، «**از سیاست مبارزه تا سیاست دفاع از بزه‌دیده**»، مترجم: علی حسین نجفی ابرندآبادی و سوسن خطاطان، مجله قضایی و حقوقی دادگستری، شماره ۹، ۱۳۷۱

۱۸. فتحی بهشتی، احمد، **السیاسه الجنایه فی الشریعه الاسلامیه**، انتشارات دارالشروق، چاپ دوم، ۱۴۰۹هـ.ق

۱۹. لازرژ، کریستین، **درآمدی به سیاست جنایی**، مترجم: علی حسین نجفی ابرندآبادی، تهران، نشر میزان، ۱۳۸۲

۲۰. نجفی ابرندآبادی، علی حسین و هاشم بیگی، **حمید، دانشنامه جرم‌شناسی**، تهران، دانشگاه شهید بهشتی و انتشارات گنج دانش، ۱۳۷۷

۲۱. نجفی ابرندآبادی، علی حسین، **تقریرات درس**



هزینه‌های دادرسی^(۱)

ردیف	موضوع	مبلغ هزینه
۱	تقدیم دادخواست به دادگاه	۵۰۰۰ تومان
۲	برگه‌های دادخواست و اظهارنامه و اجرائیه و آراء هیأت‌های حل اختلاف اداره کار	۵۰۰ تومان
۳	دادخواست دعاوی مالی	تا مبلغ یک میلیون تومان ۱/۵ درصد و مازاد بر آن ۲ درصد
۴	واخواهی از احکام مالی و تجدیدنظرخواهی از احکام مالی	۳ درصد محکوم به
۵	فرجام‌خواهی، اعاده دادرسی و اعتراض شخص ثالث به احکام مالی	تا مبلغ یک میلیون تومان، ۳ درصد و مازاد بر آن ۴ درصد
۶	دادخواست دعاوی غیر مالی و امور حسبی از آنان	۵۰۰۰ تومان
۷	تامین دلیل، تامین خواسته، دستور موقت	۵۰۰۰ تومان
۸	تجدیدنظر و فرجام‌خواهی از قرارها	۵۰۰۰ تومان
۹	دعاوی مالی که تعیین مبلغ و مقدار خواسته در زمان تقدیم دادخواست ممکن نباشد	مبلغ ۱۰,۰۰۰ تومان علی الحساب تمبر ابطال می‌شود و بقیه هزینه دادرسی بعد از تعیین قیمت قطعی خواسته و قبل از صدور حکم مشخص و بعد از صدور حکم وصول می‌شود
۱۰	برابر اصل نمودن اوراق	۲۰۰ تومان
۱۱	اظهارنامه، واخواست‌نامه	۱۰,۰۰۰ تومان
۱۲	گواهی عدم سوء پیشینه	۵,۰۰۰ تومان نسخه بعدی ۲,۰۰۰ تومان

۱. جدول هزینه‌های دادرسی و مالیات وکالت توسط آقای جواد قشمی، مسؤول واحد ابلاغ دادگستری کل استان زنجان تنظیم شده است. پیام آموزش ضمن تشکر از این همکار گرامی، برای ایشان آرزوی توفیق در خدمت رسانی و ارتقاء مراتب علمی را دارد.

ردیف	موضوع	مبلغ هزینه
۱۳	شکایت کیفری در دادسرا	۵۰۰۰ تومان
۱۴	تجدیدنظر از احکام کیفری و دعاوی غیر مالی	۱۰۰۰۰ تومان
۱۵	واخواهی از احکام غیابی کیفری	هزینه ندارد
۱۶	شکایت مدنی در شورای حل اختلاف	۳۰۰۰ تومان
۱۷	شکایت کیفری در شورای حل اختلاف	۵۰۰ تومان
۱۸	شکایت کیفری چک بدون محل	الف) تا مبلغ یکصد هزار تومان وجه چک، ۱۵۰۰ تومان ب) نسبت به مازاد آن تا ده میلیون ریال، ۴۰۰۰ تومان ج) مازاد آن تا هر مبلغ، ۱۵۰۰۰ تومان
۱۹	اجرای حکم تخلیه عین مستاجر	۳۰ درصد اجاره بهای یک ماه
۲۰	اجرای حکم غیر مالی	از ۱۰۰۰۰ تومان تا ۵۰۰۰۰ تومان به تشخیص دادگاه
۲۱	هزینه اجرای احکام مالی دادگاه	۵ درصد محکوم به
۲۲	اجرای آراء مراجع غیر دادگستری	از ۱۰،۰۰۰ تومان تا ۵۰،۰۰۰ تومان، به تشخیص دادگاه
۲۳	هزینه تقدیم دادخواست به دیوان عدالت اداری در مرحله نخستین و هزینه تجدیدنظر خواهی از رأی دیوان (شعب تشخیص)	۵۰۰۰ تومان ۱۰۰۰۰ تومان
۲۴	هزینه شکایت به دادرسی انتظامی قضات	۵۰۰۰ تومان
۲۵	درخواست اعمال ماده واحده ۱۸ اصلاحی قانون تشکیل دادگاه های عمومی و انقلاب	۲۰۰۰۰ تومان

تذکر: در صورتی که هزینه دادرسی، مازاد بر میزان و ضریب قانونی دریافت شده باشد، موضوع دارای جنبه کیفری بوده و طبق ماده ۶۰۰ قانون مجازات اسلامی با مرتکب برخورد می شود.



هزینه های خدمات وکالتی

انواع دعاوی مالی	میزان حق الوکاله درصد	تمبر وکالتی
دعای مالی تا سه میلیون ریال که رای آنها قطعی است	حق الوکاله معادل ۱۰ درصد بهای خواسته است و طبق قرارداد، حق الوکاله نباید کمتر از ۱۵۰۰۰۰ ریال و بیش از ۳۰۰۰۰۰ ریال باشد	در صورت داشتن قرارداد، ۵ درصد میزان حق الوکاله در صورت نداشتن قرارداد ۵ درصد حداکثر حق الوکاله یعنی ۱۵۰۰۰ ریال
۲- دعاوی مالی که رای آنها قطعی نیست الف) خواسته تا مبلغ یکصد میلیون ریال	۶ (درصد مبلغ خواسته) معادل ۶۰ درصد از ۶ درصد مبلغ خواسته در مرحله بدوی و ۴۰ درصد باقی مانده از ۶ درصد مبلغ خواسته در مرحله تجدیدنظر وکیل است و حداکثر حق الوکاله وکیل در این مرحله شش میلیون ریال می باشد	تمبر وکالتی در مرحله بدوی ۵ درصد × ۶ درصد × ۶۰ درصد × مبلغ خواسته تمبر وکالتی در مرحله تجدیدنظر ۵ درصد × ۶ درصد × ۴۰ درصد × مبلغ خواسته
ب) خواسته نسبت به مازاد یکصد میلیون ریال تا یک میلیارد ریال	۴ (درصد مبلغ خواسته) معادل ۶۰ درصد از ۴ درصد مبلغ خواسته در مرحله بدوی و ۴۰ درصد باقی مانده از ۴ درصد مبلغ خواسته در مرحله تجدیدنظر و حداکثر حق الوکاله وکیل در این مرحله ۴۲ میلیون ریال می باشد	تمبر وکالتی در مرحله بدوی ۵ درصد × ۴ درصد × ۶۰ درصد × مبلغ خواسته تمبر وکالتی در مرحله تجدیدنظر ۵ درصد × ۴ درصد × ۴۰ درصد × مبلغ خواسته
ج) خواسته نسبت به مازاد یک میلیارد ریال تا پنج میلیارد ریال	۳ درصد بهای خواسته به عنوان حق الوکاله وکیل که ۶۰ درصد از ۳ درصد آن در مرحله بدوی، و ۴۰ درصد از ۳ درصد باقی مانده در مرحله تجدیدنظر است و حداکثر حق الوکاله وکیل در این مرحله ۱۶۲ میلیون ریال می باشد	تمبر وکالتی در مرحله بدوی ۵ درصد × ۳ درصد × ۶۰ درصد × مبلغ خواسته تمبر وکالتی در مرحله تجدیدنظر ۵ درصد × ۳ درصد × ۴۰ درصد × مبلغ خواسته
د) خواسته نسبت به مازاد پنج میلیارد ریال	۲ درصد بهای خواسته به عنوان حق الوکاله وکیل که ۶۰ درصد از ۲ درصد به عنوان حق الوکاله وکیل در مرحله بدوی و ۴۰ درصد از ۲ درصد بعنوان حق الوکاله وکیل در مرحله تجدیدنظر است و حداکثر حق الوکاله وکیل در این مرحله ۲۰۰ میلیون ریال می باشد	تمبر وکالتی در مرحله بدوی ۵ درصد × ۲ درصد × ۶۰ درصد × مبلغ خواسته تمبر وکالتی در مرحله تجدیدنظر ۵ درصد × ۲ درصد × ۴۰ درصد × مبلغ خواسته

اجرای احکام

حق الوکاله وکیل در امور اجرایی دادگاهها و شعب اجرایی ثبت	حداکثر ۲ درصد محکوم به و در هر صورت از ۵ میلیون ریال تجاوز نخواهد کرد	$5\% \times \text{درصد} \times \text{محکوم به}$
حق الوکاله مطالعه پرونده قبل از قبول وکالت	حداقل دستمزد وکیل جهت مطالعه ۱۵۰۰۰۰ ریال	هزینه تمبر مالیاتی ۵ درصد حق الوکاله یعنی ۷۵۰۰ ریال